

نگاهی به روابط

شوروی

و  
نهضت انقلابی جنگل

نوشتۀ : مصطفی شاعیان

انتشارات مزدک

[www.iran-archive.com](http://www.iran-archive.com)

آبرهای غارتگر دیرزمانی پیروز نخواهد ماند ،  
دیرزمانی صاحب آسمان نخواهد بود ، و اختران را تنها به نوا در کام خود فرو می برند ،  
شکها پاش ، مشتری سر بیرون خواهد آورد .. ..  
.... همه آن ستارگان زردین و سیمکون ، باز خواهند درخشید ،  
ستارگان خرد و بزرگ باز خواهند تابند ، آنان باقی خواهند بود ،  
خورشیدهای پهناور جاودان و ماه های آندیشمند دیرپای ، دوباره نورافشانی خواهند کرد .

پس ای کودک دل آرام من ، توتنها برای مشتری ماتم گرفه ای ؟  
توتنها مدفون شدن ستاره ها را می بینی ؟

اما چیز دیگری هم هست

.....

چیزی هست که حتی از ستارگان نیز جاودانی تر است .  
والت ویتمن

## جنگ و صلح

جنگ سمیمی و صلح ریاکار

نتیجه مکاتبات انقلاب و کودتا به کجا می‌توانست منتهی شود ؟  
**شکست جنگی**  
**شوروی - کودتا**  
**جنگه !**  
 و جنگ به شدت آغاز شد.

نیروهای سرخ شوروی درحالی که عمده قوای مهاجم را تشکیل داده بودند، به کمک کودتاجیان بومی‌شان به نیروهای انقلابی ایران حمله‌ور شدند. با این‌که بنا به تاکتیک و دستور میرزا، جنگلی‌ها در ابتدا پیوسته از مسافت دادن با نیروهای شوروی - کودتا خودداری کردند و عقب نشستند، مه‌هذا جبارت‌ها و نامردی‌های مهاجمین باعث شد که سرانجام نیروهای انقلابی دست به استقامت قهرمانانه‌ای بزنند، تا پیش‌روی قوای مهاجم راسد سازند. این ایستادگی دلاورانه به آن جا کشید که شوروی - کودتا مجبور شد و سرانجام توپخانه سنگین از رشت به کمک<sup>۱</sup> بیاید.

فعالیت شدید ویی امان توپخانه و سلاح‌های سنگین، هر چند پیروزی اولیه‌ای برای شوروی - کودتا تدارک دید، مه‌هذا بالاخره این جنگ را هم همچون هر جنگ انقلابی دیگری، روحیه، ایمان، شرافت، شوره، و در یک کلام انسان برد. وسیله در برابر انسان تسلیم شد. انسان برد. قدرت آتش نتوانست قدرت ایمان را منکوب کند. سر نوشت جنگ و عاقبت به شکست مهاجمین پایان یافت.<sup>۲</sup> نعره جنگه خفه شد. توپخانه سلاح آغاز گشت.

انقلابیون اعتبارات نظامی و مردانگی خود را، تازه در سطحی محدود نشان دادند. و معلوم شد که «نهایت سهولت در قیسه کردن ادارات» جمهوری موقتی انقلاب جنگل و پیروزی کودتای رشت، که به زعم جناب «دیوانی» شاخص ضعف قوای جنگل از یک طرف و فقدان

۱- سردار جنگل ص ۳۰۲

۲- سردار جنگل ص ۳۰۳

تکیه‌گاه عسومی انقلاب از طرف دیگر، و متقابلاً معیار رجحان قدرت و رفقاء اسزومی و داشتن زمینه توده‌ای کودتا اسزومی دیگر بود. نظری شیطانی، یا حاصل بخارات معده بوده است. و در واقع کودتاچیان نبودند که رشت را فتح کردند، بلکه انقلاب بود که بر مبنای سیاست و تاکتیک خویش رشت را در اختیار کودتا گذاشت.

ارائه کردن حکومت توسط انقلاب به کودتا، هم چون تقدیم کردن اسلحه‌ای زیبا به روزبینه‌ای بود، تا ضمن بازی با آن خود را نابود سازد. کودتا خود را نابود ساخت.

به هر حال شکست کودتا و نیروهای شوروی در ایران از جنگلی‌ها، نشان داد که مسجد جای هرگونه عملی نیست. و نشان داد که شرافت انقلابی نیروی جنگل و خصلت پایداری، مردانگی، و از خود گذشتگی آن‌ها، بیش از آن مقداری است که دیپلماسی زدوبندچی شوروی و حامیان ساده لوح داخلی تصور کرده اند. این آزمایش، سیاست اهریمنانه شوروی را به سوی توطئه‌های دیگری سوق داد: توطئه آشتی، توطئه صلح، و توطئه وحدت.

بازگشت شوروی از جنگ، بالا بردن قرآن بر سر نیزه‌ها، و پختن کیک زهر آلود آشتی، نه تنها بد علت شکست نظامی کودتا از انقلاب بود، بلکه به علت توطئه ضد انقلابی دیگری نیز بود.

اما در خلال کشمکش‌های انقلاب و کودتا، جبهه‌های انقلابی یکی پس از دیگری در مقابل قوای دولتی دچار شکست شد و به دست ضد انقلاب افتاد. تا آن حاکم بالاخره رشت تسلیم قوای

پیشروی قوای  
رتجاعی-استعمار

مرکزی شد.

پیشروی قوای دولتی در شکست جبهه‌های انقلاب، که پس از عزیمت میرزا به جنگل و پس از قبضه شدن زمام امور دولت موقت انقلاب توسط کودتاچیان صورت گرفته بود، امری بود که مسئولیت آن مطلقاً بر بیان‌گیر شوروی-کودتا می‌شد. زیرا خصوصاً میرزا در تاکتیک خواننده شده‌اش، هرگونه مقابله و استقامتی را در مقابل کودتاچیان، تحت شرایط مشخص، منتفی شده اعلام کرده بود و در این باره پیوسته به خود آن‌ها و رهبران شوروی نیز اطمینان‌های صمیمانه‌ای داده بود. از این رو نجاسات ناشی از دسیسه کودتا را با هیچ زبانی، حتی زبان تبلیغاتی شوروی، نمی‌شد لیسید. و جای هیچ‌گونه توجیهی را برای شکست جمهوری و افتادن رشت به دست قوای رسمی ضد انقلاب، باز نمی‌گذاشت تا توسط آن شوروی بتواند جنگل را مفصل قلمداد کند و خود را تبرئه نماید. این است که درست در بجهت عزیمت و

فناي ارتش کودتا، و درحالي که حتى خالوقربان نیز مجروح شده بود، به ناگاه ويك کشتي جنگي روسي ..... نيروي مهاجم (مرکزي) را به توپ بست و تعدادي سرباز، نیز وارد جبهه جنگ کرد.

هواپيماهاي انگليسي، به حمايت از ناوگان شوروي برمي خيزند!

بسيار آموزنده تر است اگر توجه کنيم که درست در همين لحظه حساس بود که هواپيماهاي انگليسي نیز به مدد توپ خانه ناوگان شوروي مي رستند و نيروي قزاق را به مسلسل مي بندند و بمباران مي کنند.

اجازه بدهيد در اين باره نیز از نوشته هاي آقاي يحيي

دولت آبادي اتخاذ سندکنيم :

(درهمان حال که) اردوي دولتي ..... در مرداب هاي انزلي ..... پيش مي رود... ناگهان از دريا گلوله هاي توپ هاي دور زن (روسي) از سر اردو گذشته، سحر را پر آتش مي کند. و با گلوله هاي شست تير که از اطراف مي رسيد، جوانان ايراني (قزاق هاي دولتي) مانند برگ خزان به خاک مي ريزند. و از اين بلا بدتر بلای بمباران طياره هاي انگليسي است که از طرف قشون مقيم بلندي بر سر آنها مي شود.

آيا اين وضعيت اجازه نمي دهد که انسان تصور نمايد آن عقب نشيني بي صدای بلشويک نمايان تا آب دريا و کشايدن اردوي دولتي به مرداب هاي انزلي و آتش باري بر آنها از دريا و سحر و بمباران طياره هاي جنگي، همه از روي يك نقشه و با يك فرمان و براي يك مقصود بوده است ؟

به هر صورت از آتش دشمن بلشويک آسا و انگليسي دوست نما، خلق کثيري از اردوي دولتي کشته و مجروح گشته و باقي مانده آنها با بدبختي بسيار به شهر رشت برمي گردند. و انگليسيان در همدان اين بسبب اندازه و خسارت شديد که به اردوي دولتي وارد ساخته اند، مي گویند طياره هاي ما براي تحقيق حال اردوي بلشويک به انزلي رفته بودند، و اين اردو را قشون دشمن

### طرح مشترك

فراغوش نباید کرد که در خلال مبارزات انقلابیون جنگل و قوای شوروی - کودتا، نیروی سرخ، در مقابل نیروهای ضد انقلاب دولتی و پایداری جدی نمی‌کرده<sup>۲</sup>. ولذا به نظر می‌رسد که توطئه انگلیس - ارتجاع - شوروی بدین صورت طرح ریزی شده بود که اشغال شهر را به عهده نیروهای ارتجاع، و اشغال جنگل را جزو وظایف نیروهای شوروی - کودتا گذاشته بودند. به بیانی دیگر: به نظر می‌رسد که طرح اولیه انگلیس - شوروی - ارتجاع، به قول حضرت روتشتین جهت «تصفیه نهضت انقلابی گیلان»، قبلاً بدین صورت بوده است که قوای شوروی - کودتا به نیروهای انقلابی میرزا در جنگل حمله‌ور شوند و آن‌ها را تار و مار کنند و بکوبند، و نیروهای دولت ارتجاعی - وابسته ایران نیز رشت و جاده‌های اصلی گیلان را فتح کنند. بدین ترتیب قشای را از دوسو فاصله دهند، یکی از جهت حفظ آبروی (؟) انترناسیونالیستی شوروی، بدین معنی که زمینه تبلیغاتی به دست شوروی داده شود تا تاریخ را تحریف کند و چنین وانمود نماید که خیانت جنگلی‌ها باعث چنین فاجعه‌ای شد. دیگری از جهت ختم کار انقلاب. بدین معنی که چون اولاد در اثر مصادمه کودتا و جنگل، قدرت بومی کودتا نیز به شدت مستهکک می‌شد، و ثانیاً از آن‌جا که عناصر کودتاجی به اندازه میرزا دارای اصول و حیثیت انقلابی و ملی نبودند تا در مقابل آراء و تصمیمات سازش کارانه شوروی راه مستقلى را برگزینند، لذا شوروی می‌توانست برنامه تسلیم و یا فرار را رسماً و قاطعاً به آن‌ها بقبولاند و قال قضیه را بکند.

بدیهی بود که بدون وجود ارتش سرخ، نیروهای بومی کودتا همان‌طور که تاریخ نیز نشان داد، مرد میدان مبارزه نبودند و لذا همان‌گونه که در سال‌های ۲۵ - ۱۳۲۴ نیز در جریان فرقه دموکرات آذربایجان مشاهده شد، با برداشته شدن چتر و سپر حمایتی شوروی از مقابل و روی سر آن‌ها، فاتحه دایانجی پهلوان‌ها خوانده شد.

شوروی هدف را اما شکست قوای شوروی - کودتا از نیروهای انقلابی جنگل، به دور می‌زند. سرعت به شوروی فهماند که نمی‌تواند آن‌طور هم‌کس روی کاغذ

۱ - جلد چهارم - حیات و حیات - تهران ۱۳۳۱ - ص ۷-۱۵۶

توضیح: توجه ما بیشتر بر روی جنبه‌های - برتری این سند می‌باشد. ضرورتاً پاسخ‌گوی تک‌تک کلمات و جملات آن نیستیم.

۲ - سردار جنگل ص

محاسبه کرده است، دعوا را به سادگی فیمله دهد و تاریخ را نیز بنویسد. شوروی خیلی زود دانست که ماشین جاده ساف کنیش برای استعمار - ارتجاع، بسیار ابتدائی و کم بنیمی باشد، درحالی که جاده از سنگ های عظیم الجثه، محکم، و حتی مترس و لغزانی مالمال است. سماجت کردن برای کوبیدن این سنگ ها، آن هم با همین وسائل، به دستمزد و مواجب نهائیش نمی آردید. این است که انتخاب شیوه های جدید ضدانقلابی را برای مدفون کردن سنگ های خارای راه دراعماق خالها، از سرسختی های بدفرجام، مناسب تر تشخیص داد. شوروی به سوی توطئه چینی جدیدی روی آورد که نه با شمشیر، بلکه با پنبه سربردد.

این است که در جریان رد و بدل شدن رشت بین قوای کودتا و ارتجاع، زمینه های آشتی بین جنگل از یک طرف و کودتا - شوروی از طرف دیگر، چیده می شود. شوروی که از جنگ علیه انقلاب طرفی نبسته بود، زهر ضد انقلابی خود را به مایه فطرت وحدت زد.

این دریغ را نمی توان فراموش کرد که جهت افکار عمومی که ابتدا آن سان به حمایت از انقلاب در حرکت بود، به دنبال کودتای رشت، به چه جهاتی متمایل گردید. ابراهیم فخرائی نویسنده کتاب بسیار مفید و سردار جنگل، در جریان پیروزی های ارتش مرکزی دستگناه گنبدینه ایران برای تسخیر رشت و همچنین در جریان عقب نشینی قوای مرکز که به ناگاه به آتش توپخانه ناوگان شوروی و بمباردمان هواپیمای انگلیس گرفته شده بود، از حوادثی یاد می کند که هنوز پس از قریب پنجاه سال قلب انسان را به درد می آورد. حوادثی که نشان می دهند که چگونه مردم رشت، یعنی همان مردمی که چندماه پیش فقط چندماه پیش، با سرور و مهربانی از میرزا و انقلابیون جنگل پیشواز کرده بودند و آن ها را در مقابل قوای دولتی یآوری می کردند، اکنون پس از این مدت قلیل که از آن دوران بیشتر نمی گذشت، در اثر مظالم و فجایع ارتش مهاجم و مداخله گر شوروی و سگ دوحای جنجولی و نیم جنجولی حزب عدالت، کارشان به آنجا کشیده بود که ارتش ضدانقلاب مرکزی را به مثابه ارتشی نجات بخش فرض می کردند، پیروزی آن و همچنین تسخیر رشت را توسط آن، فیضی آسمانی تصور می نمودند، به طوری که نه تنها مقدم آن را با لهله و شادی استقبال کردند، بلکه:

هنگام رانده شدن سرخا از شهر، عده ای به عقب داران نشان حمله ور شده، جمعی را خلع سلاح و عده ای را کشته بودند. از این گذشته رپش روی های

خیانت کودتا،  
افکار عمومی را  
منحرف می کند!  
فاجعه!



اردوی دولت از حیث تهیه وسائل زندگی و انواع خواربار و رساندن به جبهه و پرستاری از مجروحین ، آنچه لازمه کمک و مساعدت بود ، بهجا آورده بودند .<sup>۱</sup>

این است که پس از عقب نشینی مجدد قوای مرکزی و پیشروی مجدد ارتش شوروی - کودتا :

تعداد زیادی از ساکنین (رشت) دسته جمعی شروع به فرار کردند . فرار رشتی ها بی علت نبود ، چه ، از تلافی نیروی سرخ نسبت به خود بیمناسک بودند .<sup>۱</sup>

این ، مهاجرتی دردناک و زندگی سوز بود .

زیرا مهاجرین حتی موفق نشدند پول های نقد و موجودی در صندوقها را که به آنها احتیاج پیدا می شد ، بردارند . و یا اشیاء سبک وزن و سنگین قیمت را از خانه هاشان ببرند . و یافرزندان و بستگان شان را از خطرات متموره باخبر کنند . مادر از فرزند ، و خواهر از برادر بی اطلاع و دیوانهوار ، پیاده و سواره ، راه قزوین را پیش گرفتند . شتاب و عجله آنقدر بی مطالعه و غیر منتظره صورت گرفت که عده ای از مهاجرین به علت سرما و نداشتن وسایل زندگی ، حتی گرسنگی ، تلف شدند .

پس شکفت نیست که :

به این مهاجرت سریع و برق آسا ، نام فاجعه نهاده شد .<sup>۲</sup>

پیش آمدن يك چنین وضعی از يك سو ، و بر نامه توطئه آمیز شوروی علیه جنگل و میرزا از طرف دیگر ، لاف ظاهر آ این خوشبختی را ایجاد نمود که انتقام از مردم رشت ، از دستور روز شوروی - کودتا خارج شود !

اعتراف به انحراف  
بیهوده نیست که پس از اشغال مجدد رشت ظاهر آ به دست احسان الله خان و فرمانده ایرانی سرخ ، در بیانیه ای که جهت مردم صادر می شود ، می نویسند :

هموطنان : ... عملیات ما اگر در ظاهر تلخ و سخت به نظر می آید ، اما واجد يك آینده درخشان و آمیخته به سعادت و سروری است .<sup>۳</sup>

۱-۳ و ۲- سردار جنگل ص ۳۰۴

۲- سردار جنگل ص ۳۰۵

بیان و گنج‌آیندن این جمله، و جملاتی نظیر این در نخستین بیانیه کودتا پس از تصرف مجدد رشت، نشان دهندهٔ اوج وهشتناک جنایاتی است که شوروی-کودتا مرتکب شده‌اند. و لذا اکنون که به سادگی نیش دندان‌های نفرت را در همهٔ خلق مشاهده می‌کنند و برنامهٔ جدیدی را نیز برای خویش در پیش گرفته‌اند، می‌کوشند تا برای موجه جلوه دادن آن همه ذرات و پستی در زمان حاضر، وعدهٔ بهشت فردا را به مردم ابلاغ کنند.

جانی به جنایت خود معترف شده است.

خیانت، خود شغل استتار خویش را کنار می‌زند.

و جناب این جاست برای این که این بار زیر کانه تحییی از مردم  
کنند و در نتیجه خود را به آن نزدیک سازند، در همین بیانیه  
می نویسند:

ما به هیچ وجه به عادات و آئین کشور و روحانیت

اپورتونیسیم  
لامذهبی، منذهبی  
همه‌می‌شود.

اهانت روا نمی‌داریم!

و بدین ترتیب پس از یک دوره خیانت به انقلاب، که حداقل این خیانت را می‌توان در تجزیه و جدائی مردم از انقلاب خلاصه کرد؛ و پس از این که میرزا را به خاطر بیان همین گونه مطالب به عنوان «صد انقلاب» به حساب خود از «انقلاب طرد» کردند، تازه خود، پادو سفتانه همان مقام و تاکتیک‌های میرزا را در اعلامیه‌های خویش به سلاح دید توطئه‌گران گنجانیدند تا شاید بدین وسیله بتوانند از همان محبوبیت و احترام میرزا، برخوردار گردند. اما دیگر دیر شده بود. حوادث چنان سریع و بی‌محابا پیش می‌آمدند که دیگر از جمله بازی و سخنوری کاری هیچ‌گونه ساخته نبود.

ماهیت را نمی‌شود با لفظ تعویض کرد. الفاظ گول می‌زنند، و ماهیت عمل می‌کند.

بیانیه نوبسان حتی سمبیتی تاکنیکی نیز در جمله‌سازی‌های خود نداشتند. آنها نیز بین ملت و بیگانه، هم چون وثوق الدوله‌ها و سید ضیاءالدین‌ها، نه ملت، بلکه بیگانه‌ها برگزیده بودند. دیکته‌های آنها را می‌نوشتند. تنها تفاوتی که بود، وثوق الدوله‌ها حساب‌گرا نه انگلیس، و احسان‌الله‌خان‌ها بی‌شعورانه شوروی را قبيله‌گام خود قرار داده بودند. و نیز تنها تفاوتی که بود، وثوق الدوله‌ها رسماً و دانسته برای خیانت به ملت، به جناب امپراطوری روی آورده بودند، و حال آنکه احسان‌الله‌خان‌ها، حداقل از پهلوانه‌سور می‌کردند که تبعیت از شوروی، مآلاً به نفع مردم ایران نیز خاتمه خواهد یافت.

## شوروی را غسل تعمید می دهند.

لذا تمجب آور نخواهد بود که در این بیانیه به خاطر این که بدیتهای مردم را نسبت به خیانت‌های شوروی درباره انقلاب ایران بزدایند، و متقابلاً آنها را به طرف شوروی متمایل کنند و ارتش سرخ را به عنوان منجی ایران جابز شد، پس از یک دوره یادآوری ازینما گری‌های انگلیس و دولت فاسد ایران، ضمن تحریف تاریخ شروع به ستایش‌های پر نمنا داغی از شوروی و ارتش سرخ می‌کنند و می‌نویسند:

ما چون دیدیم که کار ایران گذشته و کاملاً به جنگال بی‌رحمانه انگلیس افتاده .... قیام به فداکاری نموده دست نیاز به سوی آزادی خواهان روسیه دراز نموده و مساعدت طلبیدیم . آنها نیز با روی گشایه و قلب سرشار ، به جانب ما شتافتند و تا آخرین رمق از همراهی با مقاصدمان دریغ نخواهند کرد<sup>۱</sup>.

و حال آن که دیگر کیفیت شوروی برای مردم و توده‌های وسیعی که واقعیات زندگی و اجتماعی را بسیار ساده و بی‌تکلف، ولی درعوض ریشه‌ای و عمیق حل می‌کنند، معلوم شده بود، دیگر واپس خوردگی ترمیم ناپذیری ملت ما را از دولت شوروی دور ساخته بود . مردم خیلی ساده فهمیده بودند که سیاست شوروی از قماش حامیان ملل در راه آزادی و استقلالشان در برابر امپریالیسم نیست، و دیگر خردوارها «تابده و وفاب» کننده کوئی نیز قادر نبودند نجاسات کبره بسته خیانت‌های شوروی را از سیمایش بزدایند . علی‌الخصوص که شوروی اصولاً سیاست خود را بر مبنای شرکت با استعمار در جبهه اول قاطعانه ملل پایه‌گذاری می‌کرد. و اگر کشمکش در میان بود ، از نوع همان نزاع‌هایی بود که هر متجاوز برای منحصراً کردن تجاوز به خویش، با متجاوزین دیگر می‌کند.

شوروی فقط می‌توانست نه باسرف، بلکه با عمل انقلابی و سیمانه جبرک‌های نفرت-انگیز خیانت را پاک کند . ولی همان طوری که گفته شد ، از آنجا که سیاستش نه بر مبنای جانبداری از انقلاب ایران، بلکه بر بنیاد سازش با انگلستان به شکلی وسیع و جهانی ، و سازش با دستگاه فاسد ایران به شکلی محدود، استوار شده بود، باز هم راه خیانت به خلق

۱- سردار جنگل ص ۳۰۵

توضیح: این همراهی تا آخرین رمق ، خیلی زود در پیشه‌اهدات جناب روتشتین بررسی خواهد شد.

ایران را برگزید، تا سرانجام که با امضاء قرارداد تنگین ۱۹۲۱ به يك باره بهمه نوامیس انقلابی ملت ما لنگد کویید.

شوروی يك موقعیت مناسب تاریخی را با توطئه کودتا و تجزیه قوای انقلابی از دست انقلاب خارج کرد و به دست سند انقلاب سپرد. و از آن جا که همین يك حرکت نیروی کافی برای بیرون کشیدن قلب انقلاب از سینه آن نداشت، دسیسه دیگری طرح ریزی شد:

يك بار دیگر وحدت، و يك بار دیگر تجزیه .

يك بار دیگر تجمع، و يك بار دیگر انفجار.

نخستین رده توطئه آشتی و تجمع، در بیابانیه ۲۲ ذیحجه ۱۳۳۸  
توطئه صلح  
فرمانده ایرانی سرخ، جای گرفته بود. یعنی همان طور که  
گذشت، قریب يك ماه و نیم بعد از کودتای رشت (که ظاهراً به علت این که میرزا تبلیغات ضد  
مذهبی را صلاح نمی دانست، و کودتاجیان لازم و اساسی تشخیص می دادند، به وقوع پیوسته  
بود.) کودتاجیان پس از اشغال مجدد رشت، از احترام به سنن و آداب و روحانیت دم زدند  
و بدین ترتیب جای پائی برای آشتی به زمین گذاشتند. و آن گاه تقریباً يك ماه و نیم دیگر  
بعد از این بیانیه بود که آقایان احسان الله خان و خالو قربان، یعنی سردستان بومی کودتا،  
نامه آشتی کنائی برای میرزا فرستادند و در آن:

جملاتی که از آن بوی گله گذاری از يك طرف و پیشنهاد صلح و سازش از  
طرف دیگر استشمام می شد، به کار برده بودند.<sup>۱</sup>  
این دومین سند علنی توطئه آشتی بود. خصوصاً که نامه مزبور با این شعر آغاز  
می شد:

دو دوست قدر شناسند حق صحبت را  
که مدتی بیربندند و باز پیوستند<sup>۱</sup>.

پاسخ میرزا به این نامه خواننده بی است. وجه بسا مفیدتر بود که ما به طور جدا گانه  
آن را مورد بررسی قرار می دادیم. ولی خصوصاً از آن جا که عین نامه احسان الله خان و شرکاء  
در دست نیست، به شیوه ای که در این نوشتهها به کار می بریم، نامه میرزا را تحلیل نمی کنیم  
و فقط در مواقع لزوم قسمت هایی از آن را مورد استناد قرار خواهیم داد.

۱- سردار جنگل ص ۳۱۹

۲- سردار جنگل ص ۳۱۸

فرستادن حیدر پیش از حدوث کودتای رشت و بعد از عزیمت میرزا به قومن، از طرف  
عمو اعلیٰ نریمان نریمانف سدرشورای جمهوری آذربایجان شوروی، بامیرزا  
تماس‌هایی گرفته می‌شود و ضمن تماس‌ها موافقت به عمل می‌آید که حیدر عمو اعلیٰ، معروف به  
حیدر بمبی، به عنوان قطارت به‌ایران بیاید. اما حیدر، نه تنها پس از جریان کودتا، و نه  
تنها پس از جریان جنگ‌های کودتا و انقلاب، بلکه پس از مکاتبات و آشنی کنان احسان‌الله خان  
و خالو قربان بامیرزا، و بایک کشتی اسلحه به‌ایران وارد می‌شود. ۱۷

به نظر می‌رسد از آن‌جا که شوروی عملاً متوجه شده بود که شخصیت‌هایی هم چون  
احسان‌الله خان و خالو قربان، قابلیت ایستادگی در مقابل میرزا و خلع سلاح او را ندارند،  
این است که این‌بار می‌کوشد تا در برابر وی شخصیت پرسابقه و مورد تأییدی چون حیدر را  
قرار دهد تا با ایجاد کشمکش در میان آن‌ها، جبهه انقلاب را پیش از پیش منتهت کند. و بدبختی  
این‌جا بود که حیدر ضمن همه شجاعت، تهور، و حتی اصالتی که داشت، مع هذا خیلی زود  
آلت دست این یا آن شخص خوش صحبت، و این یا آن سیاست‌نظر اصلاح، قرار می‌گرفت  
کما این‌که در جریان مشروطیت به‌عسای دست عنصری چون جناب سید حسن تقی‌زاده مبدل  
شده بدنبال پاره‌ای خوش صحبتی‌ها و قلنبه‌گویی‌های این و کبوتر دوبرجه<sup>۲</sup> در برابر چهره‌ای  
چون ستار ایستاد و در جریان تیر خوردن وی و خلع سلاح مجاهدین، به شدت مجاهدت کرد.  
حیدر که به خاطر تماس بسیارش با قفقاز و قراردادشش در کوربان بحث‌ها و اصول  
ثوری انقلابی، می‌بایستی لاقلاً نقش چه‌گواری انقلاب ایران را بازی کند، متأسفانه  
بیشتر راغب بود که وظیفه‌ای در حد جانبازان و شجاعتان دست چندم انقلاب به عهده بگیرد.  
از بین زحمت و تعمق بر روی درک شرایط تاریخ و شیوه‌های اساسی مبارزه از یک طرف،  
و ایجاد حادثه، ترور اشخاص، و انفجار این یا آن قرارگاه از طرف دیگر، راه دوم را که

۱ - سردار جنگال ص ۲۲۶

۲ - این اصطلاح نیز از آن شهید کمروزی درباره جناب تقی‌زاده است. اصل جمله از  
جلد اول تاریخ مشروطه ایران ص ۸۰۹ نقل می‌شود.

باید دانست تقی‌زاده و تربیت و چندین دیگری، گذشته از خود خواهی که  
دامر گرفتار شده به‌این‌گونه شکرها و امیدداشت (کارشکنی‌های مربوط به مخالفت  
با حیات و پایه گرفتن انقلاب مشروطیت) انگیزه دیگری در کارشان می‌بود با آمد  
ورفتن آن‌ها به آن‌ها بلندن می‌کردند و همچون کبوتر دوبرجه، گاهی در آن‌جا و گاهی  
در این‌جا می‌زیستند، ناچار می‌بودند که بی‌روی از هوش‌های مردان سیاسی انگلیسی  
نمانند و بدگویی از مجاهدان را که یک‌دسته جانبازانی می‌بودند دریغ نکویند

اغلب ماجراجویانه نیز بود ، رجحان می‌داد . و حال آن‌که می‌بایستی هر دو آن‌ها را به شکل اصولی بهم پیوند می‌داد. بیهوده نیست که توده به‌وی نام «حیدر بمبئی» را عطا کرد. این نام در واقع دربرگیرنده اصول حرکت و اصول قضاوت حیدر بود . این نام معرف ، و بهترین معرف حیدر بود . توده ، با شوم توده‌ای خودش روی هم رفته درست قضاوت کرد.

بهر حال پس از ورود حیدر و پس از آشتی کودتا و انقلاب ،  
**کمیته جدید انقلاب** کمیته‌ای به نام «کمیته انقلاب ایران» به شرح زیر تشکیل شد :

میرزا کوچک‌خان: سرکمیسر و کمیسر مالیه . حیدر عموافلی : کمیسر  
خارجیه . خالو قربان : کمیسر جنگ . میرزا محمدی : کمیسر داخله و  
سرخوش کمیسر قضائی ۱

سه نکته جانب در این تقسیم مشاغل به چشم می‌خورد :

۱- کنار بودن احسان‌الله خان از تمام مسئولیت‌های درجه اول.

۲- خارج کردن کمیسری جنگ از دست میرزا و در عوض دادن مسئولیت کمیسری مالیه  
به‌وی. دزدجواهرات و پول‌ها و اسلحه‌های انقلاب، به کمیسری دارائی برگزیده شد .

۳- بازهم نامساوی بودن میرزا نسبت به سایرین که جناب مدیوانی مساوی بودن را  
در زمره شروط میانجی‌گری خویش برای راه دادن میرزا به انقلاب گذاشته بودند .

اما انتقادی که در این زمینه خصوصاً می‌توان می‌باید به میرزا وارد دانست ، همین  
قبول خارج کردن کمیسری جنگ از دستش می‌باشد .

میرزا در تحت هیچ شرایطی نمی‌بایستی مسئولیت قواوارتش انقلاب را رهامی کرد .  
و شنیدنی است کسی که به کمیسری جنگ برگزیده شد، سرانجام دست‌های خود را  
به عنوان تسلیم‌ناب در برابر قوای دشمن بالا برد و باست سرهنگی به استخدام رژیم ایران  
درآمد. رژیمی که سال‌ها برای سرنگونی آن اسلحه به‌دوش کشیده بود و جنگ‌ها کرده بود.  
ای خالو قربان هالو قربان!

## جنگل و ائتلاف

### مجدد

اما آن چه در این‌جا می‌بایستی ارزیابی شود این است که بدانیم  
چرا میرزا پس از همه این حرف‌ها و جریانات و پس از این‌که  
رسماً در نامه دوم خود به جناب مدیوانی هرگونه سازش و  
هم‌کاری با آن‌ها را منتفی شده اعلام کرده بود، معزاً بازهم حاضر شد که در کنار میز آشتی  
نشیند و مجدداً کمیته مؤتلفه‌ای تشکیل دهد .

میرزا نه از روی رؤیابافی و نه به علت ندانم‌کاری، از روی هیچ کدام به سوی آشتی

روی نیاورد ، بلکه از روی حسابها و برنامه‌هایی چند به چنین عملی دست زد .  
 وقتی که میرزا در نامه‌ای که برای احسان‌الله خان و شرکاء می‌نویسد یادآور می‌شود که:  
 شما را دوستانی می‌دانیم سهو کرده، که در نتیجه سهو شما آزادی ایران  
 خفه شده است ، انقلاب شکست خورده ، و ایران به آغوش اجنبی انداخته  
 شده است ، نفرت عامه به سوی شما متوجه ، و زحمتان را بیاد داده است .  
 و شما هنوز در مقام جبران این سهوها بر نیامده‌اید.<sup>۱</sup>  
 معلوم می‌شود که خوش بینی و اعتقادی به هم میزهای خویش ندارد .  
 وقتی که میرزا نامه خود را به احسان‌الله خان و شرکاء بدین صورت خاتمه می‌دهد که :

به همه دوستان قدیم خواه علاقه قلبی‌شان باقی باشد و خواه نباشد  
 تقدیم ارادت می‌نماید<sup>۲</sup>  
 معلوم می‌شود که عقیده و اعتقادی به آشتی و هم‌کاری نداشته است .  
 وقتی که در همین نامه می‌نویسد :

ممکن نیست در مقابل تجاوزات نوع بشر لاقید بمانیم و مظلومین و  
 درنجبران بیچاره را زیر فشار پنجه ظالمان و متمدیان نگریسته، ساکت بنشینیم.  
 عقیده‌مان ثابت و غیر قابل تزلزل است . تمامی افراد ما با حسرات سرشار  
 برای فدا شدن در راه آزادی مهیا و بی‌پروا هستند ، لیکن مراقبند که  
 فعالیت‌هایشان به‌جا و به موقع صرف شود و به جای نفع موجب  
 زیان و خسارت نگردد.<sup>۳</sup>

در واقع دانستی خود را به اعمالی که می‌کند و مراقبت‌هایی را که برای انجام این  
 اعمال بروزمی‌دهد ، ابراز می‌دارد . و بسودتی ضمنی یادآور می‌شود که برای آشتی نیز  
 محاسباتی انجام داده است ، محاسباتی بر این مبنایکه اجازه ندهد مظلومین و درنجبران بی-  
 چاره... (در) زیر فشار پنجه ظالمان و متمدیان ، جان بپارند و انقلابشان در هم بشکند.  
 اما چرا پس از تمام این تفاسیل میرزا حاضر به آشتی شد؟

به نظر می‌رسد که میرزا می‌خواست بدین ترتیب يك بار دیگر بر تمام مواضع انقلاب  
 مسلط شود ، کلیه ادارات و سازمان‌ها را تحت نظر بگیرد و آن‌گاه هوشیارانه مراقب اوضاع  
 گردد تا هر آینه خلف وعده‌ای از طرف منتقینش دیده شد ، این بار به‌عکس دفعه قبل که راه

۱- سردار جنگل ص ۳۲۹

۲- سردار جنگل ص ۳۲۶

۳- سردار جنگل ص ۳۲۴

فومن و جنگل را پیش گرفت ، رقیبا را از میدان به در کند تا انقلاب مستقلاً تمام امور را در دست داشته باشد.

میرزا این برنامه خود را هرگز از یاد نبرد و تا حدود امکان آنرا عملی کرد. و دیگر به رقیبا فرصت نداد تا برنامه‌های خود را به همان سورت قبلی تکرار کنند. ولی متأسفانه توطئه‌ای که ضمن سازش شوروی - انگلیس - ارتجاع چیده شده بود، قوی‌تر و مخوف‌تر از آن بود که جنگل را به آتش نکشاند. شمله‌های این توطئه از جوانب مختلف انقلاب را در محاصره گرفت. قابلیت ممتاز توطئه ، همراه با قدرت نظامی مربوط به آن ، به عنوان عامل خارجی ، و ضعف درونی انقلاب که در این میان خصوصاً تردید و احياناً بی میلی مردم نسبت به انقلاب شمشیر نهضت را کند می‌کرد، به عنوان عاملی داخلی، بالاخره ثمره پانزده سال انقلابات بسته‌گریخته آزادی خواهی سراسر ایران و هفت سال انقلاب مداوم و پرنشیب و قراز جنگل را به قبرستان دیکتاتوری و استعمار سپرد.

برادرم یا خواهرم ، همچنان بی باک باش !  
از پاهتشین... به رغم حادثات، آزادی را باید نگاهبان بود !  
آزادی نه چنان است که يك یا دوبار شکست ، یا بارها شکست ،  
یا بی‌اعتنائی و حق ناشناسی ... ، یا ناوفاداری ،  
و یا صف آرائی سرنیزه‌های زور و قدرت و سر بازان و توب‌ها و قوانین جزائی،  
آنرا سر کوبی کند و از میان بردارد.

آنچه ما بدان معتقدیم همواره در سراسر قاره‌ها نهفته می‌ماند.  
کسی را به خود نمی‌خواند، نویدی نمی‌دهد، درد دل روشنی و آرامش بر جای نمی‌نشیند.  
مثبت و آرام است ، تأمل و نومیدی نمی‌شناسد،  
و بردبار، انتظار می‌کشد، انتظار زعانی که نوبت اوست.<sup>۱</sup>  
والث ویتمن



تکلیف انقلاب پیروزمند آن است که حداکثر  
آن سعی و کوشش را که در خور توانایی يك  
کشور است، برای ترقی و کمک و پیرانگیختن  
انقلاب در تمام کشورها به کاربرد.<sup>۱</sup>  
استالین

www.iran-archive.com

## خیانت ناپ

وسوسه‌های ضد انقلابی

---

۱- مسائل نهمین ص ۵۴

توضیح: ضرورتاً از ص ۱۰۲ کتاب سیر کمونیسم در ایران نقل شده است. چه ضرورتی!

## شوروی و انگلیس در زیر یک جل ننگین

روابط و سازش‌های پنهانی و زیر جلی شوروی و انگلیس که از مدت‌ها پیش آغاز شده بود، کم‌کم محصولات شد انقلابی خود را به بازار تاریخ جهانی عرضه داشت.

هر چند شوروی هجوم آشتی همه‌جانبه‌ای را با همه دولت‌های جهان آغاز کرده بود، مگر آن‌که در این زمینه نیز هم‌چون همیشه و هم‌چون سایر زمینه‌ها، در نزدیکی با شوروی سیاستی رئالیستی سودجویانه پیش گرفت، امپراطوری بریتانیا بود. بریتانیا مطابق معمول خیلی زود جهت اصلی را یافت و از حرکات بی‌روبه و سرگردانی‌های سیاسی خود را نجات بخشید.

انگلیستان خیلی زود آینده خود را از قوای جنابان دیشیکین و کلچاک و سایر سدانقلابیون روس جدا کرد. کما اینکه حضرت لئوید جرج نخست‌وزیر انگلیس در ۱۶ نوامبر ۱۹۱۹ در جلسه ده‌فتری نمایندگان دول بزرگ جهان سرریحاً گفت:

امیدواری به این‌ها جنابان (دیشیکین و کلچاک و قشون چکوسلواکی)

مثل این خواهد بود که بنائی را بر ریگ روان بسازیم.<sup>۱</sup>

در همین جلسه بود که حضرت لئوید جرج رسماً امتان جنگ مستقیم بین قوای انگلیس

و ارتش سرخ شوروی را با کلمات زیر رد کرد:

به محض این‌که پیشنهاد کنیم قشون انگلیس به روسیه اعزام شود، در

ارتش طغیان خواهد شد. همین پیش بینی در باره جنگ‌های آمریکائی سبیری و

قشون کانادائی و فرانسوی هم صادق است. تصور اضمحلال بلشویسم به

وسیله قوای نظامی، دیوانگی محض است.<sup>۲</sup>

۱- جلد اول از کتاب سوم تاریخ دیپلماسی - تحت نظر ا. ولایمیر پوتیمکین - ترجمه ۵۶

تهران ۱۳۳۲ ص

۲- تاریخ دیپلماسی ص ۵۵

بنابه اسناد تاریخ دیپلماسی - که خود از منابع شورویها محسوب می شود - درحالی که نماینده و رئیس جمهوری آمریکا ، « ویلسون براهن للوید جرج را تأیید » می کرد ، فرانسه جداً با هر گونه کوتاهی در مقابل بلشویسم به مقابله برخاسته بود و ضمن يك مشت خبرهای ساختگی ، چه توسط « متخصصین » خود و چه به وسیله نمایندگان خویش ، اوضاع را به سوی جنگی مستقیم و علنی که گویا می بایستی نامحزونهای بلشویسم در شوروی ادامه یابد سوق می داد .

ولی بازم در این میان نخست وزیر انگلیس پیش از همه از شوروی دفاع می کرد . کما این که جناب للوید جرج سریعاً اظهار داشت که نظریات و اسناد متخصصین فرانسوی : تا اندازه ای متمایل به غلو و اغراق بود و تنها به قاضی می رفت و اطلاعات صحیحی نداشت . و راجع به فجایع بلشویکها همان مکررات و قصه های روزنامه نویسان دست راستی افراطی پاریس را تکرار می کرد.<sup>۱</sup>

و بدین ترتیب حتی به مدافعه از اخلاقیات و رفتار سرخها نیز داد سخن می داد . و خصوصاً از تحریک ینگه های خویش در دفاع از نظریات امپراطوری کوتاهی نمی کرد ، تا آنجا که :

روبرت برون... نماینده کانادا ، و هوک نماینده استرالیا ، امکان اعزام

تشن کانادائی و استرالیائی را به روسیه به طور جزم و قطع رد کردند<sup>۲</sup>

و اما در مقابل تمام این تندی های ظاهری ، پس پیشنهاد جناب للوید جرج برای

حل قضیه بلشویسم چه بود ؟ خود شورویها می نویسند :

للوید جرج ... اظهار داشت که موضوع کاملاً روشن است که سقوط

بلشویسم به ضرب اسلحه ممکن نیست ، بنا بر این پیشنهاد کرد که با بلشویکها

وارد گفتگو شوند<sup>۳</sup>

اما درست يك سال بعد از این جلسات جناب للوید جرج در

نظقی که در دهم فوریه ۱۹۲۰ در مجلس عوام انگلیس به خاطر

افتتاح دوره جدید قانون گذاری ایراد کرد ، اسرار کلبتین دقیقتی

را که دیپلماسی امپراطوری بریتانیا جهت کسپدن تمامی دندان انقلابی شوروی یافته بود رسماً

فاش نمود :

۱- تاریخ دیپلماسی ص ۵۶

۲- تاریخ دیپلماسی ص ۵۶

۳- تاریخ دیپلماسی ص ۷-۵۶

از برای آن که روسیه را دو باره به سرحد عقل رهبری کنیم ، توسل به  
قوه قهریه نتیجه‌ای نداشته است. من معتقدم که می توانیم به کمک دادوستد  
آن کشور را نجات بخشیم. بازرگانی خاصیتی دارد که انسان را  
هوشیار می سازد... به نظر من تجارت مسلماً بیشتر از هر وسیله  
دیگری به درنده خوئی ، غارتگری ، و خوش باوری بلشویسم  
پایان خواهد داد.<sup>۱</sup>

و حق باجناب لئوید جرج و تنظیم کنندگان سیاست دقیق ضد انقلابی امپراطوری  
بریتانیا بود؛ بازرگانی خیلی زود شوروی را «به سرحد عقل رهبری» کرد.  
شوروی نه تنها حاشرت که از اترناسیونالیم و حمایت از انقلابات جهانی چشم پوشید،  
بلکه هم چنین چنان به سرحد عقل آمد که لااقل انقلاب ایران را کت بسته تحویل ضدانقلاب  
داد .

انگلستان در رأس همه کشورهای غربی و جناب لئوید جرج در رأس دولت انگلیس ،  
پیش از همه برای پایان بخشیدن به تهاجمات و عملیات نظامی ، و در عوض آغاز کردن  
روابط اقتصادی و بازرگانی که « انسان را هوشیار می سازد » سماجت و فراست به خرج داد.  
نزدیکی و سازش شوروی و انگلیس تا بد آن جا کشید که در بجموحه فحطی ۱۹۲۱  
شوروی ، و در همان حال که تلاش سودجویانه همه کشورهای استعماری از شرایطی که تحطی  
در اختیار آن ها گذاشته بود ، به اوج خود رسید:

لئوید جرج روز ۱۶ اوت (۱۹۲۱) در مجلس عوام ( انگلیس ) اعلام داشت  
که استفاده از فحطی برای اجبار به پرداخت دیون خود و یک طرح شیطانی  
است.<sup>۲</sup>

اما آن چه در این میان مربوط به ایران و در نتیجه مربوط به بحث ماست، این است  
که زمانی حضرت لئوید جرج از اعتبار و بازرگانی، در « به سر عقل » آوردن شوروی  
صحبت می کند ، که متعاقب آن جناب کراسین نماینده اقتصادی شوروی در لندن موافقت  
می کند که :

دولت شوروی از تبلیغات ضد انگلیسی در ایران دست بردارد و تعامیت  
ارضی کشور ایران را محترم بشمارد<sup>۳</sup>

- 
- ۱- روسیه و غرب در زمان لنین و استالین، نوشته ، ژرژ تان ، ترجمه ، ابوالقاسم  
ماهری، تهران ۱۳۴۴ ص ۱۷۵
  - ۲- تاریخ دیپلماسی ص ۱۰۹
  - ۳- سردار جنگل ص ۱۸-۳۱۷

و درست يكسال پس از آن ، كار انقلاب ايران ساخته شد . قرار داد منحوس ۲۶ قوريه ۱۹۲۱ ارتجاع - استعمار - شوروی در ايران به امضاء رسيد .  
و نیز درست دو ماه پس از ورود مسيو « رفیق روتشین » به عنوان وزیر مختار شوروی به ایران بود که حضرت اللوید جرج بهره برداری از شرایط فحشلی را در شوروی مطرحی شیطانی ، خواند .  
ای استعمار رئوف!

بنیام سیاست  
خارجی شوروی  
بنای به فتوای ژرف استالین :

سیاست خارجی ما (شوروی) واضح و روشن است . هدف آن : حفظ صلح و توسعه دایره روابط تجاری با تمام کشورهاست... آن کسی که جویای صلح باشد و بخواهد با ما معامله کند ، ما را برای حمایت از خود همیشه آماده می یابد .<sup>۱</sup>

استالین با بیان جملات فوق در هفتمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی و تکرار آن در کتاب معروفه مسائل لنینیم ، البته همان طور که خود اظهار داشته است ، به شکلی واضح و روشن ، سیاست خارجی کشور شوروی را متبلور ساخته است .

استالین ضمن کلمات و مفاهیم فوق ، نه تنها سیاست خارجی شوروی را در زمان ابراد خطابه اش ، بلکه همچنین این سیاست را پیش از آن دوران ، یعنی از آغاز استقرار حاکمیت قطعی حزب بلشویک و نیز پس از کنگره مزبور ، مشخص کرده است . تا آنجا که می توان از بسیاری لحاظ مفاهیم مزبور را همچو اصلی مداوم و پایبرجا هنوز هم بر سیاست خارجی شوروی حاکم یافت .

همان طور که ملاحظه شد ، سیاست خارجی شوروی بر روی دو ستون برپا شده است :  
۱- صلح ۲- روابط تجاری . (ملاحظه می شود که از حمایت از انقلاب جهانی سختی در میان نیست .)

اما از آنجا که صلح و به طور کلی موضوعی چندندان روشن و واضح نیست و چنانچین چنین کلمه ای در منشور سیاست خارجی ، بیشتر ارزش تبلیغاتی دارد تا اصلی مشخص ، عملی و پایدار . و اصولا اگر هم محتوی و جانی جدی و اساسی از کلمه صلح در سیاست خارجی

۱- مسائل لنینیم ص ۴۳۸

توضیح ، نقل از تاریخ دیپلماسی ص ۷

شود و وجود می‌داشته و یا می‌دارد ، در هر حال مورد بحث ما نیست ، لذا بیشتر به پایه دوم سیاست خارجی شوری ، یعنی « روابط تجاری » توجه می‌کنیم و آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم :

**اصلی از روابط بازرگانی**

نیاز و تکامل تولید بشری از يك طرف ، و کمبود و اذیت‌سازد این با آن محصول ، و این با آن ماده خام ، در این یا آن سرزمین از طرف دیگر ، بازرگانی و تجارت راهم چون نیازی مداوم جدی ، و ضروری ، برای بشریت و ملت‌ها مطرح ساخت . همراه تکامل هر چه بیشتر تولید و وسائل تولیدی ، ارتباطات و معاملات اقوام و ملت‌ها به شدت از درون مرزهایشان تجاوز کرد و به این با آن گوشه جهان مرتبط گردید ، تا آن جا که با تولید صنعتی و با تولید پورژوازی ، هر گونه دیوار بین ، و هر گونه قرنطینه‌ای ، اعتبارات و ارزش‌های تاریخی خود را از دست داد و ارتباطات قوی تجاری ، چه به صورت تقریباً مساوی ( رابطه استعمار با استعمار ) و چه به صورت چپاول‌گری‌های استعمار پنهانی ، به هر صورتی که باشد ، به هر حال هم چون اصل و بنیانی تخلف‌ناپذیر ، برای همه بشریت ، خواسته و نخواست ، مطرح گردید و برپا شد . با ایجاد رشد تولید صنعتی ، و با ایجاد رشد سیستم سرمایه‌داری پورژوازی ، دیگر هیچ ملتی نه می‌توانست و نه می‌بایستی خود را از دایره روابط تجاری و بازرگانی جهان خارج کند .

**دو نوع تجارت**

اما اگر از هر گونه بحث تئوریک بگذریم ، عملاً همین قدر می‌بایستی توجه داشت که روابط اقتصادی جهان تنها می‌تواند بر پایه یکی از دو اصل زیر برقرار باشد :

- ۱- اصل روابط اقتصادی استعماری ، که محتوی آن ایجاد و تهیه کشورهای تولید کننده مواد خام و امثالهم ، به عنوان کشورهای مستعمره ( و سایر القاب و عناوین جدید ) و کشورهای صنعتی ، به مثابه تولید کننده کالاهای صنعتی و مکانیکی و غیره ، به عنوان کشورهای استعمارگر ( و سایر القاب و عناوین جدید ) می‌باشد .
- ۲- اصل روابط اقتصادی غیر استعماری ( اگر کلمه نارساست ، خواننده مجاز است کلمات و یا کلمه‌ای را که مناسب تشخیص می‌دهد ، جای‌گزین آن سازد ) که محتوی آن تکامل عمومی همه ملل ، بالا بردن جهانی تولید ، و رفع احتیاجات جهانی بشری توسط تولیدی جهانی که با شرکت مساوی همه بشریت و بسته به امکانات و قابلیت‌های عمومی هر يك از مناطق صورت می‌گیرد . ( و مطالب دیگری که به میانه نکشید نشان شاید ما را عاقبت به خیر کند ) .

اما آیا انسان می‌تواند فقط به‌یکی از دو نوع کلی بالای روابط اقتصادی خود را تنظیم کند؟ و آیا هیچ راه دیگری که در واقع واسطه‌ای بین این دو نوع باشد، وجود ندارد؟ لنینیسم پاسخ می‌دهد: چرا وجود دارد.

بنابراین لنینیسم نوعی روابط اقتصادی و تجاری دیگر می‌تواند پس از حاکمیت پرولتاریا در یک انقلاب سوسیالیستی در این یا آن کشور به وجود آید، و آن، آن‌چنان روابط بازرگانی‌ای است که کشورهای سوسیالیست با سایر کشورهای جهان برقرار می‌کنند. بنابراین لنینیسم، کشور های سوسیالیستی نمی‌توانند در روابط تجاری خود با جهان، ماهیتی صرفاً استعماری از خود بروز دهند. البته از آن‌جا که معاملات بازرگانی می‌کنند، به هر حال سود خود را در نظر می‌گیرند، ولی تفاوت این سود با سود های استعماری در این است که استعمار به چیز سود های اقتصادی خود، به چیزی نمی‌اندیشد و همه چیز را فدای منافع اقتصادی و غارت‌گرانه خود می‌کند، ولی سوسیالیسم خصوصاً به سرکوشش ملت‌ها و به‌رهائی خلق‌های اندیشد، این است که اگر یک معامله اقتصادی و تجاری، به زبان انقلابات درونی جامعه منجر شود، سوسیالیسم بین سودهای بازرگانی و انقلابات توده‌ها، نه سودهای بازرگانی، بلکه انقلابات توده‌ها را مورد تأیید قرار می‌دهد. این است تظاهری از اثر دیاکسیسم در سیاست خارجی کشوری که انقلابی سوسیالیستی را پرولتاریا به حاکمیت رسانیده است.

و بدین ترتیب لنینیسم برای معاملات بازرگانی نوع سوسیالیستی-همزیستی مسالمت-آمیز آن، مخلوطاتی را قائل شده است. اما آنچه را که لنین جداً تأکید می‌کند این است که هیچ کشوری، در تحت هر رژیم و مناسباتی که باشد، به هر حال نمی‌تواند خود را از حلقه روابط بازرگانی جهان بیرون بکشد و در درون خویش و با خویش زندگی کند.

لذا این که استالین نیز اصلی از سیاست خارجی شوروی را «روابط تجاری» اعلام داشته است؛ و نیز این که شوروی هم به روابط تجاری با سایر جهان رغبت نشان داده است، امری موجه و قابل فهم است. ولی آن چه در این میان به دور ریختن از وظائف انقلابات سوسیالیستی است؛ قاموس استعماری این روابط می‌باشد که با شیوه‌ها و روش‌های گوناگونی موجودیت هستی خود را اثبات و معین می‌کند.

سال‌های جنگ انقلابی و ضد انقلابی در شوروی، اقتصاد تزاری را نیز از هم پاشید. و هر چند جهان نیز تازه از زیر آتشبارهای جنگ جهانی اول خارج شده بود، معجزاً شاید بتوان گفت که در میان دول بزرگ، شوروی از جهات گوناگون تنها کشوری بود که

احتیاج جدی  
شوروی به روابط  
بازرگانی با جهان

بیش از بقیه به ترمیم وضع اقتصادی خویش نیازمند بود، و برای این منظور محتاج روابط متقابل تجاری با جهان.

شوروی مواد و کالاهائی داشت که خود نمی توانست همه آنها را مصرف کند و لذا نیازمند فروش به کشورهای دیگر بود، و در عوض کالاها و مصالحی را لازم داشت که خود نمی توانست تولید کند و لذا ورود آنها را از کشورهای دیگر ضروری می دانست. از این رو وارد شدن در گرداب تجارت حیاتی اجتناب ناپذیر بود. و شوروی وارد شد.

تجارت نفتی کشنده ولی آنچه می بایستی توجه شود این است که ببینیم شوروی در این ارتباطات تجاری خود، سوسیالیسم و سایر اصول ادعائی خود را با اعمال خود مورد ستایش قرار می دهد، یا نه، امپریالیسم و سایر حرکات خاص بازرگانی استعماری را (بسته به شرایط و امکانات خود) تمقیب می کند. از آن جا که ما فعلاً فقط موضوع را در همین خویش مورد بررسی قرار می دهیم، لذا بهتر است بررسی کنیم که شوروی در روابط خود با ایران قبل از هر چیز، و در درجه اول به روابط بازرگانی، خود با دولت های حاکم توجه داشته است، یا به روابط اتر ناسیو نالیستی و انقلابی خود با نمایندگان خلق و جنبش های مترقی.

مجله «اخبار» نشریه اداره مطبوعات سنارت اتحاد شوروی در تهران، سلسله مقالاتی تحت عنوان «انقلاب اکتبر و مشرق زمین» یا «صنحهای از تاریخ حسن هم جوارى شوروی و ایران» منتشر می کرد که ضمن آنها کلید اصلی سیاست خارجی شوروی را در ایران نشان داده است. مثلاً شماره ۶ مجله مزبور، با جملات زیر نشان می دهد که چگونه سیاست خارجی شوروی را در ایران، خصوصاً و خصوصاً عوامل بازرگانی دو کشور تعیین می کرد (و می کند)، و چگونه اصل روابط بازرگانی، بالاترین مقامات را نسبت به سایر اصول، تشکیل می داد (و می دهد) :

نه فقط اقدامات مشترک دوستانه در سطح بین المللی بلکه بسط و توسعه روابط همه جانبه، و در درجه اول روابط بازرگانی نیز از جنبه های مشخصه روابط شوروی و ایران در این دوره بوده است.<sup>۱</sup>

در این سری مقالات که جمله ای از یکی از آنها نقل شد، خواننده پیوسته متوجه میشود که چگونه وقتی که بحث روابط بازرگانی و اقتصادی پیش می آید، آب دهان شوروی به بار فرقه قوروت راه می افتد و سایر روابط و اصول، در هر سطح و حدی که باشند، سرانجام اعتباراتشان

۱- مجله «اخبار»، شماره ۶. بتاريخ ۲۰ مارس ۱۹۶۷ مطابق ۲۹ اسفند سال ۱۳۴۵.



بسته به این است که سر نوشت روابط تجاری را چگونه تعیین خواهند کرد. تا آنجا که ملاک سنجش خوبی و بدی دولت های حاکم در ایران و همیار سنجش عیار سیاست خارجی صحیح و غلط دولت های حاکم بر ایران و بالاخره محک سنجش عیار حکومت های ایران، همانا عبارات است از این که دولت ها و حکومت ها در روابط بازرگانی و بسط و توسعه ارتباطات تجاری خود با شوروی چه کرده اند. اگر آن دولت ها در این زمینه قدم های مؤثر و مثبتی برداشته باشند، ولو این که نوکر امپریالیسم بوده باشند، ولو این که انقلاب را شرحه شرحه کرده باشند، و ولو این که ملت را به سلابه کشیده باشند، از لحاظ شوروی دولتی قابل پذیرش می باشند و احیاناً ملی قلمداد شده اند. زیرا که با قبول و انجام سیاست حسن هم جواری، و هم زبستی مسالمت آمیز، که محتوی همه آنها رد و بدل کردن چند «لوله لامپ» و چند خردوار و کتیرا، است، نه سیاست دشمنی با شوروی، بلکه سیاست دوستی و نزدیکی با سوسیالیسم (1) را پیموده اند. و در عوض هر گونه دول از این روابط بازرگانی، ولو تاکتیکی، موقتی، و اجباری، و ولو از طرف حکومتی که به واقع ملی و خدسته ماری است، بالاخره از لحاظ شوروی غیر قابل قبول و احیاناً ضد ملی اعلام شده است (ومی شود). شوروی این گونه سیاست ها را نه سیاسی-مبتنی بر حسن هم جواری، بلکه سیاسی خصمانه، گویا علیه پرولتاریای جهان که از قرار ستاد فرماندهی آن در کرملین است، و علیه خلق ایران، که گویا شوروی و کیل و سی آن می باشد، تبلیغ کرده اند (و خواهند کرد).

شوروی نمی تواند سال ۱۹۲۶ را به حساب سالی خوش و ميمون یاد آوری نکند. زیرا در این سال معاملات ایران در بازار مکاره (نیز گورد) نسبت به سال قبل آن متجاوز از دو برابر ترقی را نشان می دهد:

ضمناً اگر در سال ۱۹۲۵ - هم بازرگانی ایران در مجموع معاملات

بازار مکاره (نیز گورد) بالغ بر ۷/۵ درصد بود، در عوض در سال ۱۹۲۶ به ۱۶ درصد رسید.

به هر حال چنان که بیان شد، و خود شوروی ها نیز چه در همه جهان وجه در ایران که موضوع مورد بحث ماست، کتمان نمی کنند، روابط بازرگانی و نتایج سودمند ناشی از آن برای شوروی، و خصوصاً برای شوروی بوده است (ومی باشد) که سیاست خارجی گویا اثرنا، یونالیستی اتحاد شوروی را جهت می داده و مشخص می ساخته است (ومی سازد).

گفتیم وقتها برای شوروی، آیا حجت زیر دلیل قانع کننده ای نیست؟ :

ما مثل تاجرهای ماهر و صحیح العقل که به خوبی می دانند چه

---

۱ - مجله اخبار، شماره ۹، روز ۱۰ جمعه ۵ ماه مه سال ۱۹۶۷ برابر ۱۵ اردیبهشت

مدیونند و چه طلبکار، وجه نفع عادلانه‌ای، یا حتی بیشتر باید ببرند،  
معامله می‌کنیم.<sup>۱</sup>  
لنین

**بیک فرجه ضروری** لازم است فوراً بررسی کنیم که آیا مقصود ما این است که شوروی  
در روابط بازرگانی خود با سایر دول جهان، سود خود را در نظر  
نگیرد؟ و آیا اگر سود خود را در نظر نگرفت، آنگاه سیاستی اترناسیونالیستی - کارگری  
برگزیده است؛ مسلماً نه! بدیهی است که شوروی می‌بایستی در روابط بازرگانی خود با سایر  
دول جهان به منافع خود بیندیشد، ولی این منافع در صورتی که در راه اترناسیونالیسم و در  
راه حمایت از جنبش خلق‌ها به جریان افتد، آنگاه است که منافی غیراستعماری، ضداستعماری،  
وسوسیالیستی است. بدیهی است که هر طبقه‌ای به منافع طبقاتی خویش می‌اندیشد. طبقه کارگر  
نیز از چنین کیفیتی مبری نیست. ولی اندیشه‌های طبقاتی، اندیشه‌های متضاد و متفاوتی  
هستند. طبقه کارگر نمی‌تواند هم چون طبقه‌ای استعمارگر و استثمارگر بیندیشد. منافع طبقه  
کارگر با منافع طبقه استثمارگر جداست. و از این رو وقتی که طبقه کارگر منافع خود را در  
نظر می‌گیرد، با وقتی که طبقه استثمارگر منافع خود را در نظر می‌گیرد، ما با دو کیفیت مجزا  
از هم تماس داریم، نه با یک سیمای واحد. و لذا اگر شوروی به واقع دولتی سوسیالیستی بود  
و سیاستی اترناسیونالیستی را تعقیب می‌کرد، نتایج ناشی از منافی که از طریق معاملات  
بازرگانی به دست می‌آورد، می‌بایستی به بازرگاری دست شوروی برای کمک به جنبش‌های  
جهانی و تقویت قدرت سوسیالیسم بینجامد. و تنها در این صورت است که این منافع نه منافی  
استعماری، بلکه مالا منافی ضداستعماری و در نتیجه مجاز است. اما آیا می‌توان ضمناً بدون  
این که چنین تأییدی از سود جوئی‌های تجاری شوروی مترتب باشد، بازم این سود جوئی‌ها  
را موجه و خارج از توسعه طلبی‌ها و منفعت پرستی‌های ضداترناسیونالیستی - کارگری دانست؟  
مسلماً نه! اما، آیا اگر موضوع معامله، خارج از خرید و فروش این یا آن مقدار کالا از  
امپریالیسم و استعمار باشد و بحث بر روی حفظ بیشتر حکومتی باشد که با انقلاب مسلحانه  
خلق خود را مواجه می‌یابد، آری آیا بازم می‌توان این گونه روابط تجاری را مجاز دانست؟

---

۱- لنین، آثار ج ۲۷ ص ۱۷۳. نقل از تاریخ دیپلماسی ص ۱۴۴  
سؤال: آیا برای اروپا، آن نیست که در مارکسیسم-لنینیسم، تاجر، صاحب‌العمل، و  
نفع، عادلانه، معرفی شده است؟  
آیا این که چنین یونانی را لنین ایراد کرد، است، شکفت انگیز است؟

مسلماً نه! اما، اگر این گونه روابط تجاری نه به زیان استعمار و نوکران بومیش، و نه به زیان سیستم هاورژیم هائی بوده باشد که منافع خلق زیر سلطه خود را تاراج می کنند، هر قدر هم که به سود دولت شوروی باشد، از آن جا که در عوض مستقیماً به زیان نهضت های انقلابی آن کشورها و علیه منافع خلق ستم دیده آن سرزمین ها بوده باشد، آیا باز هم سوسیالیسم به خود اجازه می دهد که به مثابه و تاجرهای ماهر، منافع خلق سرزمینی را فدای منافع خود، سازد؟ آیا اصولاً دیگر سوسیالیستی در کار است اگر منافع آن معایر منافع انقلابات و خلق ها بوده باشد؟ مسلماً نه! اما، اگر این روابط تجاری و این معاملات بازرگانی در گرو تنها گذاشتن انقلابات ضد استعماری و طبقاتی باشد ( تازه این هم قبول )، و از این بالاتر، اگر این ارتباطات تجاری منوط به خیانت به انقلابات ملی و داخلی و ضد استعماری این یا آن ملت بوده باشد، آیا باز هم می توان این را نیز به حساب سوسیالیسم و «اتر ناسیونالیسم» موجه دانست که شوروی انقلابی را با گونی ای کشمش و سبدی خرما معاوضه کند و کام خود را شیرین سازد؟ مسلماً نه! اگر همه این ها مجاز باشد، رسماً باید اعتراف کرد که ما با شوروی، یک کدام از سوسیالیسم و اتر ناسیولیم هیچ چیز، و هیچ چیز نمی دانیم.

و بعضی که کله می مارای قشارد در همین است که شوروی ها به حساب معاملات بازرگانی ای که آن قدر مورد علاقه و محبتشان بود (و هست)، از سوسیالیسم و هر گونه روابط انسانی شرافتمندانه ای خیلی زود عدول کردند و انقلاب ایران را به مزایده گذاشتند. و همه این ها را نیز در قاموس سوسیالیسم و اتر ناسیولیم خویش، قابل قبول، عادی، و اصولی اعلام کردند.

ای سوسیالیسم بینوا!

**حدود روابط تجاری** بی گمان شوروی نمی توانسته است به حساب حفظ ایده آلیستی اتر ناسیولیم، از تجارت و روابط اقتصادی با جهان خودداری کند. این چنین توقعی اگر ناشی از غرض نباشد و اگر هم متوقع را به بلاهت متهم نکند، لا اقل مؤید خصلت منزله طلبی و عدول از واقعیات است. اما نمی توان شوروی را هم چنان به عنوان کشوری که سیاستی اتر ناسیونالیستی را در جهان اجرا می کند به بهانه سرپیچی از ردیابانی، عدول از منزله طلبی، و فهم واقعیات مورد پذیرش قرارداد، در سورتی که مفهوم این ردیابانی و منزله طلبی نفی هر گونه خصلت انقلابی در سیاست آن کشور معنی دهد، در سورتی که شوروی با امپریالیسم در کویدن انقلابات ضد استعماری و طبقاتی متفق شده باشد تا بتواند چند متر جیت و کرباس، تعدادی تیر و تخته خرید و فروش کند. کسی که چنین شیوه و حرکتی را مجاز می داند، اگر به خبث طبنت و حماقت موصوف نباشد،

لااقل بایستی اعتراف کرد که درست در مقابل خصائص منزه طلبی، دارای خصلت‌های تجاست طلبی است.

اما شوروی در روابطش با انقلاب ایران و دولت ارتجاعی-وابسته ایران، و همچنین در قضاوتش درباره روابط تجاری و حمایت‌ها و لااقل بی‌طرفی‌های انقلابی، نه به انقلاب، بلکه به تجارت می‌اندیشید. تجارتی ضدانقلابی، تجارتی ضد انترناسیونالیستی.

انقلاب جنگل  
قربانی چندگونی  
خشکبار می‌شود

کما این که مسو روتشین سفیر کبیر شوروی در ایران، در نامهٔ مزورانه‌ای که برای میرزا کوچک می‌نوشتند، او را به‌رها کردن انقلاب و خلع سلاح دعوت می‌فرمایند، بدین دلیل که یاد آور شوند:

در تخلیهٔ گیلان از قشون روس و آذربایجان يك مسألهٔ دیگر هم مورد نظر است. و آن باز شدن راهی است که نه تنها ایران را به روسیه، بلکه به تمام دنیای خارج مربوط می‌سازد. به قلم هر ملت دوست وطن‌پرستی باید اشتیاقی باز شدن این راه را داشته باشد. چون که بعد از باز شدن این راه، ایران نفس راحتی خواهد کشید. این راه ایران را از حیث اقتصادی به تمام جهان متصل خواهد ساخت. این راه از احتیاجات اقتصادی ایران به انگلیس خواهد گاست و به همین اندازه به نفوذشان ضریب وارد خواهد ساخت. به شما پوشیده نیست که از فقدان روابط تجاری با سایر کشورها چه اندازه فکر به ایران استیلا یافته است. و همین امر حربهٔ سیاسی و اقتصادی مهمی به دست دیگران خواهد داد.

من گمان دارم اولین وظیفهٔ شما که شخص ملت دوست و وطن پرستی هستید، این است که از هیچ گونه سعی در باز شدن راه گیلان دریغ نکنید و از برای کسانی که در این راه زحمت می‌کنند، تولید اشکال ننمائید. من متأسفانه می‌بینم که شما با پروگرام وسیع خودتان از باز شدن این دریچه که برای حیات ایران لازم است، جلوگیر می‌کنید!

بزاز شوروی هم چون بزاز سگ و باولوف در مقابل هر گونه زنگ روابط تجاری به ترشح می‌افتاد. (ومی‌افتد.)

از آن جاکه بعداً در این باره مجدداً آغاز مطلع خواهیم کرد ، لذا فعلاً به همین کلیات  
و نمونه‌ها اکتفا می‌کنیم تا بعد .

نمایندۀ مختصراً  
شوروی در ایران  
یا مأمور خیانت به  
انقلاب ایران

مسیو روتشتین نمایندهٔ مختار شوروی در ایران ، در جریان  
تقدیم اعتبارنامهٔ خود به سلطان احمد شاه ، پس از ایراد تعلق  
خویش ، با تعلق جوابیه‌ای مواجه می‌شوند که شاه پس از اظهار  
« سرور فوق‌العاده از استقرار رژیم آزادی در روسیه » مستقیماً  
به جریان‌ات کیلان‌گریز می‌زنند و رسماً اعلام می‌دارند :

و یقین داریم که قضیهٔ تأسف‌آور کیلان‌در نتیجهٔ مساعی و اهتمامات  
شما هر چه زودتر خاتمه یافته ، و بطوری نخواهد شد که سکنه‌ای به  
روابط و دادیهٔ بین دولت وارد آورد. <sup>۱</sup>

و در عوض جناب روتشتین پاسخ این « یقین » سلطان را هشت روز بعد، یعنی در ۱۶  
تور (اردیبهشت) ۱۳۰۰ در جریان مراسم تاج‌گذاری نام‌برده در ضمن تعلق تبریکهٔ خویش  
به صورت زیر می‌دهند :

به مناسبت این روز فیروز و جشن با عظمت، تبریکات سیمانهٔ خود و  
هم‌قطاران محترم خویش را به پیشگاه همایونی تقدیم داشته ، آرزومند است که  
ذات اقدس ملوکانه سالیان دراز چنین روز باشکوهی را برای سعادت ملت ایران و  
افتخار سلطنت آن اعلیحضرت درک فرمایند.

با اجازهٔ آن اعلیحضرت علاوه می‌نماید که دولت متبوعهٔ این جانب  
ذات اقدس همایونی را مظهر تمامیت استقلال ایران می‌داند،  
و نظر به این که با نهایت اشتیاق و از صمیم قلب به تمامیت و استقلال این  
مملکت علاقمند است ، علیهذا منظوری غیر از این ندارد که مراتب  
مودت آن اعلیحضرت را جلب نماید .

بنابر مراتب معروضه، خاطر اعلیحضرت همایونی را مطمئن می‌سازد  
که دولت متبوعهٔ دستدار نظر به تعهداتی که در موقع انعقاد قرارداد  
نموده است ، با نهایت صمیمیت اقدامات لازمه را در تسریع تصقیهٔ  
مسألهٔ کیلان اتخاذ خواهد کرد. <sup>۲</sup>

۱- ۲ و ۳- جلد اول ، تاریخ بیست سالهٔ ایران نوشتهٔ حسین مکی ، تهران ۱۳۲۳ ص ۱۹۰

۳- جلد اول تاریخ بیست سالهٔ ایران ص ۱۹۵

مسیو روتشتین در روز ۱۶ فوریه ۱۳۰۰ خورشیدی وارد تهران شدند و درست ده روز پس از آن بود که نطق ضد انقلابی فوق را به مثابه تمهیدنامه‌ای رسمی ایراد کردند. و از همان موقع صمیمانه در راه نیل به هدف خود و دولت متبوعه و خویش، که چیزی جز «تسریع تصفیه مسأله گیلان» آن‌هم «بانه‌ای صمیمیت» بوده باشد، نبود، فعالیت را آغاز کردند.

وفاقت قابل تقدیری است! انقلاب ایران به «مسأله گیلان» تعبیر می‌شود.

**دو راه و دو تاکتیک** برنامه کار شوروی دقیقاً تنظیم شده بود. مذاکرات شوروی و انگلیس، نهایت تمر بخش بود. تا آنجا که دو دولت، با توجه

به وضع قوایشان می‌توانند وحدت عمل سیاسی و عمومی درباره کشوری مورد طمع پیدا کنند، این وحدت بین شوروی و انگلیس نیز در ایران پیدا شد. هر یک راه‌های خویش را منظم می‌پیمودند.

وظیفه شوروی مشخص بود. شوروی می‌بایستی در ازاء قلم کردن پای انقلاب ایران، از مزیت روابط دیپلماتیک و اقتصادی با دولت ایران و مزایای دوستی با بریتانیای کبیر بهره‌ور شود. و شوروی تمام هم خود را در راه تحقق چنین اصولی متمرکز ساخت. و این جریانات چیزی نبود که در اطاق‌های در بسته مذاکرات محرمانه شوروی و انگلیس برای همیشه محبوس بماند. از آنجا که می‌بایستی این موافقت‌های محرمانه در محیط‌های سر باز عملی شوند، این است که بالاخره همه چیز آفتابی شد. البته کلیه کسانی که حتی با قدری فراست دستی بر آتش سیاست ایران داشتند، خیلی زود به توافق ننگین شوروی - ارتجاع - انگلیس آگاهی یافتند و میرزا نیز هر چند بالاخره به شکلی میرزاوارانه، ولی به هر حال به این سازش‌کاری‌های خائنه پی‌برد. او متوجه شد که انقلاب از همه طرف در تله افتاده است و لذا تمام هنر خود را فقط و فقط در حفظ انقلاب، نه گسترش و نه پیروزی برق‌آسای آن، خلاصه کرد. میرزا می‌کوشید تا شاید بتواند نهضت را از قربانی شدن نهایی در این نمایشگاه سازش ننگین شوروی - انگلیس - ارتجاع خلاص کند.

میرزا به هر طرف که می‌نگریست، ابرهای تیره‌ای را که از حوادث شوم خنجر می‌دادند، در آسمان و زندگی انقلاب در حرکت می‌دید.

از لحاظ داخلی، نهضت وضعی به شدت متشنج، ملوک‌الطوایفی، و تجزیه شده پیدا کرده بود. و از لحاظ خارجی، دشمن به شدت تقویت شده بود و از امکانات یک پارچه بین‌المللی نیز برخوردار گشته بود.

افتضاحات ناشی از کودتای رشت، ردالت‌های ناشی از افراط‌کاری‌ها، و جنایات

کودتاجیان نیز کار را به آنجا کشانیده بود که روی هم رفته می‌شد گفت که مردم ، یعنی این پناه‌گاه اصلی انقلاب و این دام اصلی ضد انقلاب ، به حالت راکد و بی‌طرفی در مقابل هر دو درآمده بود . هیچ چیز جز زمان نمی‌توانست انقلاب را از دخمه‌ای که گرفتارش شده بود نجات بخشد. ولی دیگر فرستی برای نهضت باقی‌نمانده بود . اگر انقلاب تنهایی می‌توانست خود را حفظ کند ، همه چیز حفظ شده بود و همه چیز می‌توانست به نفع نهضت تغییر یابد. ولی پراکندگی و فنای انقلاب ، تاریخ را به خلایمی می‌انداخت که د بیست سال آن ارزش يك روزه را نیز نداشت.

**موقعیت انقلاب** در دو موقع تثبیت وضع موجود بهترین سیاست هاست:  
۱- هنگامی که انسان بر همه چیز مسلط است.

۲- هنگامی که همه چیز می‌خواهد از دست آدمی خارج شود.

در این احوال اگر همه چیز به همان ترتیب که هستند باقی بمانند و اگر بتوان کاری کرد که همه چیز در جایی که قرار دارد میخ‌کوب شود. آری در این حال توانسته‌ایم بهترین شرایط را برای برنامه‌های بعدی تهیه بکنیم.

انقلاب نه در حالت اول، بلکه در حالت دوم قرار داشت. میرزا می‌دید که عهده‌کاروان انقلاب به زیر بهمن مخوف سداً انقلاب می‌رود. او می‌کوشید تا شاید بهمن را هم چنان بر قلل کوه، و انقلاب را هم چنان در دامنه دره ثابت نگاه دارد. و می‌دانست که يك چنین وضعی مالا بهزیان سداً انقلاب و به نفع انقلاب پایان خواهد یافت.

اما، آیا می‌شد؟

**تاکتیک انقلاب** میرزا برای حفظ انقلاب و تخفیف در تسدگی ضد انقلاب و احیاناً ایجاد شتاف در وحدت آنها، به یکی از شجاعانه ترین شیوه های سیاسی عمر خویش دست زد . بدین معنی که در نامه فهرست واری که برای مسو و روتشتین، سفیر کبیر شوروی در ایران نوشت، موافقت خود را با حفظ منافع بیگانگان، در ایران اعلام داشت، مشروط بر این که:

۱- «آزادی های ملی» د سراسر کشور برقرار شود.

۲- «منطقه گیلان که هم اکنون در تحت تصرف انقلاب می باشد، هم چنان به دست نیروهای

**انقلاب و واقعیات** شاید آنها که عمل و مبارزه را چون حرف و سخنوری لولفه ساده دو سیر گوشت به نام زبان می‌دانند، يك چنین حرکت تهورآمیزی را از جانب میرزا به مثابه نفی همه جان و همه روح انقلاب تفسیر کنند و از این بالاتر آن را به چرخش میرزا به طرف ضدانقلاب تحلیل نمایند. ولی به نظر ما و کلیه کسانی که عمل را با همه عظمت و مهابتش مورد توجه قرار می‌دهند، يك چنین شجاعتی را در تأیید منافع بیکانتگان در ایران از طرف میرزا، نماینده عمق خصال انقلابی وی در عمل مبارزه بر آور می‌کنند.

اذهان مبتدی گمان می‌کنند که يك سیمای انقلابی و یا يك نهضت انقلابی، همین که به این صفت موصوف شد، دیگر کلیه خصائص سیاسی خود را که بر مبنای اوضاع عمومی خویش و دشمن، در قالب طرح شمارهای روز، مذاکرات تودرتو، برنامه‌های حداقل، و تاکتیک‌های عملی پیروزی بخش، شکل می‌گیرند، از دست خواهد داد و هر پیروزی و شکستی را مطلقاً توسط شمشیر و توب به دست می‌آورد و یا از دست می‌دهد. ولذا اغلب از انقلابی، آن خروس جنگی فاقد ممانت و اندیشه سیاسی- انقلابی را محسوم می‌کنند که بی پروا و بی حساب، به سوی رقیب در هر کجا و هر حال که بوده باشد، جستن جستن می‌کند و با تینه‌های پایش اورا ضربت می‌زند. در نتیجه این اشخاص یا به يك پاره اهمیت فکر و سیاست را در انقلاب فراموش می‌کنند و یا اعتباری در حدود هیچ برای آن قائل می‌شوند. درحالی که يك رهبری و یا يك نهضت انقلابی، علاوه بر مهمات نظامی، می‌بایستی پیوسته ترکش سیاسیش نیز از تیرهای دیپلماتیک، خوش تراش، و فریبا مملو باشد، تا در همان حال که رقیب را سرگرم بره‌های زیبای دم تیرها می‌کند، ضمناً بتواند پیکان زهر آلودش را در قلب وی پنهانند. خالی بودن این ترکش نیز هم چون فقدان ارتش و مهمات انقلابی، خطرناک و مرگ آفرین است.

يك نهضت انقلابی نمی‌تواند برای رسیدن به هدفش، بدون توجه به همه جوانب خویش، فقط سرش را پائین اندازد و هنر کنان به سوی ایده آل های خود گام بردارد. همانطور که پیش روی و حمله در زمانهایی که موقعیت، مساعد پیش روی و حمله می‌باشد، امری است انقلابی و محافظه کاری و وقت گذرانی در يك چنین شرایطی به زبان انقلاب پایان می‌یابد و بیانگر رسوبات ضدانقلابی در نهضت می‌باشد؛ به همان ترتیب نیز عقب نشینی بی دغدغه و سریع از مواضعی که با وضع موجود دفاع از آنها باعث از دست رفتن ذخائر انقلابی می‌شود و به هیچ وجه در کادر منافع و استراتژی انقلاب قرار ندارد، مؤید رشد خصال های انقلابی



خواهد بود. و به عکس آن، یعنی استقامت درجائی که نباید استقامت کرد، به حساب این که عقب نشینی بالاخره عملی دزشت است و يك انقلابی هرگز پشت به دشمن نمی کند، خود روشن گر تراکم خصال های ضد انقلابی و رشد روحیات ماجراجویانه و قهرمان کاری های بی نتیجه در انقلاب است.

حمله برق آسا، در مواقعی که می باید به شکلی برق آسا حمله برد، و عقب نشینی برق آسا، در مواقعی که يك چنین تاکتیکی اجتناب ناپذیر می نماید، این است محک انقلابی بودن و نبودن يك فرد. يك رهبری، يك نهضت، در تئوری و در عمل، معاشات و اتلاف وقت در زمان هایی که شرایط تعرض جمعند، و تخلیه کردن مواضع در مقابل حریف، در حالی که دفاع و استقامت را تاریخ ضروری ساخته است، این ها هستند علامت ضعف خصال انقلابی در يك فرد، يك رهبری، و یا يك نهضت، در تئوری و در عمل.

اما شرایط همیشه بر روی دو تاکتیک علنی پیش روی و عقب نشینی تنظیم نمی شوند. گاهی تثبیت موقعیت موجود، این است تاکتیکی که انقلاب موظف به اختیار کردن آن است. مسلماً در يك چنین موقعیتی نهضت مجبور است به چنان مصالحه ای رضایت دهد که نتیجه آن قرارداد شدن همه چیز در همان مکانهایی است که قرارداد دارد.

تاریخ و روز  
انقلاب فقط می تواند از لحاظ تاریخی خود را قوی مطلق بداند و حریف را ضعیف ناب. ولی از لحاظ روز چه؟ از لحاظ روز آن چه مطرح است شرایط عینی قدرت ها، شرایط عینی مبارزه، شرایط عینی مواضع، و شرایط عینی زندگی است.

تحقیق قوای دشمن در روز، در حالی که انسان عظمت و برتری آنرا به عینه مشاهده می کند، هر قدر هم که نمودار قوت قلب بوده باشد، معهذاً نمی تواند ملاک تمیین و تنظیم عمل قرار گیرد. در عمل، نه با کم بها دادن به قوای خصم و نه با پر بها دادن به آن، بلکه با تمیین قیمتی حقیقی و درست برای آن است که می توان برنامه و روشی تنظیم کرد که مآلاً به دفن ضد انقلاب و حاکمیت انقلاب منجر شود.

انقلاب نمی بایستی خود را گول بزند، بلکه بایستی حریف را فریب دهد. وقتی که انقلاب خود را با دیواره های پولادین ضد انقلاب مواجه می بیند وقتی که قدرت آتش، قدرت پنجه، و قدرت پای خود را برای درهم نوردیدن آن ها کافی نمی یابد، می بایستی خیلی طبیعی و واقعی اوضاع را تحلیل کند و راهی متناسب با شرایط موجود برگزیند. وجه بسا که این راه مناسب، همانا مصالحه و قراردادی خفت بار را به انقلاب تحمیل کند.

قدرت حق و حقیقت، قدرتی تاریخی و عاطفی است. بی شبهه همین قدرت، یعنی قدرت طبقه‌ای که جهانی فاعد هر گونه استثمار انسان از انسان را طالب می‌باشد است که سرانجام بر جهان مسئولی خواهد شد. ولی اذلحاظ روز قدرت عاطفی و تاریخی حق، به تنهایی و به شکلی ایده‌آلیستی، کافی برای پیروزی و موفقیت نیست. در این حال، زور خشن و بیرحم آتش نظامی-سیاسی، و تفوق شعور و حساب‌گری سیاسی-انقلابی، به انضمام ایمان و جرات آرمان خواهی است که سرنوشت را تعیین می‌کند. تنها به بهانه حق نمی‌توان همه واقعات را فراموش کرد و کله شقی بی‌نتیجه‌ای را خطمشی تخلف ناپذیر خویش قرارداد. این نه پیروزی حق، بلکه شکست آن است، و نه شکست ناحق، بلکه پیروزی آن می‌باشد. هیچ عاملی بیش از بی‌کلی و بی‌فکری یک‌رقیب، مددکار و قیب دیگر نخواهد بود.

یک نهضت انقلابی قبل از هر چیز می‌بایستی بسته به شرایط و اوضاع و احوال توأماً و مواضع خویش با رقیب، موفقیت را به درستی و دقت تشخیص دهد و بر مبنای موفقیت موجود به اعمال انقلابی خویش دست بزند. وجه بسا که با تکیه بر همین شناسائی، بهترین شیوه عمل را نه در بیکار، بلکه در مسلح، نه در جنگ، بلکه در مصالحه، و حتی نه در گرفتن امتیاز، بلکه در دادن آن تشخیص دهد. و بدیهی است که راه صحیح، قدم گذاشتن در همین راه خواهد بود. دلواپس که آتشین مزاجان، نق‌نقوها، گر گرفته‌ها، قهرمان‌نماها، و خروس جنگی‌ها، فریاد اعتراض و توهمین و قهرشان اعصاب فلک را خراب کند.

نمونه‌های بزرگی از اقتداء به واقعیت  
 مثال‌های روز این تاکتیک اصولی را می‌توان در آتش بس مصر در جنگ با اسرائیل در خاورمیانه (ژوئن ۱۹۶۷)، و همچنین در سکوت کوبا در بقاء و استقرار آمریکا در پایگاه دریائی و گواتنامو، در آمریکای لائین، ملاحظه کرد.

اما مثال تاریخی معروفی را که به خاطر تشابه بسیارش به اقدام میرزا می‌توان کمی وسیع‌تر به میان کشید، حرکت حساب شده، صحیح، و اصولی حزب بلشویک در جریان قرارداد و برست‌لیتوسک می‌باشد:

به موجب این قرارداد، حکومت شوروی از لهستان و لیتوانی و کورلاند و لیونی و استونی سرف نظر کرد و متعهد شد که نیروهای خود را از اوکراین و فنلاند فراخواند و مفاد قرارداد مورخ نهم فوریه را که بین آلمان‌ها و راد (مجلس ملی اوکراین) منعقد شده بود به رسمیت بشناسد. طبق آمار رسمی که کمیساریای (وزارت) بازرگانی شوروی انتشار داد، در نتیجه

عقد قرارداد سلح (پرست) روسیه ۲۶ درصد از جمعیت ۲۷ درصد از اراضی حاصل خیز ۳۲ درصد از متوسط تولید محصول ۲۶ درصد از شبکه راه آهن و ۲۳ درصد از صنایع ۲۳ درصد از درآمد معادن آهن و ۷۵ درصد از درآمد معادن زغال سنگ خود را از دست داده بود.<sup>۱</sup>

این عمل حزب بلشویک که مبتکر و مدافع اصلی آن شخص لنین بود، هر چند بسیاری آن‌ها که هر گونه مذاکره و دادن امتیازی را به دشمن در تحت هر گونه شرایطی با کلمات تهبیح‌کننده و تنگه و ده‌خفت و وزارت و غیره وصف می‌کردند، عملی ضد انقلابی، خائنانه، و کلیف بود، معینا خود انقلاب نشان داد که همین دادن امتیاز بود که انقلابی بود، نه به عکس آن.

لنین خود بعدها دربارهٔ قرارداد مزبور این‌طور مثال آورد:

تصور کنید که راه‌زنان مسلحی سر راه را براتومبیل شما می‌گیرند. شما پول، شناسنامه، طب‌انچه، و اتومبیل را به آنها می‌دهید و از مصاحبت دل‌پذیر آنان راه‌های می‌یابید. این بدون شك يك سلح و مصالحه است. (من به تو پول، اسلحه، و اتومبیل می‌دهیم، تا تو به من امکان بدهی که به خوشی و سلامتی جان بدربرم.) بعید به نظر می‌رسد که آدم‌عاقلی پیدا شود که يك چنین مصالحه را با وجود این که راه‌زنان که صاحب اتومبیل و اسلحه شده‌اند و ممکن است این هر دو را برای دزدی‌های آینده به کار برند، از نظر اصول غیرمجاز بداند و شخصی را که به چنین سلح و مصالحه‌ای تن داده است، شریک دزدها بشمارد. سلح و مصالحه ما با دزدها و راه‌زنان امپریالیسم آلمان، از این قرار بود.<sup>۲</sup>

(پراثر از لنین است)

لنین تقریباً يك ماه و نیم پس از قرارداد «پرست لیتوسک»، در روزنامهٔ «پراودا» در دفاع از حرکت انقلاب برای عقد قرارداد مزبور و در تشریح وضع و موقعیتی که حزب و او را وادار به امضاء این قرارداد کرده بود، چنین نوشت:

۱ - تاریخ اتحاد جماهیر سوسیالیستی ازبکستان، چامیدانم؛ نوشتهٔ زان بروهات.

ترجمهٔ علی اصغر شهیم. ص ۳۰-۳۹

۲ - مرض بچه‌گانهٔ چپ‌دوی در کمونیسم جناب مسکو فارسی. ص ۸-۳۷

توضیح: ما ضرورتاً این قسمت را از کتاب «سیر کمونیسم در ایران» استخراج کرده‌ایم.

نویسندهٔ کتاب مجهول بود. فقط کتاب در سال ۱۳۳۶ در تهران منتشر شده است.

ما ناگزیریم عقب نشینی کنیم و شرایط شرم آور صلح با آلمان را بپذیریم. زیرا رژیم اقتصادی کنونی ما از سیستم آلمان پائین تر است. رژیمی که مافوق سیستم آلمان باشد، هنوز وجود ندارد... استفاده از مهلت و فراغت لازمه زیستن است.<sup>۱</sup>

این است که هرگز نباید دشمن را به بهانه این که دشمن است چنان نجس و مطرود بدانیم که بدون توجه به اوضاع و احوال خویش و بدون توجه به شرایط و موقعیت وی، پیوسته یک روش پیش بگیریم، آن هم تیغ کشیدن و حمله بردن بوده باشد. یک چنین برداشت ها و تفاسیری، نه از روحیه ای انقلابی - سیاسی، بلکه از روحیه ای انفرادی - قهرمانی عناصری آب می خورد که حاضرند انقلاب را به بهای حیثیت تنگ نظرانه و عوام فریبانه ای که برای خویش دست و پا می کنند، بفرروشند.

در زمینه این مبحث، تنها در یک مرحله و در یک موقعیت است که رهبری نهضت بایستی پرچم قهرمانی را به هر طریق که ممکن است افراشته نگاه دارد، و آن هنگامی است که طرح و پیشنهادات انقلاب هر قدر هم کزیه و خفت بار (برای انقلاب) معهذاً مورد قبول ضدانقلاب واقع نگردد و ضد انقلاب با تکیه بر موقعیت و مصالح خویش، تنها مرگ تخلف ناپذیر انقلاب را طلب کند. آری تنها در این مرحله است که رهبری موظف است استقامت، تهاجم، خون ریزی، و مرگ را برگزیند و با میراث قهرمانی و شور افکنی که از خویش به جای می گذارد، اجاق جنبش آینده را گرم نگاه دارد. آری در یک چنین مرحله ای است که انتخاب مرگ قهرمانانه برای انقلاب، خود انقلابی است. زیرا هر گونه عدول از یک چنین مرگی، کام گذاشتن در جاده تسلیم تنگین و نکبت باری است که نه به بقا انقلاب منجر می شود و نه هیز می قوس و پرسوز برای اجاق آینده به ارض می گذارد.

میرزا ابتدا به سوی مصالحه برای حفظ انقلاب روی آورد و چون این راه را بسته یافت، راه عدم تسلیم و مرگی قهرمانانه را برگزید.

انقلاب پدیده ای دیالکتیکی است که تظاهر آن در این یا آن روز و در این یا آن منطقه، به معنی اثر و پیاپی اثر آن در این یا آن روز و در این یا آن منطقه نیست، بلکه به معنی این است که به علت ریشه هائی از گذشته، در حال، در جایگاه و مکان معینی سبز شده است، ولی اثراتی جهانی و پایا برای همه اجتماعات و برای همیشه از خود به جای می گذارد. بدین سان

۱- تاریخ اتحاد جماهیر شوروی، چه می دانم؟ ص ۲۰۶

انقلاب نه به امروز ، بلکه به فردا ، ونه به این جماعت ، بلکه به همهٔ جماعات جهان نیز متعلق است و بر روی آنها اثر می‌گذارد ، خواه این اثرات مثبت و خواه منفی بوده باشند. از این روی پسته بهترین تاکتیک‌ها برای انقلابات شکست مند آن است که فرهنگ و میراث انقلابی تحریک بخش و زاینده‌ای را برای همه جهان ، برای همهٔ جهانیان ، و برای همهٔ آیندگان به ارث بگذارد .

میرزا با پایداری شهادت انجام خویش ، چنین میراث پر بها و پایان ناپذیری را از خود به جای گذاشت . درود !

میرزا دست  
شوروی را باز  
می‌گذارد

میرزا با ارسال پیام پیشنهادیهٔ خویش برای جناب روتشتین به دو عمل مهم : انقلابی و افشاگرانه است زد . که یکی تکیه بر اصولی بود که فوق‌آین شده و دیگری انگشت گذاشتن بر روی دکمه‌ای بود که سیاست شوروی را خصوصاً از این زاویه افشا می‌ساخت ؛ اگر شوروی غرضی سازش کارانه و خیانت آلود ندارد و تنها بسته به مصالح خویش و اوضاع جهانی مجبور به مصالحه با بریتانیا به شکلی وسیع و با ارتجاع ایران در محیطی محدود می‌باشد ، پس بهتر است اصولی را مورد اتکاء قرار دهد که ضمن تحقق خواسته‌های خودش ، ضمناً ملت و انقلاب ایران را به يك باره در با تلافی دیکتاتوری استعمار - ارتجاع خفه نکند .

بدیهی است در شوروی که شوروی دارای حداقل وجدان انقلابی اترناسیونالیستی - کارگری بود ، اصول پیشنهادی جنگل می‌توانست برای وی به عنوان اساسی قلمی مورد اقتدار قرار گیرد و لااقل در مذکرات خویش یادشمنان انقلاب ایران ، از این مرتجعانوز نکند . ولی متأسفانه در سیاست خارجی شوروی نسبت به سر نوشت خلق ماهیچ گونه روحیات و خصائص انقلابی و اترناسیونالیستی و کارگری وجود نداشت . شوروی ، شن دانگ ، نهفت انقلابی ایران را در محضر معاملات سیاسی خویش به امپریالیسم ارتجاع فروخت .

اما اصولی که میرزا به مسیو روتشتین پیشنهاد می‌کند تا برای مصالحه با دولت ارتجاعی - وابستهٔ ایران بر مبنای آنها وارد مذاکره شود ، به قدری است :

مواد پیشنهادی  
جنگل

۱- اصلاحات اساسی در کلیه دوایر کشور به عمل آید ، به طوری که امنیت داخلی و آزادی های ملی ، توأم با حفظ منافع بیگانگان تأمین میگردد  
۲- هیأت دولت قول دهنده قرار داد های مخالف اقتدارات علی رافضخ نماید و در اجرای تہداتی که برای حفظ استقلال و آزادی کشور لازم است ذمہ دار باشد.

۳- واگذاری امنیت گیلان به جنگلی ها و تأدیہ حقوق افراد در آمدهای محلی .

۴- انتصاب فرماندار و رئیس دارائی وم جنین افسران ژاندارمری ، به تصویب جمعیت .

۵- آزاد بودن احزاب و سوسی وافی در توسعه فرهنگ در شهر و قصبات .

۶- عقب نشینی قواء دولت از فرونتها به قزوین .

۷- قواء جنگل زائد بر میزان موجود افزایش نخواهد یافت .

فقط حفظ انقلاب  
به طوری که ملاحظه می شود ، میرزا عملاً خیانت و خناب را در زیر قلب انقلاب احساس کرده بود و لذا بدون تزلزل و تردید کلیه تلاش های خود را تنها وقف حفظ انقلاب می کند. میرزا می گوشت تا محیط ایمنی برای بقاء و دوام انقلاب تهیه ببیند ، تا بتواند با مرتب کردن قوا و سامان دادن به اوضاع داخلی تعضت (که در آخرین تحلیل مهلک ترین عوامل نابودی به حساب می آید) خود را برای مبارزات آینده آماده سازد .

میرزا به خوبی می دانست که وضع انقلاب ایران به جایی رسیده است که دیگر گسترش جنگلهای انقلابی می بایستی برای مدتی نامعلوم کنار گذاشته شود و آن چه که اکنون اهمیت درجه اول دارد ، وجود و بقاء خود انقلاب است . به نظر وی برای حفظ انقلاب می شده مان جمله ای را که لنین برای حفظ انقلاب اکبر و در مورد قرارداد پرست لیتوسک به کار برده بود معیار عمل قرارداد. به قول «ریموند روینس» رابط غیر رسمی آمریکا با شوروی ، لنین گفت : ما اکنون در وضعی قرار گرفته ایم که تنها «حفظ انقلاب»... به مهم ترین وظیفه تاریخیمان در آمده است «اگر چه نیل به چنین هدفی از طریق عهد نامه (ای) ... تنگ آور

وضع انقلاب ایران نیز چنین بود. یک چنین عهد نامه‌ای هر قدر تنگین، مهینا انقلابی‌ترین و اساسی‌ترین عملی بود که جنگل می‌توانست انجام دهد. شوروی به این هم راضی نبود.

میرزا در تنظیم پیشنهادات خویش دقت سیاسی کافی به کار برده بود. او با محول کردن مسولیت و حفظ استقلال و آزادی کشور، «امنیت داخلی»، «آزادی‌های ملی»، «آزادی‌بودن احزاب»، «توسعه فرهنگ» و غیره به عهده دولت مرکزی، دست خویش را برای آینده‌ای که اوضاع داخلی انقلاب را سروسامان دهد، باز گذاشته بود، تا بتواند به همین بهانه‌ها به موقع خود حالت سکون و سازندگی درونی انقلاب را به حالت حمله و تهاجمات خارجی به ضد انقلاب مبدل کند.

اما در برابر پیشنهادات فوق، جناب سفیر شوروی نامه‌ای برای

میرزا می‌نویسد که ضمن آن به سازش شوروی و دشمنان انقلاب

### آغازی نوین

اعتراف می‌کنند و هر گونه پیشنهادی را جز محو نابودی نهضت انقلابی ایران، مردود و غیر قابل قبول و حتی غیرمطلق معنی می‌کنند. که ما برای این که جاده بحث را منطقی‌طی کنیم، به جای این که ابتدا نکاتی از نامه مزبور را که مستقیماً و علناً علیه پیشنهادات فوق می‌باشند، بیرون بکشیم و بررسی کنیم، قدم به قدم همراه با آن نامه پیش می‌رویم.<sup>۲</sup>

جناب روتشتین نامه خود را این طور آغاز می‌کنند:

من زیاده از حد از لطافتی که به وسیله رفیق سمداله خان درویش اظهار

کرده و موافقت با سیاستی که من از طرف دولت شوروی اجراء می‌کنم

در نظر دارید، خوشوقت گردیده و هم چنین متشکرم از شرایطی که توسط کلاتراف

فرستاده بودید و لازم می‌دانید که به دولت پیشنهاد کنید ... پروگرام و شرایط

و درخواست‌هایی که از نظر من، نماینده مختار دولت ج. ش. ف. ر.

می‌گذرانید با دقت هر چه تمام‌تر خواندم.

۱- رویه و غرب در زمان لنین و استالین ص ۷-۵۶

۲- این نامه صفحات ۶۵-۳۶۱ چاپ دوم کتاب سردار جنگل را اشتغال کرده‌اند. توضیح کلی برای صرفه جوئی از توضیحات جزئی.

## سرمايه‌گذاري معنويات

تکرار و تکرار این موضع که مسيو روتشتين می‌کوشند تاغلناً و صریحاً بر روی این نکات تکیه کنند که حضرتشان و نماينده مختار دولت، شوروی می‌باشند، و هر گونه «سیاستی» راهم که اعمال می‌کنند، در واقع «سیاسی» است که «از طرف دولت شوروی» دیکته شده است، از روی بیهودگی، کمبود مطلب، و یا خود نمایی نیست. بلکه بدین دلیل است که اصولاً شوروی با ماهیه گذاشتن آخرین امکانات و نفوذ «معنوی» خود در نهضت جنگل، تلاش می‌کنند تا به هم پیمانان و هم پیاله‌هایش یعنی انگلیس، دهپنه‌ای وسیع‌تر، و استعمار - ارتجاع دهپنه ایران سمیعت و صداقت خود را نشان دهند. زیرا چنان که می‌دانیم میرزا ضمن همه مبارزات و مخالفت‌هایی که با اعمال نیروهای سرخ و سردستان آن‌ها، و هم چنین اشخاصی چون جنابان ابوکف و مدیوانی و سایر کودتاچیان سرخ و سفید می‌کرد، مع‌هذا روی هم رفته برای رهبری شوروی، برای حکومت شوروی، برای گردآندگان سیاست شوروی، و بالاخره برای «زمان دادن» شوروی و جدائی انقلابی و ضدامپریالیستی را سراغ می‌گرفت. و جدائی انقلابی و ضدامپریالیستی که حمایت و خدمت به کلیه انقلابات آزادی خواهانه و مترقی جهان را هم چون وظیفه‌ای مقدس، برگردن خویش می‌دانند و کمتر به اهمالی راد در راه آن مجاز نمی‌شمرند. ولذا عملیات ضد انقلابی اشخاصی چون جناب ابوکف را که در واقع آن‌ها نیز «نمایندگان دولت شوروی» بودند و «سیاستی» را اجرا می‌کردند که «از طرف دولت شوروی» تعیین شده بود، روی هم رفته به حساب سلیقه‌ها و اغراض فردی خود آن‌ها می‌گذاشت و تصور می‌کرد که روح حکومت شوروی از این عملیات خبر ندارند. این ابهام نسبت به شراقت انقلابی دولت شوروی باعث می‌شد که میرزا ضمن همه ایستادگی‌هایی که در مقابل نقض عهدها، و توطئه‌ها، و کج روی های فرستادگان شوروی در درون نهضت انقلابی ایران می‌کرد، معذالک هم چنان برای دولت مرکزی شوروی و سیاست «حقیقی» آن معنویتی انقلابی قائل شود. و همین تصور تا صبح از روحانیت و اصالت سیاست حقیقی دولت شوروی است که این بار به عنوان آخرین حربه جهت درهم شکستن و انغال نهضت جنگل از طرف شوروی بدین ترتیب مورد استفاده قرار می‌گیرد که مسيو «روتشتين» با تکرار و تکیه بر روی این امر که آن چه را که اجرامی کنند نه نظر شخصی خود وی، بلکه نظر حقیقی دولت مرکزی شوروی است، می‌کوشند تا میرزا را آرام سازند و بدین وسیله او را لااقل در مخالف و ایستادگی فوری در مقابل این سیاست پلیدانه، درین بستی روحی قرار دهند، تا در خلال همین تردیدها و خوش باوری‌ها بتوانند نهضت را به شکلی در بست در محاسره و انقلاب و انفجارات داخلی آن ببندازند و به نابودی بکشانند.



اما آن چه در همین جملات خیلی ماسخرانه و ریاضکارانه به کار رفته است ، این نکته می باشد که مسیو روتشتین « خوشوقی

زیاده از حد» خود را «از الطافی که به وسیله رفیق سمداله خان درویش» توسط میرزا ابلاغ گردیده است اظهار می دارند ، در حالیکه «تشرکات» خویش را «از شرایطی» که میرزا توسط کلاتراف فرستاده بیان می دارند . و آن که آقای سمداله خان درویش نیز حامل پیام ، و پیام متقابلی از میرزا برای مسیوروتشتین بوده است .

چه تفاوتی بین پیشنهادات میرزا که به جناب کلاتراف برای رسانیدن به مسیوروتشتین داده شده بود ، با پیشنهاداتی که توسط سمداله خان درویش ارسال شده بود ، وجود داشته است ؟ ما از آن ها اطلاعی نداریم . این قدر هست که می دانیم عوادی که قبلا از آن ها ذکر می بماند آمد ، توسط سمداله خان درویش فرستاده شده است . به هر حال بدیهی است این بیان مسیو روتشتین خود موید مخالف وی با پیشنهادات مزبور می باشد .

لازم است همین جا یاد آور شود که نگارنده در این باره از ابراهیم فخرائی نویسنده کتاب بنیامینید سردار جنگل ، نیز توضیحاتی را تقاضا کرد ، که متأسفانه ایشان هم اعلان بی اطلاعی کردند . ولذا واجب است از هم اکنون و بدین وسیله به کلیه کسانی که اسناد و اطلاعاتی در این زمینه دارند ، تشکرات فراوان خود را تقدیم دارم ، در صورتی که هر طور که خود صلاح می دانند نگارنده را آگاه گردانند .

پس از جملات فوق ، نامه مسیو روتشتین ، این و نماینده مختار شوروی ، با جملات عابدانه و فریب کارانه زیر ادامه می یابد :

ادامه دهم

لازم می دانم یک بار دیگر شما را متقاعد کنم به این که من سعادت

ایران را می خواهم . و از برای استقلال و آزادی داخلی و خارجی این مملکت می کوشم . من برای همین مقصود ، یعنی بیرون رفتن قواء مسلح اجنبی از خاک ایران سعی خود را به کار بروم . و خوشوقتم از این که اقدامات من بی نتیجه نماند و قشون انگلیس و روس که عبارت باشد از قواء آذربایجان دروسه رفتند . و این اقدامات با نظریات تشکیلات دولتی و حزبی موافق در آمد . موقع انجام این کار فکر این بود که تنها امنیت می تواند ایران را از جنگ امپریالیست های خارجی که نسبت به ایران نظریات طمع کارانه دارند خلاص

برداشتی مکانیکی از اصولی دیالکتیکی  
 برای بررسی و تحلیل مفاهیم سنتز در جملات فوق لازم است که قبلاً به پاره‌ای مطالب توجه کنیم :

معمول است میزان استیلا و نفوذ این یا آن امپریالیسم و این باد آن استعمار را در این یا آن سرزمین خصوصاً بر روی دو پایه : یکی تمدن و نیروهای نظامی و دیگری میزان ارتباطات بازرگانی بسنجند . چرا ؟ زیرا این دو ستون در واقع مبنای و بنیان‌های کلاسیک و تدریس شده‌ای هستند که اغلب در کتاب‌های تحقیقی - فلسفی - سیاسی - اجتماعی - ضد استعماری ، حتی در قرن هیجدهم و نوزدهم نیز نوشته شده‌اند. که البته اگر هم بادی دیالکتیکی بدان توجه شود ، هم چنان نیز صحیحند. اما از آن جا که اقتدار بی‌جان به این مفاهیم و اصول کلاسیک و عقلی ، انسان را از اندیشه و تحقیق ریشه‌ای قضایا ، با توجه به حالات و ویژگی‌های جدید و ویژه‌گی‌های منطقی‌های آزادی‌مندی کند، ضمناً هم انسان می‌تواند کلمات و شعارهای تهیج‌کننده و قالب زده‌ای را با زمست و تبختر تمام ایراد نماید ، لذا پاره‌ای و بآب‌یاری از روشنفکران تشری ، به شکلی سطحی و ساده‌لوحانه ، و اغلب سیاست‌های استعماری بسته به شرایط و موقعیت خویش به سورتی مکارانه و رندانه می‌کوشند تا وجود و عدم وجود رجحان و ضعف ، و بالاخره استیلا و عدم استیلا این یا آن امپریالیسم را در این یا آن سرزمین با همین مقیاسات ، منتهی به شکلی مکانیکی و با حیلانه مشخص کنند. و از آن جا هم که در این زمینه اعداد و آمار و اسناد اقتصادی و نظامی مورد نیاز تا حدود زیادی در دسترس می‌باشد ، لذا تنظیم کردن کتاب‌ها و رسالات و پرونده‌های قلم‌ورجعت خود نمایی و یا جهت تحمیل مردم و یا صحیح‌تر گفته شود : جهت تسخیر احمق ، کاری ساده و معمولی شده‌است . خصوصاً که نمونه‌های قابل رؤیتی نیز مانند مستشاران نظامی و یا نمایندگان‌های اقتصادی را نیز می‌توان در کوچه و خیابان به مردم نشان داد .

با این گونه برداشتها و این گونه تحلیل‌ها ( اگر به پاره‌ای مطالب و علل دیگر کاری نداشته باشیم و اگر فرضاً بر حسن نیت تحلیل‌گر قرار دهیم ) و از لحاظ کلی و ریشه‌ای بدان - جا خواهیم رسید که تحلیل‌کننده نقش علم و عامل ذهنی را در هدایت و جهت‌گیری استعمار و امپریالیسم از قلم انداخته و در چار این انحراف شده است که استعمار به عیج وجه قادر نیست از اصول و اساسی که توسط ضد استعمار افشا می‌شود، به نفع خود بهره‌برداری کند و در نتیجه باعث گول زدن و منحرف کردن نهضت‌های آزادی خواهانه شود .

۱ - بدیهی است باز هم سخن خصوصاً هم چنان درباره ایران است .

این تصور ساده لوحانه‌ای است که گمان کنیم اگر ملتها به شیوه‌های سیاست استعماری پی‌برند و آن‌ها را انشا کرده‌اند؛ و یا اگر ملتها از چهره استعمار عکس برداشتند و آن را چاپ و نشر دادند، این علم و افتخاری مطلقاً مورد استفاده توده‌ها قرار می‌گیرد و به هیچ وجه استعمار نمی‌تواند از همان علوم به نفع خود بهره‌برداری کند و باعث انحراف مردم شود. وقتی که ما شناسایی استعمار را به سیما و وضع مخصوصی منوط کردیم و وقتی که استعمار نیز بدانند که ما او را فقط از همان سوراخ و زاویه و با همان شکل و شمایل خواهیم شناخت، آن‌گاه این دانستگی متقابل خدمت‌گذار کدام یک خواهد بود؟ ما، یا استعمار؟ مسلماً هر دو! هر دو، زیرا ما سیما و قیافه‌ای از آن شناخته ایم و دیگر گول چنان چهره‌ای را نمی‌خوریم، و او نیز برای ادامه غارت‌گری خود از همین دانش سود می‌جوید و برای فریب مجدد ما، خود را به طرز جدیدی بزرگ خواهد کرد. بدین ترتیب فرهنگستان‌های ضد استعماری نه تنها به نفع ضد استعمار، بلکه هم‌چنین به سود استعمار نیز هست. استعمار نیز از دانش ضد استعمار استفاده می‌کند، همان‌طور که ضد استعمار از دانش استعمار بهره می‌برد.

البته از آن جا که ضد استعمار در جهت تاریخ و استعمار خلاف سیر تاریخ است، سرانجام با همهٔ متکالی‌ها و بهره‌وری‌های استعمار از دانش ضد استعمار، به هر حال استعمار فنی خواهد شد. زیرا هر قدر که استعمار از پی‌بردن به معیارهای شناخت استعمار استفاده کند و خود را به رنگ و آب جدیدی درآورد، منتهالک از آن جا که بالاخره نمی‌تواند اصل و ماهیت استعماری و طمع‌ورزانه خود رها کند، این است که در نهایت خرد خواهد شد. ولی این اصل نهائی هرگز بدین معنی نیست که ما مبارزه با استعمار را بسیار ساده و سرسری بگیریم و بادک خوش‌کردن به این یا آن اصل، از توجه به حیل‌های سریف غفایت و رزیم.

هنگامی که استعمار دانست که ما وجود او را در میهن خویش تنها بر مبنای نیروهای نظامی، میزان مستشاران کشوری و لشکری، و مقدار رجحان صادرات و حقیقی، ایش بر واردات و حقیقی، ایش می‌شناسیم (آن هم بسیار دگم و خشک) آیا او نیز قادر نخواهد بود که از این ملاحظه‌های ما استفاده کند و خود را به چهره و ظاهری درآورد که این میبارها به سادگی و به طرزی قالب‌زده قابلیت شناخت او را نداشته باشند؟

به نظر ما هر چند عواملی قلیتر مقدار نیروهای نظامی، میزان مستشار، و چگونگی رجحان صادرات و حقیقی، این یا آن استعمار بر واردات و حقیقی، ایش و یا وضع سرمایه‌گذاری‌هایش در این یا آن کشور از لحاظ شناسایی و حاکمیت امپریالیسم، عواملی قابل تأمل، قابل توجه، گویا، و سر بیخند، مهندسا میزان استیلا و سطح حاکمیت استعمار-گران گوناگون را در کشور، نه تنها نمی‌باید به شکلی خشک و بی‌برو برگرد، دائماً فقط بر همین اصول استوار دانست، بلکه چه بسا که همین مقیاسات اگر به سورتی متناهیکی

و دگم مورد استفاده قرار گیرند ، در عمل مارا به انحرافات و اشتباهات خطرناک و موهبی نیز بکشایند . چرا ؟ بررسی کنیم :

## استعمار علنی و استعمار پنهانی

بورژوازی به طور کلی ابتدا به وسیله سیاح- کلیسا- ماجراجویی- باررگانی، و ان گاه به وسیله قوای نظامی تاریخ استعمارگری های خود را با قلم و سائل تولید نوشت. و هر چند اغلب اشغال نظامی به عنوان آخرین بعد تکمیل کننده وجود استعمار به کار گرفته شده است ، معیناً ما در سراسر طول تاریخ بورژوازه تا به امروز، سرزمین هایی را سراغ داریم که هرگز توسط قوای نظامی به تصرف بهائی در نیامده اند و هرگز در سراسر عمر این استعمار تاکنون ، فرماندهان ، سلاطین ، و یا فرمانروایان مستقیم استعمار بر آن ها حاکمیت نداشته اند، بلکه پیوسته عناصر بومی و طبقات، یا طبقه ای داخلی حکومت را در دست داشته اند، منتها ضمن پیوند با استعمار و امپریالیزم. و بدین ترتیب آن چه این روزها به نام «استعمار نو» یا ظفقت در دهان روزنامه نویسان می چرخد ، چیزی تازه و نوظهور نیست که یا کشف و شهود این حضرات روشن شد. باشد . مردم جهان و خصوصاً مردم ایران از «قدیم» این استعمار «جدید» را می شناخته اند.

حاکمیت استعمار بدون حاکمیت چشم آبی ها و مو بورها ، و ضمن سلطنت و وزارت مو مشکي ها و چشم سیامها ، از ابتدای تسلط استعمار در این سرزمین دیده شده است. منتها قبلاً به نام «استعمار مخفی» خوانده می شد و اکنون تا بلوی «استعمار نوین» را برای آن بلند کرده اند . کما این که آن چه را که این روزها به نام «استعمار قدیم» و یا «استعمار کهن» می خوانند ، از همان قدیم الایام تحت عنوان «استعمار علنی» معرفی می کردند.

## استعمار، و تکیه گاه طبقاتی و اجتماعی

آن چه هرگز نباید فراموش شود این است که هر دوی این استعمارهای علنی و پنهانی ( اگر بیش تر می پسندید استعمار نوین و قدیم ) در درون کشورهای ارتجاعی- استعمار زده ، به يك طبقه برای پیاده کردن شالوده های استعماری خود نیازمندند . که به آن نام تکیه گاه طبقاتی استعمار داده می شود .

استعمار هرگز نمی تواند هم چون هژرائیل از آسمان نازل شود و هرگز نیز نمی تواند در میان زمین و آسمان معلق قرار بگیرد و با این وصف بر ملتی استیلا یابد . برای پایه

گرفتن و تسلط استعمار در يك سرزمین ، استعمار نیز همانند هر حاکمیت دیگری نیازمند طبقه‌ای است که بتواند به توسط آن هدفهای غارت‌گرانه خود را عملی کند . طبقه‌ای که به علت وابستگی به مناسبات تولیدی منحصق قرون ، در مقابل طبقات مترقی جبراً ایستادگی و استقامت ورزد . این طبقه و این مناسبات تولیدی فروت است که به خاطر این که بتواند در برابر طبقه انقلابی و مناسبات جدیدش که از انرژی و قدرت تاریخ پر توان می‌باشد ، پایداری کند و احیاناً بتواند نطفه‌ها و جوانه های رشد یافته آن را حتی‌المسکن در زیر سنگ‌های ضد انقلابی خویش له سازد ، دیر یا زود به نفوذ و تسلط استعمار ( که این‌هم به خاطر هدفهای طمع‌کارانه پانماگرا نه‌اش جبراً با احتیاط و عقب نگاه داشتن ملت و جامعه وحدت دارد ) در درون مملکت گره‌ن می‌نهد و خود به عنوان تکیه‌گاه طبقاتی و داخلی استعمار و به‌عنوان طبقه‌ای‌گندیده و بلید ، در مقابل ملت و در مقابل طبقات مترقی و انقلابی با استفاده از امکانات استعمار ، قدرت نمائی می‌کند و با کند کردن آهنگ تحولات اجتماعی به حاکمیت منحوس خویش و دوام تاراج‌گرانه استعمار خدمت می‌کند .

این‌همان پدیدهٔ تنگی‌نی است که ما نام آن را «استعمار - ارتجاع» گذارده‌ایم .  
 بیش از نیمی از افریقا ، سرزمین‌های وسیعی در آسیا ، ممالک پهناوری در آمریکا ، کل قارهٔ اقیانوسیه ، کشورهای در اروپا ، و شبه قاره‌ای‌هم چون هند در آسیا را چگونه می‌تواند جزیرهٔ کوچکی چون انگلستان در تحت استیلای استعماری خویش درآورد ، بی آن‌که در درون همهٔ این سرزمین‌ها طبقات و اقشار اجتماعی مرتجع و منجلی را به عنوان تکیه‌گاه‌های طبقاتی خود ، و مناسبات پوسیدهٔ حاکم را به مثابهٔ تکیه‌گاه اجتماعی خویش در اختیار داشته باشد ؟

این است آن جانی که به عنوان عامل داخلی می‌تواند يك پدیده را در شکل خاصی از لحاظ زمانی و مکانی متجلی کند . و این است آن جانی که به يك عامل خسارچی امکان می‌دهد که پیروزی یا شکست ، کدام‌یک را بپسند .

و بدین ترتیب است که استعمار چه در حالت علنی و چه در حالت مخفی ، در هر دو حالت فقط با داشتن تکیه‌گاه‌های طبقاتی و اجتماعی داخلی است که می‌تواند حاکمیت خود را محفوظ دارد . بدون این تکیه‌گاه‌ها ، ادارهٔ قاره‌ها و ممالک وسیعی که گاهی ده‌ها و صد‌ها برابر وسعت سرزمین خود استعمار می‌باشند و ده‌ها و صد‌ها میلیون انسان نیز بیش از همین استعمار در درون خویش متعزکز کرده اند ، غیر ممکن خواهد بود .

آب‌الایزم به یادآوری است که تفاوت آشکار اداری و استعمار علنی و مخفی در این اصل می‌باشد که استعمار پنهانی به عکس استعمار آشکار ، به‌جای این‌که افراد و یا قشون‌هایی از سرزمین خویش را در کشور استعمار زده مصدر علنی امور کند و یا متعزکز نماید ، آمده

است حکومت را آشکارا در اختیار همین طبقه و با طبقاتی که منافعیشان با منافع استعمار و موجودیانشان با موجودیت استعمار پیوند دارد، گذارده و حاکمیت خود را توسط آنان اعمال کرده است ؟

حال با این تفاسیل کدام استعمار و یا کدام امپریالیستی در یک سرزمین استعمار زده استیلا دارد ؟ آن استعمار و آن امپریالیسی که طبقه حاکم را در دست دارد . به نظر ما این ملاکی اساسی تر و فریب گیر تر از ملاک های دیگر ، مانند قدری کم و زیاد شدن احتمالی حجم مبادلات یا زرگانی در این یا آن سال معین ، یا قدری اضافه و کم شدن مستشاران کشوری و لشکری است . تکیه گاه طبقاتی است که استعمار را می تواند در بعد معینی از تساریخ در سرزمین معینی حفظ کند . و حال آن که استعمار حاکم ممکن است از آن جا که دارای طرح ها ، برنامه ها ، و نقشه های جهانی است و مسائل و منافع استعماری و برنامه های مربوط به آن را در سطح جهانی خود مورد توجه قرار می دهد ، لذا ضرورتاً در این یا آن سال خورشیدی خاص ، امتیازات سادراتی و مالی بیشتری را نسبت به خود ، حتی به استعمارگر دیگری بدهد . حاکمیت و تسلط درجه اول این یا آن استعمار را در یک سرزمین نمی بایستی در یک مقطع عرضی تاریخ و در یک یا دو سال معین مورد ارزیابی قرارداد ، بلکه می بایستی آن را به شکلی دیالکتیکی و در روند تاریخ بررسی کرد .

اکنون با توجه به همه این مطالب است که می خواهیم به تحلیل جمالتی که از مسیو روتشین نقل شد بپردازیم .

**خیانت ذهنی**  
خوش بختانه یا بدبختانه ، به هر حال میباید ما هرگز به زیر تسلط استعمار علنی دوره بودروازی در نیامده است . و استعمار پنهانی و یا به اصطلاح نوپردازان استعمار « نوین » از « قدیم » در سرزمین ما اعمال می شده است . و لذا اگر هم به اصولی که بیان شد کاری نداشته باشیم ، می توانیم به یک باره از همین جا شروع کنیم که چون کشور ما در همان زمانی که مسیو روتشین مکاتبات خود را با امیرزا انجام می داده است ، نه به شکل استعمار علنی ، بلکه به صورت استعمار پنهانی انگلیس اداره می شده است ، لذا نمی توان « استقلال و آزادی داخلی و خارجی این مملکت » را صرفاً در گسرو وجود و یا عدم و قواء مسلح اجنبی ، در « خاک ایران » دانست ، هر چند بریتانیا بنا به علل تاریخی و معینی که اهم آن به موضوع جنگ جهانی اول و عوارض آن مربوط می شود ، مقداری قوا نیز در ایران داشته باشد . از این رو تلاش مسیوروتشین برای و انمود کردن این که با « بیرون رفتن قواء مسلح اجنبی از خاک ایران ، آزادی و استقلال داخلی و خارجی

این مملکت ، بنیان‌گذاری و تأمین خواهد شد ، قریب‌کاری رذیلانه‌ای است که نتیجهٔ قهری آن انحراف ذهنی در مسیر اندیشه‌های انقلاب ایران خواهد بود. انقلابی که ساده لوحانه برای سیاست شوروی در ایران معنویاتی انقلابی قائل بود و در نتیجه بر روی حرف‌ها و پیشنهاداتش حساب‌های مثنوی بازمی‌کرد . انقلابی که بدبختانه هنوز دارای عمق و ریشه‌های قوی و تعیین‌کنندهٔ فلسفی و اجتماعی نشده بود .

انگلستان و نیروهای  
نظامیش

انگلستان خیلی زود متوجه شد که قادر نیست روغن قرار داد اوت ۱۹۱۹ را در پیالهٔ ایران بماند . و لذا تقریباً يكسال بعد از آن ، یعنی در همان زمان‌ها که مسیو روتشتین نظریات فوق را با نیتی شیطان‌انی ارائه می‌دادند ، لرد کرون وزیر امور خارجهٔ بریتانیا که تلاش بی‌حمتانی در پیاده کردن قرارداد مزبور به‌خرج داده بودند، مهذا :

در اواسط ماه اکتبر ۱۹۲۰ در انجمن مرکزی آسیای ضمن نقلی به ... تجدید نظر ( در سیاست انگلیس ) اشاره کرده... و گفت : « دوران توسعهٔ انگلیس در آسیای میانه به پایان رسیده . اینک وظیفه ، ایجاد امنیت و رفع بیم و هراس است . ما باید در میان دریای هتلاطم ، جزیره‌های آرامی ایجاد کنیم »<sup>۱</sup>

و لذا دیگر برای انگلستان موضوع ابقاء نیروهای نظامی و اشته‌الدهای نظامی در ایران ، همان‌طور که تاریخ نیز نشان داد ، به‌طور کلی از دستور خارج شده بود. انگلستان بقاء خود را از راه‌های دیگری عملی می‌کرد.

چگونه امکان دارد ریشه‌های نفوذ و استیلای بریتانیا را در ایران قطع کرد ، بی آنکه طبقهٔ حاکمی که منافش با منافع این امپریالیزم گره خورده است ، از اربکه قدرت به‌منجلاب نابودی کشته نشود ؟ آخر این نیروهای انگلیس در ایران نبود که باعث حاکمیت این استعمار در مین ما شده بود ، که با خروج آن‌ها و آزادی و استقلال داخلی و خارجی این مملکت و تأمین شود. وتازه و خارج شدن قواء اجنبی ، داریم تاه خارج شدن قواء اجنبی . وقتی که این قواء به میل خود ، بنا به حساب و کتاب‌های خود ، و یا بر طبق قرار داد با دیگران ، یعنی طبق قرارداد این اجنبی یا آن اجنبی خارج شوند ، وتازه اعتبار این قرارداد

---

۱ - انقلاب مشروطیت ایران . نوشتهٔ پاولویچ - ایرانسکی - تقریباً ص ۲۰۳  
یادآوری و تعقیب و بررسی این سیاست جدید انگلیس و نتایج آن در ایران به عهدهٔ خود  
خوانندگان گرامی است.

بسته به این شرط باشد که قوای انقلابی داخلی و با خلع سلاح شده ، و با و به نقطه‌ای ... کنار ، بکشد ، این که دیگر اسمش هر چند هم به صورت ظاهر خروج ، قواء مسلح اجنبی ، باشد ، معذاکینت و جاننش تسلط تضمین شده و مستحکم تر حاکمیت اجنبی و استعماری است که توسط طبقه حاکم داخلی تحمیل می‌شود.

**حالت خاص**  
آن و اجنبی ، در سرزمین معینی شود ، حتی اگر هم که این قوا توسط قرارداد های بین‌المللی و فشار های اجنبی های دیگر بیرون رفته باشند ، مشروط بر این که اجنبی مهاجم وجود و عدمش تنها بستگی به قواء و نیرو های ارتش داشته باشد ، نه این که به تکیه گاه های حاکم طبقاتی و اجتماعی در درون آن سرزمین مربوط بوده باشد . برای نمونه می‌توان حمور و غیاب ارتش سرخ شوروی را در جریان سال ۲۵-۱۳۲۴ در ایران و در منطقه آذربایجان مورد توجه قرار داد ، که چگونه با خروج ارتش سرخ ، نفوذ و امر ونهی شوروی نیز رو به اتمام گذاشت . چرا ؟ زیرا شوروی نتوانسته بود طبقه ای را برای اعمال نظریات خویش در ایران به حاکمیت برساند و یا طبقه حاکم را از چنگل سریف در آورد و با خود پیوند دهد . در حالی که قضیه قواء انگلیسی در جریان نهمت جنگل و سال های مربوط به آن ، با این امر تفاوتی بنیانی داشت . این همان تفاوتی است که تاریخ به گواهی آن ساختمان خود را در معرض مطالعه و تحقیق قرار داده است .

**صادرات و واردات** و نیز اصول مربوط به روابط بازرگانی ، اگر خشک و دکم مورد مطالعه قرار گیرند ، به همین ترتیب است :

معمولاً از این مفهوم دیالکتیکی که هر قدر حجم مبادلات اقتصادی این یا آن استعمار در يك سرزمین بیشتر باشد ، خود نموداری جدی از میزان تسلط این یا آن استعمار در آن سرزمین محسوب می‌شود ، آنآ به شکلی مکانیکی نتیجه می‌گیرند که تنها همین يك عامل ، و آنهم با برآوردی ساده و پیش پا افتاده ، کافی است که نشان دهد که سرزمین مورد بحث زائده استعماری این یا آن امپریالیسم ، زائده استعماری کدام يك می‌باشد . و فوراً با مراجعه به یکی دو آمار ساده بازرگانی و بدون بررسی عمقی و ریشه‌ای آن‌ها ، کار را به فتوی می‌کشاند . در حالی که این گونه قضاوت‌ها نیز به همان صورت قضاوت‌های نظامی ، اگر دکم و فاقد ظرافت باشند ، لاقط مؤید این است که داوری از روی تعجیل و بی حوصلگی



و همچنین نوشخوار کردن اخراجات دیگران ، بدون انطباق آنها با ویژگی‌های زمانی و مکانی و بدون توجه به قابلیت رنگ آمیزی آنها صورت گرفته است . چرا ؟ بررسی کنیم :

**کشورهای بی‌ساحب !**  
در قرون قبل قوای تولیدی متری و ارجح استعمار بورژوازی در مقابل قوای تولیدی عقب‌مانده و منحل کشورهای ثنودالی ،  
عشیره‌ای ، و ملوک‌الطوایفی قرار داشتند و دنیای تقسیم نشده

بی‌ساحب ! بی‌ساحب خدوماً از این نقطه نظر که که کشورهای عقب‌مانده به خاطر ضعف قوای تولیدی و انحطاط اجتماعی ، در واقع دروازه‌هایشان برای مهاجمین و استعمارگران گشوده و باز و بلا دفاع بود . فرهنگ‌ها و مناسبات عشیره‌ای و ثنودالی قابلیت هیچ‌گونه مانور تعیین‌کننده‌ای را در برابر فرهنگ بورژوازی نداشتند . آنها اساساً از تحولات اقتصادی ، ارزش مبادن ، اعتبار منابع ، و هزاران واحد و عامل دیگری که مورد طمع ورزی‌های بورژوازی بود مطلع نبودند . و اضافه بر همه این‌ها حتی از لحاظ فرهنگ سیاسی و نظامی نیز در سطحی بسیار نازل‌تر از فرهنگ سیاسی و نظامی بورژوازی قرار داشتند . و در نتیجه نمی‌توانستند از خود در مقابل حریف دفاع کنند . و چه بسا که طبقه حاکم حتی به دنبال منجی‌ها و متفقینی نیز برای خویش در برابر مردم می‌گشت . از این جهت غلبه استعمار - گران بر سرزمین‌های بی‌ساحب (1) جهان بسیار ساده‌تر بود . ولی استیلای یک استعمارگر بر سرزمین ، در واقع کشور مزبور را از این گونه بی‌ساحبی نجات می‌دهد ! به طوری که از این پس استعمار مسلط به عنوان صاحب عملی کشور ، با همه تمدن و فرهنگ و قوای تولیدی و شیوه‌های استعماریش از مملکت مزبور در مقابل تجاوزات استعمارگران جدید و انقلابات طبقات متری دفاع خواهد کرد . و دیگر درهای این سرزمین‌ها هم چون گذشته ، باز و گشوده و بلا دفاع نخواهد بود . آن‌که مسلط شده است ، از مورد استیلا همانند دست و چشم خویش محافظت خواهد کرد . از این پس استعمار حاکم با همه امکانات و قوای خود از این کشور که در عمل جزو مایملک و هستی خود به حساب می‌آورد ، دفاع خواهد کرد ، تا مبادا به دست دیگری بیفتد و از چنگال خودش خارج شود . و بدین ترتیب از این پس استعمار - گران جدیدی که به دنبال گسترش امپراطوری خود به این‌در و آن در می‌زنند و طبعاً به اموال امپراطوری استعمارگران دیگر نیز چشم دوخته‌اند ، در این گونه سرزمین‌ها تنها با چند رئیس ایل چوپان فکر و یا چند حاکم و سلطان ناآشنا به تحولات و جداول جهانی مواجه نیستند ، بلکه حتی اگر هم استعمار از ابتدا چون در همین‌ها به صورت پنهانی عمل کرده باشد ، باز هم با استعمارگر دیگری چون خود ، با همه امکانات و امپراطوریش روبه‌رو

می‌باشند که در پشت سر سلطان و خان و ارباب و وزیر و آیت‌الله و پول‌دار و غیره قرار دارد و حرف‌ها را او به دهان آن‌ها می‌گذارد و پاهای او اعمالشان را نیز وی در مسیری مطمئن به حرکت درمی‌آورد. و همین امر باعث می‌شود اقتصاد که خود بنیان هر گونه نفوذ و تجاوزی است، تا مدت‌ها و مدت‌ها از مقام اول پائین‌آید و مرحله پائین‌تری را اشغال کند. بدین معنی که لااقل متنبه به دست آوردن امکان غارت یک پارچه هستی مملکت، وابسته می‌شود به این که ابتدا کلید طلائی آن، یعنی دولت این اسلحه حاکمیت طبقه را تصاحب کرد. همان طور که در مبارزات انقلابی، طبقه انقلابی موظف است که برای پراده کردن سیستم اجتماعی خود و هم‌چنین برای ایجاد و حفظ منافع اقتصادی خویش که ریشه اصلی همه تلاش‌هایش را تشکیل می‌دهد، ابتدا سیاست را به دست گیرد، به همین ترتیب نیز یک استعمار جدید برای این که بتواند جان‌شمار دیگری شود، موظف است که استراتژی خود را ابتدا بر روی تصاحب سیاست میزان کند. اما آیا سیاست از طبقه جداسازی می‌شود؟ پس باید طبقه‌ای که منافض با استعمار جدید پیوند دارد به حاکمیت برسد. و گرنه به دست آوردن یکی دو امکان مساعد برای فروش یکی دو کالا، یا به دست آوردن یکی دو فرمت خوب برای انتقال چند میلیون سرمایه، هر چند خود تاکتیکی برای تصاحب قدرت محبوب می‌شود، مهنه‌ها در صورتی که به حاکمیت طبقه‌ای وابسته منجر نشود، نمودار تعیین‌کننده استیلا درجه اول استعمارگر جدید نخواهد بود.

### منافع اقتصادی، و صادرات و واردات « حقیقی »

باید دانست که بین منافع اقتصادی یا منافع مادی استعمار، با روابط بازرگانی به معنی روابطی مبتنی بر صادرات و واردات، مقداری کالا که معمولاً بنام نا-حقیقی و حقیقی، خوانده می‌شود، فرق است. طبیعتاً استعمار به خاطر منافع مادی سرزمینی را

به زیر سیطره خود درمی‌آورد. ولی این منافع مادی ضرورتاً در چهار چوب صادرات و واردات «حقیقی» خلاصه نمی‌شود. و شاید در پاره‌ای موارد استعمار از درون یک سرزمین خسای منافع اقتصادی مناسبی نیز به دست نیآورد، ولی در عین حال حفظ آن سرزمین در قالب استراتژی منافع جهانی استعمارز یورسود آور باشد. بهر حال برای این که به منافع مادی یک استعمار در یک سرزمین پی‌بریم، کافی نیست، وجه بسا اشتباه است که فقط به آمار صادرات و واردات «حقیقی» استعمار با آن کشور استناد کنیم، بلکه می‌بایستی از زیر زبان اعداد حرف‌های بیشتری را در آوریم. چگونه؟ ما ذیلاً می‌کوشیم هر چند قدری سرانگشتی، مهنه‌ها تا حدودی که امکان داریم، چگونه استغاده از آمارها و ارقام را نشان دهیم. و خصوصاً نشان دهیم

که چگونه صادرات و واردات « حقیقی » که به نا حق به نام « حقیقی » خوانده می‌شوند، ملاک غائی و ثابتی برای اثبات حاکمیت و عدم حاکمیت این یا آن استعمار نمی‌باشند .

قدری با آمارها  
کلنجار بر می‌گیریم

لازم است قبلاً یادآور شویم ما به خاطر این که برای بررسی پارامترهای گرافیک‌های مسیو روشنین (که مبدأ آورده خواهد شد) مجبور خواهیم شد آمار مربوط به سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰

را تقدیم خوانندگان گرامی داریم ، این است که در زمینهٔ مبحث فنی نیز استدلال خود را بر مبنای آمارهایی استوار می‌کنیم که به همین دوران مربوط می‌باشند .  
توجه به آمارهای مربوط به جدول شمارهٔ یک چه چیزهایی را نشان می‌دهد ؟

یک نگاه سطحی به جدول شماره ۱ نشان می‌دهد که حجم ارزش مبادلات بازرگانی « حقیقی » انگلستان با ایران که در سال ۱۳۰۰ برابر با ۳۱۶ میلیون ریال بود ، در سال ۱۳۲۰ به قریب پنج برابر تنزل کرده و به مبلغ ۶۹ میلیون ریال تقلیل یافته است . و این تازه در صورتی است که فقط سال ۱۳۰۰ را مورد استناد قرار دهیم . بدیهی است مثلاً نسبت به سال ۱۳۰۵ قریب ۹ (نه) برابر تنزل کرده است . و در عوض آلمان که حجم مبادلات بازرگانش در سال ۱۳۰۰ برابر فقط ۳۲۲ میلیون ریال بود ، در سال ۱۳۲۰ به ۳۲۰ میلیون ریال یعنی به ۱۰۰ برابر ترقی کرده است . دالینت این تازه در صورتی است که سال ۱۳۲۰ را با سال ۱۳۰۰ مورد مقایسه قرار دهیم . روشن است که اگر سال ۱۳۱۹ را با سال مبدأ مقایسه کنیم رشد حجم مبادلات بازرگانی « حقیقی » ایران و آلمان بیش از ۲۵۰ برابر ترقی را نشان می‌دهد . لازم به توضیح نیست که تقایبی از این قبیل و یا تسایح شکست انگیز

---

۱ - متأسفانه در ایران به دست آوردن آمار و ارقام نیز مانند همهٔ مسائل اصولی دیگر کاری مشکل و چه بسا غیر ممکن است . و این غیر ممکن بودن خصوصاً هنگامی به اثبات می‌رسد که انسان بخواهد آمار و ارقامی درست و صحیح را بیابد . به مرحلهٔ تهیهٔ آمارهایی که ارائه داده می‌شود ، با این که تقریباً مربوط به پنجاه ناسی سال قبل می‌باشد . مهنها با زحمات و اشکالات فراوانی توأم بوده است . در دوران‌هایی که گمرکان ایران توسط بلژیکی‌ها و غیره اداره می‌شد فقط آمارهایی که بیگانگان آن‌هم به زبان فرانسه تهیه دیدند در دست است . که مقداری از آمارهایی که تقدیم می‌شود از آن منابع استخراج شده‌اند . و چون من خود زبان فرانسه را نمی‌دانستم اجباراً از محبت و مهربانی یکی از دوستانم سوءاستفاده کردم و مدت‌ها اوقات او را برای تهیهٔ این اعداد گرفتیم . تشکراتی که بدین وسیله تقدیمش می‌دارم کوچک‌ترین و در همین حال تنها کاری است که می‌توانم بکنم .

جدول شماره ۱

ادیتور رقم بازگمان «تحقیق» کل کشور ایران با خارج

واحد: میلیون ریال

ایران با خارج			ایران با شور			ایران با آلمان			ایران با انگلیس			سال
جمع	صادرات	واردات	جمع	صادرات	واردات	جمع	صادرات	واردات	جمع	صادرات	واردات	
۱۱۱۲	۵۰۲	۶۱۰	۶۸	۲۶	۴۲	۳۲	۰۲	۳	۳۱۶	۸۷	۲۲۹	۱۳۰۰=۱۹۲۱-۲۲
۱۳۵۳	۷۳۴	۶۱۹	۱۳۵	۶۲	۷۳	۸۳	۰۳	۸	۳۹۷	۱۸۹	۲۰۸	۱۳۰۱=۱۹۲۲-۲۳
۱۴۴۹	۷۶۸	۶۸۱	۲۶۳	۱۵۸	۱۰۵	۱۹	۱	۱۸	۵۰۱	۲۹۹	۲۰۲	۱۳۰۲=۱۹۲۳-۲۴
۱۷۷۲	۱۰۰۰	۷۷۲	۳۷۱	۲۴۵	۱۲۶	۲۵	۲	۲۳	۵۳۰	۲۹۹	۲۳۱	۱۳۰۳=۱۹۲۴-۲۵
۱۹۴۰	۱۰۵۹	۸۸۱	۴۹۳	۲۸۱	۲۱۲	۳۵	۲	۳۳	۵۴۹	۲۹۹	۲۵۰	۱۳۰۴=۱۹۲۵-۲۶
۱۸۹۱	۱۱۰۴	۷۸۷	۴۴۸	۱۶۴	۱۸۴	۴۳	۴	۳۹	۶۱۰	۴۲۴	۱۸۶	۱۳۰۵=۱۹۲۶-۲۷
۱۹۶۸	۱۱۶۱	۸۰۷	۴۰۸	۱۹۹	۲۰۹	۶۶	۳۴	۳۲	۵۴۸	۳۱۲	۲۳۶	۱۳۰۶=۱۹۲۷-۲۸
۲۲۳۸	۱۵۱۸	۸۲۰	۴۵۲	۱۶۶	۲۹۱	۸۹	۴۲	۴۷	۴۶۷	۳۱۰	۱۵۲	۱۳۰۷=۱۹۲۸-۲۹
۱۳۲۸	۴۸۷	۸۴۱	۴۲۱	۱۴۸	۲۷۳	۷۹	۱۹	۶۰	۲۱۰	۶۲	۱۴۸	۱۳۰۸=۱۹۲۹-۳۰
۱۰۷۰	۴۶۰	۶۱۰	۳۸۹	۱۵۹	۲۳۰	۶۲	۳۰	۳۶	۱۳۱	۴۵	۸۶	۱۳۰۹=۱۹۳۰-۳۱
۱۳۳۳	۷۰۲	۶۳۱	۵۱۹	۲۵۱	۲۶۸	۱۰۵	۶۳	۴۲	۱۳۸	۷۲	۶۶	۱۳۱۰=۱۹۳۱-۳۲
۱۱۲۳	۵۲۲	۶۱۱	۳۱۸	۱۱۷	۲۰۱	۹۳	۴۳	۵۰	۱۴۴	۷۱	۷۳	۱۳۱۱=۱۹۳۲-۳۳
۱۰۷۱	۴۶۶	۶۰۵	۲۳۵	۹۰	۱۴۵	۱۳۰	۶۶	۶۴	۱۱۹	۵۶	۶۳	۱۳۱۲=۱۹۳۳-۳۴
۱۱۶۱	۵۱۳	۶۴۸	۲۹۶	۲۰۳	۱۹۳	۱۰۳	۴۴	۵۹	۱۴۵	۵۰	۹۵	۱۳۱۳=۱۹۳۴-۳۵
۱۴۴۹	۶۴۶	۸۰۳	۴۲۷	۱۸۶	۲۴۱	۲۰۲	۸۳	۱۱۹	۲۱۸	۱۳۳	۸۵	۱۳۱۴=۱۹۳۵-۳۶
۱۵۴۴	۶۷۷	۸۶۶	۵۴۷	۲۷۰	۲۷۷	۳۲۸	۱۳۸	۱۹۰	۱۲۶	۶۰	۶۶	۱۳۱۵=۱۹۳۶-۳۷
۱۶۴۱	۶۷۱	۹۷۰	۵۵۰	۲۳۵	۳۱۵	۴۴۶	۱۹۹	۲۴۷	۱۲۱	۴۲	۷۹	۱۳۱۶=۱۹۳۷-۳۸
۱۲۴۴	۵۷۲	۶۷۲	۱۳۷	۳۵	۱۰۲	۴۹۸	۲۳۵	۲۶۳	۱۱۲	۵۷	۵۵	۱۳۱۷=۱۹۳۸-۳۹
۱۳۱۶	۸۰۴	۶۱۲	۷	۰۰۰	۷	۵۵۲	۳۹۳	۱۶۰	۱۲۲	۷۵	۴۷	۱۳۱۸=۱۹۳۹-۴۰
۱۷۹۰	۹۲۵	۸۶۵	۲۰۱	۱۱۷	۸۴	۸۱۳	۴۴۳	۳۷۰	۸۸	۲۱	۶۷	۱۳۱۹=۱۹۴۰-۴۱
۱۴۲۶	۸۱۲	۶۱۴	۱۹۳	۱۲۵	۶۸	۳۲۰	۱۷۳	۱۴۷	۶۹	۳۷	۳۲	۱۳۲۰=۱۹۴۱-۴۲
۳۱۴۲۸	۱۶۱۰۴	۱۵۳۲۵	۶۸۸۳	۳۲۳۷	۳۶۴۶	۴۰۲۴۰	۱۰۱۴۰	۲۰۱۰	۵۶۶۱۳	۳۰۰۰	۲۶۶۱	جمع

دیگری به دست خواهیم آورد ، در صورتی که روابط بازرگانی «حقیقی» ایران را با شوروی نسبت به انگلیس و با آلمان نیز مقایسه کنیم.

اما اگر توازن و عدم توازن واردات و صادرات را به طور کلی در مجموع سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ با هم مقایسه کنیم ، انگلستان در حالی که قریب ۲۶۸۶ میلیون ریال جنس به ایران فروخته است ، در عوض برابر با ۳۰۰۰ میلیون ریال نیز جنس از ایران خریداری کرده است . یعنی در حقیقت ایران بیشتر به بازارهای انگلستان جنس فروخته تا انگلستان به ایران . به همین ترتیب است وضع مبادلات ایران و آلمان ، یعنی در ازاء مبلغ ۲۰۱۰ میلیون ریال کالا که آلمان به این کشور وارد کرده است ، متقابلاً مبلغ ۲۰۱۴۵ میلیون ریال نیز جنس خریداری کرده است . البته بدین ترتیب بنا به استدلال مکانیکی کسانی که خیال می کنند هر چه کشوری به کشوری دیگر بیشتر صادر کند و در عوض از همان کشور کمتر نماید ، این خود دلیلی قاطع برای مستعمره بودن کشوری است که بیشتر خریده و کمتر فروخته است ، پس می بایستی نتیجه گرفت که بریتانیا و آلمان مستعمرات ایران بوده اند . به طوری که ملاحظه می شود در میان سه کشور مورد بحث فقط شوروی است که ارزش صادراتش به ایران قدری بیشتر از وارداتش از ایران بوده است .

به هر حال اگر بخواهیم از آمارهای فوق به شکلی مکانیکی استفاده کنیم ، چه نتایجی به دست خواهیم آورد ؟ :

۱ - اگر مقیاس حاکمیت این آن امپریالیزم را متعین رند با سقوط حجم مبادلات بازرگانی حقیقی بگیریم آن گاه آلمان مقام اول را خواهد داشت .

۲ - اگر مقیاس تسلط را نسبت رجحان فروش امپریالیزم به خریدش بگیریم ، آن گاه شوروی مقام اول را خواهد داشت .

۳ - اگر مقیاس استیلا را از دید مجموع حجم بازرگانی حقیقی بگیریم ، بازم شوروی مقام اول را خواهد داشت . زیرا در حالی که در خلال ۲۱ سال فوق حجم مبادلات بازرگانی حقیقی ، ایران و آلمان ۴۰۲۴۵ میلیون ریال و ایران و انگلیس ۵۶۶۱ میلیون ریال بوده است ، حجم مبادلات مزبور با شوروی به ۶۸۸۳ میلیون ریال بالغ می شده است .

حال به هر حال آلمان ، انگلستان ، یا شوروی ، کدام يك متوفق بوده اند ؟

اگر اعداد به سورتی که ملاحظه شد مورد استفاده قرار بگیرند ، آن چه را که نشان می دهند این است که به هر حال انگلستان از همه عقب تر است . اما حقیقت چیست ؟ هم تو دانی و هم من !

## استعمار فقط متروپل آن نیست

معمول است که استعمار را فقط در سیمای متروپل آن بشناسند .  
یعنی فقط در چهره کشور اصلی یا سرزمین مادر آن مجسم کنند .  
مثلاً وقتی که از استعمار انگلیس یا آمریکا و یا فرانسه صحبت

می‌شود ، اغلب می‌خواهند همه چیز را در همان چار دیواری جغرافیای انگلیس و آمریکا و فرانسه خلاصه کنند ، و حال آن‌که در عمل مستعمرات این ، آن ، و دیگری نیز در نمره ابواب جمعی هر یک به حساب می‌آید و لذا آن‌ها را نیز می‌بایستی در مواقع خود وارد در بررسی‌ها و تحلیل‌ها کرد . زیرا چه بسا که مثلاً انگلستان خود شخصاً مقدار معینی از بازارهای کشوری را در دست داشته باشد و در عوض یشگه‌هایش نیز هر کدام گوشه‌های دیگری را بکشد . و چه بسا در حالی که متروپل ، یا استعمار اصلی بنا به مصالح و محاسبات جهانی خود وضع حقیرانه و محرمانه‌ای را در یک سرزمین می‌گیرد ، درست در همان مواقع نوجه‌هایش به نفع کلی او ، موقعیتی متفوق داشته باشند . از این لحاظ لازم است استعمار را با همه امپراطوریش سنجید ، نه فقط در سیمای متروپل آن .

مثلاً بد نیست برای نمونه در سال‌های مورد بحث روابط بازرگانی ، حقیقی و ایران را با کشور هند ، یعنی ستون فقرات استعمار انگلیس نیز مورد توجه قرار دهیم . و خصوصاً مزایای آن را به پای امپراطوری بریتانیا بنویسیم .

جدول شماره ۲ ارزش رقمی بازرگانی « حقیقی » ایران و انگلیس ، ایران و هند انگلیس ، و ایران و انگلیس به اضافه هند انگلیس را نشان می‌دهد .  
پارهای نکات مورد بحث که از جدول مزبور حاصل می‌شود عبارت است از :  
۱ - در بعضی از سال‌ها حجم مبادلات بازرگانی « حقیقی » هند انگلیس با ایران بیش از خود انگلیس با ایران بوده است .

۲ - به طور کلی نسبت واردات ایران از هند انگلیس به صادرات ایران به کشور مزبور بزرگ‌تر از واحد بوده است . یعنی هند بیشتر فروخته و کمتر خریده است .

۳ - هر چند واردات ایران از انگلستان در مجموع ۲۱ سال مورد بحث ۲۶۶۱ میلیون ریال بوده ، در عوض واردات ایران از هند انگلیس در همین مدت ۲۶۷۰ میلیون ریال بوده است . یعنی متجاوز از ۱۰۰ میلیون ریال هند انگلیس بیش از خود انگلیس به ایران صادرات داشته است . و حال آن‌که خرید انگلستان در خلال همین ۲۱ سال برابر با ۳۰۰۰ میلیون ریال و هند انگلیس برابر با ۱۸۱۵ ریال بوده است . یعنی انگلستان تقریباً دو برابر هند انگلیس از ایران خرید کرده است .

۴ - بررسی همه‌جانبه جدول مزبور به عهده خود خوانندگان است .  
اما آن‌چه را که ما می‌بایستی توضیح دهیم این است که اگر مبادله با هند انگلیس را

ایران با انگلیس و هند			ایران با هند			ایران با انگلیس			
جمع	صادرات	واردات	جمع	صادرات	واردات	جمع	صادرات	واردات	
۶۲۱	۱۵۹	۴۶۲	۳۰۵	۷۲	۲۳۳	۳۱۶	۸۷	۲۲۹	۱۳۰۰ = ۱۹۲۱ - ۲۲
۷۱۶	۲۹۸	۴۱۸	۳۱۹	۱۰۹	۲۱۰	۳۹۷	۱۸۹	۲۰۸	۱۳۰۱ = ۱۹۲۲ - ۲۳
۷۵۹	۳۳۴	۴۲۵	۳۲۸	۱۰۵	۲۲۳	۴۳۱	۲۲۹	۲۰۲	۱۳۰۲ = ۱۹۲۳ - ۲۴
۸۹۸	۴۵۳	۴۴۵	۳۶۸	۱۵۴	۲۱۴	۵۳۰	۲۹۹	۲۳۱	۱۳۰۳ = ۱۹۲۴ - ۲۵
۹۰۶	۴۳۸	۴۶۸	۳۵۷	۱۳۹	۲۱۸	۵۴۹	۲۹۹	۲۵۰	۱۳۰۴ = ۱۹۲۵ - ۲۶
۹۴۱	۵۵۵	۳۸۶	۳۲۱	۱۳۱	۲۰۰	۶۱۰	۴۲۴	۱۸۶	۱۳۰۵ = ۱۹۲۶ - ۲۷
۸۴۴	۴۴۵	۳۹۹	۲۹۶	۱۳۳	۱۶۳	۵۴۸	۳۱۲	۲۳۶	۱۳۰۶ = ۱۹۲۷ - ۲۸
۷۷۱	۴۵۶	۳۱۵	۳۰۴	۱۴۶	۱۵۸	۴۶۷	۳۱۰	۱۵۷	۱۳۰۷ = ۱۹۲۸ - ۲۹
۳۸۱	۱۰۲	۲۷۹	۱۷۱	۴۰	۱۳۱	۲۱۰	۶۲	۱۴۸	۱۳۰۸ = ۱۹۲۹ - ۳۰
۲۷۷	۸۴	۱۹۳	۱۴۶	۳۹	۱۰۷	۱۳۱	۴۵	۸۶	۱۳۰۹ = ۱۹۳۰ - ۳۱
۳۳۵	۱۵۹	۱۷۶	۱۹۷	۸۷	۱۱۰	۱۳۸	۷۲	۶۶	۱۳۱۰ = ۱۹۳۱ - ۳۲
۲۶۹	۱۲۷	۱۴۲	۱۲۵	۵۶	۶۹	۱۴۴	۷۱	۷۳	۱۳۱۱ = ۱۹۳۲ - ۳۳
۲۳۵	۱۱۲	۱۲۳	۱۱۶	۵۶	۶۰	۱۱۹	۵۶	۶۳	۱۳۱۲ = ۱۹۳۳ - ۳۴
۲۵۲	۱۰۱	۱۵۱	۱۰۷	۵۱	۵۶	۱۴۵	۵۰	۹۵	۱۳۱۳ = ۱۹۳۴ - ۳۵
۳۲۹	۱۸۸	۱۴۱	۱۱۱	۵۵	۵۶	۲۱۸	۱۲۳	۸۵	۱۳۱۴ = ۱۹۳۵ - ۳۶
۲۴۱	۸۶	۱۵۵	۱۱۵	۲۶	۸۹	۱۲۶	۶۰	۶۶	۱۳۱۵ = ۱۹۳۶ - ۳۷
۲۲۷	۷۳	۱۵۴	۱۰۶	۳۱	۷۵	۱۲۱	۴۲	۷۹	۱۳۱۶ = ۱۹۳۷ - ۳۸
۲۱۲	۹۵	۱۱۷	۱۰۰	۳۸	۶۲	۱۱۲	۵۷	۵۵	۱۳۱۷ = ۱۹۳۸ - ۳۹
۲۴۴	۱۳۲	۱۱۲	۱۲۲	۵۷	۶۵	۱۲۲	۷۵	۴۷	۱۳۱۸ = ۱۹۳۹ - ۴۰
۲۲۳	۷۸	۱۴۵	۱۳۵	۵۷	۷۸	۸۸	۲۱	۶۷	۱۳۱۹ = ۱۹۴۰ - ۴۱
۲۹۵	۱۷۰	۱۲۵	۲۲۶	۱۴۳	۹۳	۶۹	۳۷	۳۲	۱۳۲۰ = ۱۹۴۱ - ۴۲

جدول شماره ۳

کل تجارت خارجی ایران و انگلیس + هند انگلیس در سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ ( میلیون ریال )			کل تجارت خارجی و حقیقی ، ایران و شوروی در سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ ( میلیون ریال )			کل تجارت خارجی و حقیقی ، ایران و آلمان در سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ ( میلیون ریال )		
جمع	صادرات	واردات	جمع	صادرات	واردات	جمع	صادرات	واردات
۱۹۴۶	۴۷۱۵	۵۴۳۱	۶۸۸۳	۳۲۳۷	۳۶۴۶	۴۰۲۴۲۵	۲۰۱۴۲۵	۲۰۱۰



هم به پای خود انگلیس بنویسیم و نتیجه حاصل را با روابط بازرگانی و حقیقی، ایران با آلمان و شوروی مقایسه کنیم آن گاه جدول شماره ۳ حاصل می‌شود.

به طوری که ملاحظه می‌شود تا همین جا هم انگلستان آشکارا با رکوردی شکننده مقام اول را اشغال می‌کند. به طوری که حجم مبادلات بازرگانی حقیقی با ایران قریب دو برابر آلمان، و قریب ۱٫۵ برابر شوروی می‌شود.

همان طور که توجه شد نام آن نوع مبادلات بازرگانی ای را که يك نوع واردات غیر «حقیقی» تاکنون مورد بحث بود، روابط بازرگانی و حقیقی، گذاشته‌اند. چرا حقیقی؟ زیرا این مبادلات شامل حقوق گمرکی می‌باشند. ولی يك نوع دیگری هم کالا به کشور وارد می‌شود که فاقد حقوق گمرکی می‌باشد و لذا دیگر آن را در جدول بازرگانی «حقیقی» جای نمی‌دهند. و متأسفانه اغلب هم گویا فراموش می‌کنند که ارقام مربوط به آن‌ها را منتشر کنند.

مثلاً توجه به جدول شماره ۴ آموزنده است.

اگر در جدول شماره ۴ به خاطر همان موارد نادری که از ردیف مربوط به انگلستان نیست، صرف نظر کنیم، یعنی آن‌ها را هم به پای انگلستان بنویسیم و در عوض سهم انگلستان را در ردیف ۲ کالا از قلم بیندازیم و به طور کلی فقط واردات ردیف ۱ و ۲ را به حساب انگلستان بگذاریم، آن گاه مبلغ ۵۸۹۵۲۵۶۴۷ ریال را خواهیم داشت.

همین جا توضیح دهیم که کل واردات بدون حقوق گمرکی در سال مزبور مبلغ ۶۰۹۹۶۳۵۷۸ ریال می‌باشد. یعنی در واقع از ۶۰ واحد ارزش واردات بدون حقوق گمرکی ۵۸ واحد ارزش آن متعلق به بریتانیا، و فقط ۲ واحد ارزش آن متعلق به سایر کشورهای جهان بوده است.

اما چون ما توانستیم آمار واردات بدون حقوق گمرکی را از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ به دست آوریم و از سال ۱۳۱۷ نیز فقط ۹ ماه آن را در اختیار داریم، این است که بحث خود را بدین صورت ادامه می‌دهیم:

مبلغ مزبور را که فقط مربوط به ۹ ماه است، برای ۱۲ ماه سال ۱۳۱۷ فرض می‌کنیم و ضمناً همین مبلغ را برای کلیه سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ مساوی در نظر می‌گیریم. یعنی مبلغ مربوط به ۹ ماه سال ۱۳۱۷ را برای کلیه ۱۲ ماه ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ ثابت فرض می‌کنیم و در نتیجه برای این که مجموع واردات بدون حقوق گمرکی از انگلستان را در خلال ۲۱ سال مزبور به دست آوریم، عدد مزبور را ضرب در ۲۱ می‌کنیم، که می‌شود

## جدول شماره ۴

آمارهایی که به عنوان بنگاهها و ادارات مختلف و دارندگان امتیازات و نمایندگان سیاسی کشورهای بیگانه مقیم ایران ، با معافیت از پرداخت حقوق گمرکی ، در ماهه آخر سال ۱۳۱۷ به کشور ( ایران ) رسیده است :

شماره	نام وارد کنندگان	وزن - کیلوگرم	بها-ریال
۱	شرکت سهامی نفت انگلیس و ایران	۶۱۹ ۴۴۱۷۳	۵۸۹۲۸۵۴۶۲
۲	ادارات دولتی	۵۲۱۵۵۳۳	۱۳۷۷۸۷۷۴
۳	نمایندگان سیاسی	۶۶۲۹۷۱	۳۸۷۷۷۷۵
۴	شرکت ماهی ایران	۴۸۰۹۵۳۵	۲۱ ۲۸۰۵
۵	شرکت سهامی کل تلفن ایران	۲۷۷۵۴	۵۳۷۳۴۸
۶	کارخانجات کبریت سازی و چراغ برق تبریز	۲۶۰۱۹	۱۲۰۳۵۱
۷	بانک شاهنشاهی ایران	۱۵۵۸۱	۲۴۰۱۸۵
۸	شرکت کویر خوریان	۸۵۱	۹۱۸۰
۹	تلگراف خانه بین المللی	۱۷۷۵	۱۱۶۹۸
جمع		۴۵۲۳۹۰۶۴۸	۶۰۹۹۶۳۵۷۸

توضیح : کالاهای وارد شده به وسیله ردیف ۱ به جز بارهای موارد بسیار نادر متعلق به بریتانیای کبیر ، و کالاهای وارد شده ردیف ۲ به نسبت بزرگی متعلق به بریتانیای کبیر و آلمان می باشد .

مأخذ : نشریه سالیانه اداره کل گمرک ایران در سال ۱۳۱۷

کلیه مطالب و توضیحات جدول فوق عیناً از نشریه مورد استناد آورده شده است.

ملاحظات

۱۲۲۸۰۰۳۹۴۳۷ ریال و مبلغ مزبور را به طور سر راست ۱۲۰۰۰ میلیون ریال می‌گیریم .

**اولاً** به طوری که ملاحظه می‌شود واردات « حقیقی » ایران از خود انگلستان در مجموع ۲۱ سال مورد بحث فقط ۲۶۶۱ میلیون ریال است و حال آن که همین واردات ، آن جا که از حقوق گمرکی معاف می‌شود قریب پنج برابر بیشتر از هنگامی است که دارای حقوق گمرکی است .

**ثانیاً** اگر همین واردات بدون حقوق گمرکی را با واردات با حقوق گمرکی مربوط به انگلستان به اضافه هند انگلیس نیز مقایسه کنیم ، باز هم واردات بدون حقوق گمرکی متجاوز از دو برابر می‌باشد .

**ثالثاً** اگر رقم حاصل از واردات بدون حقوق گمرکی را با کل واردات ایران از انگلستان به اضافه هند انگلیس جمع کنیم رقم ۱۷۳۳۱ میلیون ریال حاصل خواهد شد که در این صورت جدول شماره ۵ را می‌توان تشکیل داد .

به طوری که ملاحظه می‌شود :

۱- حجم تجارت آلمان با ایران قریب پنج برابر کمتر از انگلستان با ایران می‌شود .

۲- حجم تجارت شوروی با ایران قریب سه برابر کمتر از انگلستان با ایران می‌شود .

۳- نسبت واردات انگلستان به ایران متجاوز از سه برابر بیشتر از مسکو است از

ایران می‌شود .

۴- ارزش واردات انگلیس به ایران بیش از چهار برابر ارزش واردات شوروی

به ایران می‌شود .

۵- ارزش واردات انگلیس به ایران بیش از هشت برابر ارزش واردات آلمان به ایران

می‌شود .

و تازه همه این بررسی‌ها بدون حضور جناب نفت صورت گرفت .

### تلك خال مخوف

و حال آنکه قنیه نفت عمده‌ترین کالای پیمائشی‌های انگلستان

در ایران محسوب می‌شود . و باید دانست که انگلستان پس از کشف نفت در ایران ، دیگر

به ایران به مثابه دروازه‌وسپر بالای هندوستان نگاه نمی‌کند ، بلکه آن را به مثابه هندوستانی

جدید ارزیابی می‌نماید . و لذا جا دارد که آمارهای مربوط به چپاول نفت را نیز به منافع

اقتصادی ، نه بازرگانی « حقیقی » بریتانیا در ایران ، اضافه کنیم .

لازم است قبلاً توضیح دهیم که در مورد نفت هم ما نتوانستیم کلیه آمارهایی را که می‌خواستیم

جدول شماره ۵

کل تجارت «حقیقی» ایران و آلمان در سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ (میلیون ریال)			کل تجارت «حقیقی» ایران و شوروی در سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ (میلیون ریال)			کل تجارت «حقیقی» ایران و آلمان در سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ (میلیون ریال)		
واردات	صادرات	جمع	واردات	صادرات	جمع	واردات	صادرات	جمع
۲۰۱۰	۲۰۱۴/۵	۴۰۲۴/۵	۳۶۴۶	۴۲۴۷	۶۸۹۳	۱۷۳۳۱	۴۷۱۵	۲۱۹۴۶
چون ارزش واردات بدون حقوق گمرکی شوروی و آلمان به ایران ارقام قابلی نبودند، کالا از آن‌ها صرف نظر شده است.						ملاحظات		

جدول شماره ۶

ملاحظات	قیمت مواد نفتی فرستاده شده از طرف شرکت نفت انگلیس - ایران ( میلیون ریال )	سال
	۴۴۴	۱۳۰۰
	۴۴۴	۱۳۰۱
	۴۴۴	۱۳۰۲
	۵۱۵	۱۳۰۳
	۵۴۴	۱۳۰۴
	۶۵۴	۱۳۰۵
	۵۹۵	۱۳۰۶
	۱۰۳۷	۱۳۰۷
	۱۰۸۷	۱۳۰۸
	۱۰۰۵	۱۳۰۹
	۱۰۱۷	۱۳۱۰
	۱۱۴۳	۱۳۱۱
	۱۳۳۷	۱۳۱۲
	۱۳۶۷	۱۳۱۳
	۱۳۹۶	۱۳۱۴
	۱۵۵۷	۱۳۱۵
	۱۸۷۷	۱۳۱۶
	۱۵۲۶	۱۳۱۷
	۱۶۸۰	۱۳۱۸
	۱۳۱۳	۱۳۱۹
	۱۰۹۱	۱۳۲۰
	۲۰۵۶۱	جمع

به دست آوریم ولذا جدولمان ناقص ماند . از این نقص نیز فعلا سرف نظر می کنیم .  
 با توجه به همه مطالب فوق است که معلوم می شود مفهوم منافع اقتصادی و یا دقیق تر  
 گفته شد ، مفهوم منافع مادی با روابط بازرگانی و حقیقی ، چه تفاوتی دارد .  
 بیهوده نیست که به نظر ما موضوع وابستگی طبقه حاکم به این یا آن امپریالیزم مالاک  
 دقیق تر و رساتری نسبت به منحنی های حتی اقتصادی محسوب می شود .  
 لازم است یاد آور شویم که در مقابل منافع نفت که نصیب انگلستان می شد ، شوروی هم  
 برابر عهدنامه تنکین ۱۹۲۱ قول و قرار منافع شیلات را می گیرد که ما ذیلا آن مقدار از  
 ارقامی را که توانستیم تهیه کنیم تقدیم می داریم :

جمع بندی کنیم  
 برای تشخیص تفوق استعماری این یا آن امپریالیزم در این یا  
 آن سرزمین :

- ۱ - مالاک وابستگی و عدم وابستگی طبقه و یا دستگاه حاکمه هشدار دهنده تر است .
- ۲ - روابط بازرگانی و حقیقی ، ملاکی اصولی و قائمی نیست .
- ۳ - روابط بازرگانی را می بایستی تا حد منافع اقتصادی بسط داد .
- ۴ - منافع اقتصادی را می بایستی تا حد منافع مادی گسترش داد .
- ۵ - این منافع مادی را نیز می بایستی در حیطه استراتژی جهانی آن مورد مطالعه قرار داد .
- ۶ - این منافع مادی را می بایستی در طول تاریخ ارزیابی کرد .
- ۷ - این منافع مادی را نمی بایستی در مقطعی از عرض تاریخ بررسی کرد .
- ۸ - برای امتیازات منابع عمده اقتصادی می بایستی فرجه خاصی جهت مطالعه باز کرد .
- ۹ - سوابق و ریشه های تاریخی امپریالیزم را نباید فراموش کرد .
- ۱۰ - اشنای جهانی و تفوق جهانی امپریالیزم را باید به عنوان معیاری دو گانه مورد استعمال قرار داد .

۱۱ - برای هر کشور و هر سرزمینی مطالعه ای ویژه ضرورت دارد .  
 توضیحی به موقع ولی ضروری است که مجدداً بگوئیم مطالعات ما خصوصاً در حاشیه  
 ایران دور می زند .

جدول شماره ۷

ملاحظات	ارزش محصولات فرستاده شده شیلات ( میلیون ریال )	سال
	۴ ۴ ۴	۱۳۰۰
	۴ ۴ ۴	۱۳۰۱
	۴ ۴ ۴	۱۳۰۲
	۴ ۴ ۴	۱۳۰۳
	۴ ۴ ۴	۱۳۰۴
	۴ ۴ ۴	۱۳۰۵
	۴ ۴ ۴	۱۳۰۶
	۴ ۴ ۴	۱۳۰۷
	۱۳	۱۳۰۸
	۸	۱۳۰۹
	۱۶	۱۳۱۰
	۱۰	۱۳۱۱
	۱۴	۱۳۱۲
	۲۱	۱۳۱۳
	۱۳	۱۳۱۴
	۱۱	۱۳۱۵
	۱۱	۱۳۱۶
	۱۵	۱۳۱۷
	۱۸	۱۳۱۸
	۱۴	۱۳۱۹
	۱۴	۱۳۲۰
	۲۰۵۶۱	جمع

هر چند قدری به حاشیه روی گذشت، مہم‌ها در صورتی کہ معلوم شده باشد کہ موضوع وابستگی بہ استعمار و یا موضوع استیلا

دور بگیریم

استعمار مہم‌تر از وجود و عدم وجود تعدادی نیروی نظامی ، یا مقداری کم و زیاد شدن بازرگانی و حقیقی ، است ، از این حاشیہ پردازی نتیجہ مناسبی گرفته ایم . و از لحاظ موضوع مورد بحث نیز نشان داده‌ایم کہ « مساعی » مسیو روتشتین برای « بیرون رفتن قواء مسلح اجنبی از خاک ایران » در حالی کہ مساعدت‌های پی‌گیری نیز برای ابقاء مناسبات و طبقہ حاکم داخلی بہ عمل می‌آورده‌اند ، در حقیقت دارای گوہری شد استعماری نبوده است . اکنون جا دارد کہ قسمت دیگر مساعی مسیوی مزبور را در راه ایجاد امنیت در ایران کہ گویا باعث خواهد شد کہ « ایران ... از جنگ امپریالیست‌های خارجی کہ نسبت بہ ایران نظریات طمع‌کارانه دارند ، خلاص کند . » مورد توجہ قرار دہیم :

امنیت منجی ایران است ! این است مکر و ربای اهریمنانہای

امنیت منجی ایران

کہ دیپلماسی شوروی بہت تأمین نظریات طمع‌کارانہ ، خویش در راه انحراف خلق ما و در راه خلع سلاح فیضت انقلابی ایران در مقابل امپریالیسم بہ کار برده اند . و این خیانت آشکار شد اثر ناسیونالیستی و ضد انقلابی را تحت این عنوان کہ « تنها امنیت می‌تواند ایران را از جنگ امپریالیست‌های خارجی کہ نسبت بہ ایران نظریات جمع‌کارانه دارند ، خلاص کند ، توجیہ ، آنہم توجیہ تنگین و رسوائی می‌کنند .

امنیت ! امنیت یعنی چه ؟ پیوستہ چہ کسی نیازمند امنیت است ؟ کدام طبقہ ، و کدام

یک از طرفین یک تضاد دائماً تحت لوای امنیت سینہ می‌زند ؟ امپریالیسم مسلط یا ملت اسپر کدام یک نیازمند امنیت و آرامشند ؟ زندانی یا درخیم ، چہ کسی باید بہ امنیت احترام بگذارد ؟

وقتی کہ حقوق جامعہ‌ای توسط استعمار ، و یا حقوق طبقہ‌ای

توسط طبقہ‌ای دیگر نقض می‌شود ؛ وقتی کہ ملتی در زیر ستم

استعمار هستی و جان خویش را در باتلاقی‌های فلاکت و در بہدردی

از دست می‌دهد ؛ وقتی کہ طبقہ‌ای چند ہزار نفری ملتی چند

میلیونی را در استثمار نابودکنندہ بہ دار می‌آویزد ؛ وقتی کہ خلقی هیچ چیز جز چوبہ

دار و حلقہ طنابی کہ گردنش را می‌فشرد نمی‌بیند ؛ وقتی کہ شکم‌های خالی ، روح‌های

امنیت آرزوی

حاکمین و انقلاب

آرزوی محکومین



زندانی ، جان‌های اسیر ، مغزهای رمق‌کشیده ، این‌ها هستند توده‌های اجتماعی که استعمار و تکیه‌گاه داخلی ثروت غنی و سرشارشان را به تاراج می‌برند ، چگونه میتوان امنیت و امنیت ، و آرامش و آرامش را به مثابه داروی تمام رده‌ها ، داروی کشتۀ امپریالیزم ، داروی نابودی غاصبین حقوق مردم ، داروی فنای جلاذ ، و داروی ویرانی زندانی‌ها ، به یک‌چنین خلق محروم و فلاکت‌باری تجویز کرد ؟ طبیعی است که یک چنین دارویی را به‌عنوان داروی شفا بخش همهٔ رده‌ها و نکتب‌ها در نسخه خویش می‌نویسد ، خدمت‌گزار چه کسی است ؟ حاکم یا محکوم ؟

امنیت قضیه‌ای است اعتباری، و فقط حاکمین و فرمانروایانند که از لحاظی چند امنیت می‌تواند در مجسمهٔ خدائی مقدس مورد ستایش و تکریمشان واقع گردد. این تنها طبقهٔ حاکم و یا مناسبات مسلط است که تحت پرچم « حفظ امنیت » و « حفظ آزادی » قتل عام و خفتان طبقهٔ اسیر و محکوم را موجه جلوه می‌دهد. و گرنه برای آن‌کس که امنیت نان ، امنیت مکان ، امنیت بهداشت ، امنیت کار ، امنیت آزادی ، امنیت استقلال ، امنیت لباس ، امنیت زندگانی ، امنیت اندیشه ، امنیت سیاست ، و بالاخره امنیت طبقاتی ندارد، هرگز آرامش و امنیت نمی‌تواند مورد تقدیس و احترام قرار گیرد و آن‌را هم چون واکنس همهٔ بی‌امنیتی‌های خویش به‌خود تزریق نماید .

پس باید دید که در شرایط آن روزی ایران در شرایطی که به قول جناب مسیور و تفتین « قواء مسلح اجنبی » خاک ایران را اشغال کرده است ؛ در شرایطی که قراردادهایی ظنیر قرارداد اوت ۱۹۱۹ برای تسهیل بیچ کردن تمام سلول‌های پیکر ملی ما تنظیم می‌شد ؛ در شرایطی که امپریالیزم خارجی و ارتجاع داخلی ، در آن مرحله از قوای ضد انقلابی هستند که مشروطیت ایران را پس از آن همه فداکاری‌ها و قیام‌ها بالاخره به‌خاک سپردند ؛ در شرایطی که بنا به قول همین مسیور و تفتین « دولت ایران ... از ( انقلاب ایران ) شکست نخورده ، است ؛ در شرایطی که به ترکیب طبقاتی اجتماع ایران دستی نخورده است ؛ در شرایطی که مناسبات ضد ملی و ضد انقلابی هم‌چنان حاکمیت خود را برگردهٔ خون چکان ملت ایران تحمیل می‌کند ؛ در شرایطی که سرنوشت ما باز هم بالاخره نه به‌وسیله توده‌ها ، بلکه توسط بیگانگان و ارتجاع و نه به‌سود توده‌های غارت زده ، بلکه به نفع بیگانگان و ارتجاع تعیین می‌شود ... آری در یک چنین شرایطی این چه کسی است که می‌تواند از « امنیت » به مثابه داروی تمام گرفتاری‌های خویش بهره‌برداری کند؟ ملت ایران ، یا دشمنان خلق ما ؟ نه این دشمنان توده‌های بی‌چیز میهن ما هستند که امنیت زمینهٔ آرامی را جهت ادامهٔ تاراج-گری‌هایشان آماده می‌سازد و بدین ترتیب با خیالی جمع‌و‌بی‌دغدغه ، یغماگری‌ها و دزدی‌هایشان را ادامه می‌دهند .

برای قافله دزد زده ملت ایران هرگز امنیت ، امنیتی که به دست دزدان تویسه شده باشد ، نمی تواند مورد تأیید قرارگیرد ، مگر این که این امنیت را خود ملت و علیه دزدان و غارت گران ایجاد کند.

برای ملت به زنجیر کشیده ایران ، نه امنیت ، بلکه انقلاب ، این است کلید گشایش تمام قتلها و زنجیرها . انقلاب ، این است داروی قلب و اکسیر حیات خلق .  
و در حالی که در تمام مذاکرات محرمانه مسیو روتشتین با بریتانیا و مذاکرات محرمانه و علنی با دولت ایران ، یعنی نماینده بومی امپراطوری انگلیس در ایران ، تنها کسی که هرگز حضور ندارد ملت ایران ، نماینده خلق ما ، و نماینده نهضت انقلابی مردم ماست ، بدیهی است تصمیمی که در چنین جلساتی برای الوهیت «امنیت» گرفته شود ، چگونه تصمیمی خواهد بود و چه کسی از آن مستفیض خواهد شد . این امنیت ، امنیتی نخواهد بود که برای ملت ایران و برای «خلاصی ایران از جنگ امپریالیست ها» به درد بخورد . بلکه بعکس ، یک چنین امنیتی فقط و فقط به درد همان «امپریالیست ها» خواهد خورد و ملت ایران را به ذرف ترین سیاه چال های بیگاری و اسارت پرتاب خواهد کرد . این است آن چه تاریخ نیز آن را تأیید کرد . این است آن چه واقعیات و حوادث آینده آن را بر همه زندگی ملت ایران و بر همه گوه ها و دشت های مملکت ما حک کردند .

امنیت مورد نظر مسیو روتشتین بالاخره به وجود آمد . ولی چه کسی از آن نتیجه گرفت ؟ اینها را واقعیات و حقایق تاریخی می توانند بی کم و کاست به ثبوت برسانند . حقایق مربوط به تغییرات ضد ملی تری که در قرارداد دادرسی داده شد ، واقعیات مربوط به سادرات و واردات ایران از شوروی و به شوروی ، آمارهای مربوط به نابودی چهره های چون مدرس ها ، عشقی ها ، یزدی ها و غیره ، حقایق مربوط به خانه نشینی و اسارت سیماهای ملی ، اعداد مربوط به ترورها و زندانی های سیاسی ، واقعیات مربوط به بازی گریها و نمایشات استثمارگران میهن ما ....

امنیت برای چه کسی ؟ البته مسیو روتشتین این «نماینده مختار شوروی ، خود نیز پس از بیان جملات فوق ، بالاخره مقصود اصلی شریفشان را از امنیت ، روشن می فرماید . مسیو نام برده می نویسد :

من فکر می کنم نظریات انگلیس ها این است که در شمال مخالفتی پدید آورند و یا آن که نا امنی را دامن بزنند و بدین جهت خود را حافظ تشکیلات دولت معرفی کنند و با ضدیت با منافع شوروی و ایجاد بیم میان درباریان و زمام داران کشور و تحکیم موقعیتشان

در جنوب، سدی در مقابل انقلاب به وجود آوردند. و لازم نیست من برای شما شرح دهم که وضع سال گذشته چقدر نفوذ انگلیس ها را زیاد کرد و به نام نیکمان لطمه زد. حتی اخیراً اقدام خود سرانته احسان و ساعدالدوله در تنکابن چقدر کارمان را به تأخیر انداخت.

جمارت فوق هر چند سلیس و ساده به نظر می آید، مع هذا وقتی که بخواهیم خوب در کنه آن ها دقت کنیم، متوجه می شویم که با مهارت خاصی جناب نویسنده، سلاست را در استخدام پنهان کاری و ریز کاری های سیاسی - خائنه در آورده اند و این عمل را آن قدر ماهرانه انجام داده اند که به نظر خیلی ساده و احیاناً بی نیاز به تفسیر می آید، در حالی که هیچ وجه این طور نیست. چه، مغلفها و دسیسه های منجر کننده ای در لاپای مغاهیم آن نهفته است که تنها پس از دقت در آن عاست که انسان نه تنها متوجه می شود که مسیو روتشتین به عکس سخنرانی فروتنانه - رباکارانه خویش در مقابل سلطان احمد شاه، نه تنها «دیپلمات منحس» و «ورزیده ای بوده اند، بلکه آن چنان دیپلماتی نیز بوده اند که بدون هر گونه شامت وجدان و عاطفه ای می توانسته اند برای خدمت به دولت خویش، برای هر شکل خیانت و رذالتی، جمارت و استدالات ظاهرالصلاح و فریبنده ای تنظیم کنند.

بی شبهه ما به سهم خود و تا حدود ممکن در شکافتن مغاهیم و مقاسد و دغل کاری های مستتر در جمارت فوق که مطلقاً برای گول زدن و فریفتن انقلاب ایران درست شده اند، خواهیم کوشید، ولی ضمناً بی شبهه کار ما هرگز نمی تواند جانشین تمعق خود خوانندگان گرامی شود. و این سخنی است که نه تنها در این مورد، بلکه در سایر موارد نیز صادق است.

۱ - روز ۶ توره ۱۳۰۰ خورشیدی وزیر مختار شوروی (مسیو روتشتین) وارد تهران شد و از طرف دولت دستور داده شد که مراسم استقبال رسمی به عمل آید و يك عده زاندارمری تا خارج شهر به استقبال فرستاده نما مراسم احترامات نظامی به عمل آورند.

روزی ۷ توره سه ساعت بعد از ظهر نماینده سیاسی دولت شوروی با کالسکه سلطنتی و عده ای قزاق به اتفاق معاون اداره تشریفات سلطنتی به قصر فرح آباد رفته ... منطقی ... ایراد کرد ... (جناب وزیر مختار شوروی در این تعلق خود با نهایت فروتنی فرمودند)

... این جانب از دیپلمات های متخصص نیستم، یعنی روسیه کارگران و دهاقون به بطور کلی هنوز دیپلمات های متخصص تربیت ننموده. تا دم هیچ وقت مهیا نکند ...

(جلد اول تاریخ بیست ساله ایران، ص ۱۸۸-۱۸۹)

## تأمنی شمال ایران بیانه انگلیس برای جنگ با شوروی

مجری سیاست شوروی در ایران ، هم چون همه نمایندگان  
فربکار سیاسی دیگر کوشیده‌اند ضمن اظهار نیهائی مقصود  
خویش، معیناً آنرا در میان انبوهی از کلمات دقل کارانه پنهان  
دارند، به طوری که هم به هدف‌های اهریمنانه خود برسد و هم

سخنانی اهورائی گفته باشد .

یکی از کثیف‌ترین حیل‌هایی که مسیور و تشنه‌ترین درج‌مالات مزبور به کار می‌برند این ریای  
شیطانی است که : هدف انگلیس‌ها این است که به بیانه نامتی در شمال ایران و به بیانه  
ایجاد امنیت در این منطقه ، علیه شوروی دست به تهاجمات نظامی و ضد انقلابی بزنند .

دروغ و دسیسه بودن این برهان خصوصاً از آن جهت می‌باشد که مسیوی نام‌برده زمانی  
دست به چنین تفسیر تزویر آمیزی می‌زدند که دستگیره‌های ضد انقلابی انگلستان را مبریا لیزم  
در سرزمین شوروی به طور کلی از دروازه‌ها کنده شده بود. یعنی قوای ضد انقلابی داخلی  
که افزار دست امبریا لیزم برای توطئه در کار حکومت بلشویکی بود ، به طور کلی قلع و  
قمع شده و تار و مار و نابود گشته بود و در عوض قوای سرخ با تجهیزات و امکانات تمدنی  
و تجربیات جنگی کافی حاکمیت دولت جدید را تثبیت کرده بود . و لذا دیگر بریتانیا و با  
هر امبریا لیزم دیگری نمی‌توانست در کشور شوروی وارد عملیات تخریبی و خصوصاً تهاجمی  
ارزشمندی شود ، مگر این که به یک باره توطئه‌گری‌های نامطمئن را اکتفا گذارد و به یک  
جنگ کلاسیک، مستقیم ، و علنی مرگ و زندگی است بزند. و هر چند که قبلاً هم خود تحلیل  
کردیم و هم بنایه منابع و اسناد خود شوروی‌ها استناد نمودیم که یک چنین جنگی عملاً برای  
امبریا لیزم به طور کلی و برای امپراطوری بریتانیا به طور آخص، امکان پذیر نبود ، معیناً  
در این جا علل عدم امکان چنین جنگی را لاقلاً در دلائل زیر جمع بندی می‌کنیم :

تاریخ نظامی اروپا نشان می‌داد (و می‌دهد) که دیپلماسی جنگی  
بریتانیا در اروپا، برای جنگ‌های بزرگ و مقابله با کشورهای

مقتدر اروپا، روی هم رفته بدین صورت بوده است که انگلستان معمولاً در یک جنگ تن به  
تن با این گونه حریف‌ها شرکت نکند ، بلکه قبلاً متحدین و متفقین قابلی برای خویش دست

۱ - انگلستان در جنگ دوم جهانی اضطراراً مدتی وارد در یک جنگ تقریباً تن به تن با  
آلمان شد. که البته علت آن را نمی‌بایستی درخواست سیاست جنگی بریتانیا ، بلکه در کشیده  
شدن و بدل خوردن های سیاسی و جنگی آن کشور دانست. انگلستان که با ممانعت و حتی تشویق  
آلمان به تجاوز، می‌کوشید تا آن کشور را به دروازه‌های شوروی بکشاند و هم‌تار و استالین را -

و یا کند و متقابلاً تا حدود امکان دشمن را مجرد سازد .

اما پس از جنگ جهانی اول، جهان و اروپا در وضعی نبود که انگلستان بتواند وحدتی از سیاست های استعماری ترتیب دهد و این وحدت را بر سر شوری خراب کند. زیرا اگر هم قضیه بودجه جنگی و غیره را رها سازیم، با این وسف متفقین پروژمند جنگ برای تقسیم مجدد جهان و برای تقسیم غنائم و زبان های جنگی، چنان محیط متشنج و ناراحتی را برای يك ديگر و برای خویش درست کرده بودند که هیچ کدام از آن ها حتی حاضر نبودند دقیقه ای به دیگری اعتماد کنند. همه هم دیگر را می یابیدند. همه در حبیب های خود را دوخته بودند. همه دست هایشان را بر روی درز دوخته حبیب هایشان گذاشته بودند. همه می خواستند بر سر يك ديگر کلاه بگذارند. همه می گوشتند سیم بیشتری از سودها ببرند. همه میبایست بودند سهم بیشتری از زبان ها را به يك ديگر بچینانند. و خلاصه نمکی خودشان با خودشان در جنگ کثیف سیاست سودجویانه و دهل کارانه ای گرفتار بودند. و بدین ترتیب دیگر امکان این که متفقاً علیه شوری وارد جنگ شوند، وجود نداشت.

۲  
علمان بود که گفته شد، علاوه بر این که انگلستان از لحاظ سیاست جنگی خویش بی گدار وارد در جنگ های بزرگ نمی شد، معمولاً اگر هم فرض کنیم که انگلستان دست به چنین عملی نیز می زد، این قضیه ای نبود که فقط به بریتانیا مربوط باشد و این نتیجه ای نبود که بقیه را بدستکوت و بی نظرفی بکشاند. زیرا با کم

شاید به شاخ بود. وقتی سیاست خود را شکست خورد و یا فریاد شوری و آلمان قرارداد عدم تجاوز امضاء کردند و به نظر به سرعت به دروازه های انگلستان نزدیک شد و بدین ترتیب بریتانیا که نتوانست بود دیپلماتیک جنگی خود را در اروپا پیاده کند، جنگ اروپا در سر زمینش پیاده شد انگلستان در برابر قرارداد عدم تجاوز آلمان و شوروی و تهاجم ارتش فاشیست به لهستان، چاره ای نداشت جز این که حتی بدون تدارک قبلی به آلمان اعلان جنگ کند. زیرا هر گونه احتیاط کاری بعدی به نهای گران تر و گران تر می شد. انگلستان نمی خواست دشمن وقتش دقیقه ها وی رسید، و اعلان جنگ داد. آن گاه با او به بیچاره برخوردی بلکه چون وضع را بدان متوال دید، خود برای بیچاره به نرد دشمن شتافت.

به هر حال آن چه مهم است این است که جنگ تقریباً تن به تن انگلستان با آلمان در اوایل جنگ جهانی دوم در استراتژی سیاست جنگی بریتانیا نبود، بلکه بریتانیا که برای گذاشتن تله به قلب جنگال من رفت، خودش با تله ای در بله ای بزرگش اتحاد انگلستان وارد جنگ شد.

ویش اختلاف، به همان میزان که وهم پیروزی بلشویسم دول سرمایه‌داری را فرا گرفته بود، به همان میزان نیز ستمی شدن خاك روسیه و یا شوروی به این یا آن امپریالیزم نیز برای سایر استعمارگران خوارناك و تحمل ناپذیر بود. زیرا اقتادن روسیه به بنل هر يك از دول استعماری، وضع قوای جهانی و هم چنین ترتیب مرزهای جهانی را چنان به هم می زد که معاشات پذیر نبود. و بدیهی است که هیچ يك از قدرت های جهان حاضر به تحمل چنین وضعی نبودند.

از لحاظ روز واز لحاظ توازن قدرت‌ها، حتی بودن شوروی در دست بلشویک‌ها مثلاً برای فرانسه خیلی بهتر بود تا این که آن کشور به ور دست انگلیس میندل شود. از این رو چنان محیطی نیز از لحاظ استراتژی امپریالیست‌ها وجود نداشت که به بریتانیا امکان دهد که حتی شخصاً با شوروی وارد جنگ علنی و مستقیم و نهائی مرگ و زندگی شود.

البته این مطالب کلامی برای پایه است که در يك چنین جنگی بریتانیا پیروز می‌شد و شوروی به شکستی قطعی می‌رسید. بدیهی است در صورتی که تقسیم به عکس فرض شود، یعنی فرض را بر پیروزی قلمی شوروی و شکست نابودی آفرین انگلیس بگذاریم، آن گاه طبیعی است که دیگر وحشت از تهاجم بریتانیا به شوروی بیهوده و ابلهانه خواهد بود.

بناباه فتوای خود لنین و سایر رهبران و منابع شوروی، شمارهای بلشویک‌ها درباره این که سربازان با يك دیگر اختلافی ندارند، بلکه سرمایه دارانند که باهم جنگ دارند، و لذا بهتر است سربازان اسلحه های خود را علیه يك دیگر به کار نبرند، بلکه علیه آلهائی که خود پستانده آنان را به کشتار هم دیگر تحریک می‌کنند استفاده نمایند، چنان در تمام جبهه های جنگ جهانی قدرت گرفت که دیسپلین و نظم سازمان های جنگی طرفین را به سوی انهدام می‌کشاند.

و خصوصاً بازگشت سربازان روسیه از جبهه‌ها و واژگون کردن قدرت تزاری در روسیه، آن چنان در میان سربازان سایر کشورهای امپریالیستی تحریک آمیز و شوق انگیز شده بود، که احتمال می‌رفت همین ماجرا برای ممالک دیگر در حال جنگ نیز پیش آید. از این رو تحریک قلمی و افتار عمومی جنگی، به شدت در میان کشورهای استعماری ضعیف شده بود و علی‌الخصوص امکان مهاجمات مستقیم علیه شوروی را منتفی ساخته بود.

بناباه نظر «تاریخ دیپلماسی» حتی در همان :

ابتدای ۱۹۱۹ هنگامی که للوید جرج و ویلسن به شورای ده نفری پیشنهاد کردند که با بلشویک‌ها وارد مذاکره شوند، جنبش انقلابی در کشور های فاتحین، چه پشت جبهه و چه در خود قشون، تولید شده و در حال توسعه بود. سربازان ارتش‌های اشغال‌کننده به هیچ‌رو حاضر نمی‌شدند برضد بلشویک‌ها بجنگند.<sup>۱</sup>

این قضیه ویا قضایائی امثال این که امکان آرایش‌های نظامی را از انگلستان می‌بگرفت، تنها به سال ۱۹۱۹، اوایل ویا اواخر آن خلاصه نمی‌شد. این وضع پیوسته به اشکال گوناگون وجود داشت؛ بیکاری داخلی، امکان هرگونه تشنجات درونی را برای انگلستان فراهم ساخته بود. بریتانیای سراف جهان، پس از جنگ اول به صورت یک مقروض خود را از زیر خرابه های جنگ بیرون کشید. بسته شدن بازارهای روسیه، به اقتصادیات انگلستان که خصوصاً تکیه سنگینی بر روی تجارت خارجی خویش داشت (و دارد)، لطلمات موحتی و استقامت ناپذیری را وارد کرده بود. و علاوه بر همه این‌ها موج جنبش‌های انقلابی در کشور های شرقی، شریان‌های امپراطوری بریتانیا را با دشمنی خویش تهدید می‌کرد. و لذا برای انگلستان مقدور نبود که بدون توجه به همه این عوامل، دست به اردو کشی نظامی علیه شوروی آن هم به بهانه «ناامنی» در شمال ایران بزند.

در نتیجه جنگ و در نتیجه دریافت وام های جنگی:

در نوامبر ۱۹۲۲ مبلغ کل دین به اضافه ربع پرداخت نشده... بریتانیای

کبیر ۴ میلیارد و ۷۰۰ میلیون... دلار<sup>۲</sup>

می‌شد. انگلستان این مبلغ را به آمریکا مدیون بود.

وضع بی‌کاری در انگلستان چنان بحرانی ایجاد کرده بود که در جریان کنفرانس زن، عصر روز هشتم مه ۱۹۲۲ که صبح آن «للوید جرج» با نمایندگان روسیه ملاقاتی به عمل آورده بود، «خبرنگاران» را پذیرفته و پس از پاره‌ای صحبت‌ها، سرانجام نخست وزیر بریتانیای کبیر اضافه کرد:

وقتی به انگلستان برگردم، دو میلیون بی‌کار از من می‌پرسند چه کاری

برایشان انجام داده‌ام<sup>۳</sup>

با توجه به همه مراتب بالا که خصوصاً از منابع خود شوروی‌ها استناد شد، معلوم می‌شود که به هیچ وجه احتمال این که انگلستان علیه شوروی وارد جنگی مستقیم شود، وجود

۱- تاریخ دیپلماسی ص ۳-۶۲

۲- تاریخ دیپلماسی ص ۱۱۵

۳- تاریخ دیپلماسی ص ۱۶۶

نداشت. و به عکس:

بریتانیای کبیر فکثر به ماهیت جهانی و روابط تجاری و مالی و صنعتی خویش، پیش از هر کشوری به عقد قرارداد با کشور شوروا ها احتیاج داشت<sup>۱</sup>

و خصوصاً وضع تجارت شوروی، و تجارت یا شوروی به مرحله‌ای رسیده بود که به شدت سرمایه داران و خصوصاً سرمایه داران انگلیسی را به روابط بازرگانی تحریک می‌کرد. دنیا نمی‌توانست از منابع، بازارها، و اقتصاد شوروی چشم ببندد، و لذا می‌کوشید تا به هر طریق که شده، راه ارتباط تجارتی را با کشور شوروا ها بگشاید. بیهوده نیست که لنین می‌گفت:

ما به تجارت محتاجیم، آن‌ها هم محتاجند. ما دامان می‌خواهد تجارتی که می‌کنیم به نعمان تمام شود، آن‌ها هم دلشان می‌خواهد به نعمان تمام شود. بنابراین نتیجه مبارزه تا حدودی بسته به مهارت دیپلمات‌های ماست.

در میان کشور های جهان، خصوصاً بریتانیا بیش از همه نیازمند بازار های شوروی بود:

قریب سه‌سال از پایان جنگ می‌گذشت و اروپا هنوز گرفتار خرابی‌های بسیار بود. صنایع به کمال ضعف رسیده بود. و ملت‌ها زیر بار مالیات‌های کمر شکن زجر می‌کشیدند. و بالنتیجه برعهده بی‌کاران به طرز تهدید آمیزی مخصوصاً در انگلستان افزوده می‌شد. ... صاحبان صنایع انگلیسی استدلال می‌کردند که هرگاه روسیه شوروی به عنوان خریدار در بازارهای انگلستان شرکت جوید، به خودی خود بی‌کاری از میان خواهد رفت. روزنامه‌های بریتانیا در اواخر سال ۱۹۲۱ درباره معانی اقتصادی روسیه ... و ... در خصوص ضرورت مسلم بازگشت روسیه به دایره اقتصادی دنیا و دخالت و هم‌کاری آن کشور در ترمیم خرابی‌های جهان، مکرر اشاراتی ... می‌کردند. دولت بریتانیا هم به نوبت خود طرز رفتاری غیر از آن چه فرانسه ... نشان داده بود از خود بروز داد. ... هنگامی که دولت فرانسه و برقراری هر گونه ارتباطی را با دولت شوروی هر چند که اقتصادی باشد بیهوده، حتی خطرناک، تلقی می‌کرد، دولت بریتانیا با روسیه شوروی شروع به مکاتبه

۱- تاریخ دیپلماسی س ۱۴۵

۲- لنین- آثار- ج ۲۷ ص ۲۱۶. نقل از تاریخ دیپلماسی س ۱۴۶



دیپلماتیکی کرد ... ( تا آنجا که ) لئوید جرج نقشه انگلستان را  
( نخست وزیر فرانسه ، بریان ) ... رسانید ، که طبق آن می خواهد ،  
و ممکناتی برای روسیه شوروی و آلمان فراهم نماید تا این دو کشور  
التجاره های انگلیسی را بخرند .<sup>۱</sup>

اگر انگلستان می خواست با شوروی وارد یک جنگ نهائی و تعیین  
کننده مستقیم بشود ، شاید بهترین مواقع همان سال های  
۱۹۱۷-۱۸ بود که هنوز نیروهای انقلابی در مراحل اولیه مبارزات  
خویش بودند و به اصطلاح هنوز کوه نکرده بودند ، نه این که در سال های ۲۲-۲۱-۱۹۲۰  
که نه تنها شوروی توانسته بود با ایجاد ارتش سرخ ، سازمان نظامی و تجربیات جنگی  
وسیمی را به دست آورد ، بلکه با خلاصی خود از کوران جنگ های داخلی ، زمینه ساختمان  
اقتصادی خود را نیز می چید .

بدیهی است انگلستان به نیروهای ضد انقلابی روسیه کمک های ذی قیمت و بسیاری  
کرد . و به قول ژرژکنان :

انگلیس ها از تابستان ۱۹۱۸ تا تابستان ۱۹۱۹ ، تا اعلی درجه  
قدرت خویش از مخالفان بلشویکها در جنگ داخلی روس در سیریه  
حمایت نمودند<sup>۲</sup>

با این همه نه تنها هرگز به خاطر شکست و اضمحلال آنها به حکومت شوروی اعلان  
جنگ نکردند ، بلکه از همان اوایل نیز تکیه کردن بر ضد انقلابیون را به بنا کردن  
ساختمان بر روی شن های روان شبات دادند . ولذا دیگر بعید و غیر ممکن بود که انگلستان  
پس از این که سه چهار سال از آن موعده گذشته بود ، تازه بیاید و علیه شوروی اردو کشی  
کند ، و دلیل آن هم تنها وجود « ناامنی » در شمال ایران باشد .

اگر انگلستان مایل بود به روسیه حمله ور شود و جنگها  
منظم و معینی را با شوروی آغاز کند ، و اگر این تسایل  
می خواست از طریق ایران و قفقاز عملی کند ، خوب ،

۱- تاریخ دیپلماسی ص ۳۱-۱۲۰

۲- روسیه و غرب در زمان انین و استالین ص ۱۱۸

بهترین زمینه برای دست زدن به چنین اقدامی، زمینه‌ای بود که خود شوروی‌ها در اختیار بریتانیا گذاشتند. کدام زمینه؟ زمینه‌ای که با وارد شدن ارتش سرخ در گیلان در اختیار انگلیس‌ها افتاد. زیرا انگلستان از چنین تجاوز آشکاری هر چند هم که تحت لافانه تعقیب ضد انقلاب پیچیده شده باشد، ولی از آن‌جا که بالاخره تجاوزی عظمی به کشوری دیگر، یعنی ایران منجر شده بود، می‌توانست استفاده کند و به شوروی اعلان جنگ دهد و در قفقاز نیرو پیاده کند. در حالی که بریتانیا نه تنها از دست زدن به چنین عملی در یک‌جانبه شرایط به اصطلاح مساعدی خودداری کرد، بلکه به شگفت انگیزترین حرکات، یعنی عقب نشینی در مقابل قوای مهاجم سرخ در منطقه گیلان نیز دست زد و حتی سلاح‌های خود را که لااقل می‌توانست منفجر سازد، به جای گذاشت و با بار کردن هیزم به جای آن‌ها، به سوی قزوین عقب‌نشینی کرد.

اگر انگلستان می‌خواست ایران را بیانه‌ای بسرای حمله به شوروی برگزیند، هرگز به دستگاه وابسته ایران اجازه نمی‌داد که در قرارداد هشتم حوت ۱۲۹۹ (برایر با ۲۶ فوریه ۱۹۲۱) ماده‌ای را به تصویب برساند که مطابق آن به شوروی حق داده شود در صورتی که ایران بخواهد به پایگاهی جهت تجاوز به شوروی مبدل شود، شوروی حق داشته باشد که در ایران نیرو پیاده کند:

### فصل ششم

طرفین معتمدین متعهدترین موافقت حاصل کردند که هرگاه ممالک ثالثی بخواهند به وسیله دخالت مسلحه سیاست غاصبانه را در خاک ایران مجری دارند، یا خاک ایران را مرکز حملات نظامی بر ضد روسیه قرار دهند، و اگر ضمناً خطری سرحدات دولت جمهوری اتحاد شوروی روسیه و یا متحدین آن را تهدید نماید و اگر حکومت ایران پس از اختصار دولت شوروی روسیه، خودش نتواند این خطر را رفع نماید، دولت شوروی حق خواهد داشت قشون خود را برخاک ایران وارد نماید تا این که برای دفاع از خود اقدامات لازمه نظامی را به عمل آورد، دولت شوروی روسیه

متعهد است که پس از دفع خطر بلاد رنگ قشون خود را از حدود ایران خارج

نماید.<sup>۱</sup>

سابقه و قدرت استقامت و پیکاری که ارتش سرخ و حزب بلشویک

در مقابل مصائب و شدائد از خود به دنیا ارائه داد، پسرای

انگلستان این محاسبه را جدی کرد که جنگ با شوروی، جنگی

چند روزه نخواهد بود، بلکه جنگی وسیع، طولانی، و وحشتناک را بر روی صحنه خواهد

آورد. جنگی که سرانجام آن در سیاهی‌های و همنامی محوشده بود. جنگی که معلوم نبود

سرانجام انگلستان قادر خواهد بود خود را حفظ کند، یا اینکه احیاناً در آتش شعله‌های

قیام‌های داخلی می‌سوزد. پیروزی اکتبر، شیفته‌گی ملل را برای آزادی و شیفته‌گی پرولتارهای

جهان را برای جنبش‌های انقلابی، اوج بخشیده بود. انقلاب در سراسر جهان در مرحله

مد بود. و این واقعات نکات کوچکی نبودند که بریتانیا در محاسبات خویش وارد ننماید.

ولذا امکان حمله نظامی انگلستان به شوروی در زمره همان دروغ‌های سیاسی آوریل محسوب

می‌شود. و شوروی همیشه در ماه آوریل زندگی می‌کند. تمام ماه‌های سیاسی شوروی ماه

آوریل است، هم چون همه متجاوزین و ضد انقلابیون!

به هر حال این شایعه ریاکارانه که شوروی برای حفظ انقلاب خود

در برابر تهاجمات امپریالیسم انگلیسی مجبور شد و مجبور بود

که با انگلیس - ارتجاع در ایران کنار بیاید، کاملاً بی‌اساس می‌باشد. در واقع وضع شوروی

به آن جا کشیده بود که دیگر انقلاب با استحکام بر روی پا‌های خود ایستاده بود و لذا سرنگون

کردن آن عملاً و بر مبنای واقعیات جاری، از هیچ امپریالیزمی و منجمله امپریالیزم

انگلیس ساخته نبود. سازش شوروی با انگلیس - ارتجاع در ایران نه به خاطر حفظ انقلاب

خود، بلکه برای دلگی نفرت انگیزی بود که نتیجه آن خرید و فروش ده متر چیت و پنج

سیر برگ بود.

این گونه توضیحات در همان زمینه تنگی قافیه برای شماست که کار را به جنگ می‌کشاند.

و گرنه انقلاب اکتبر چگونه انقلابی بوده که سر نوشتش نه در داخل مرزهای خودش، بلکه

در خارج از آن تعیین می‌شد؟ و گرنه انقلاب اکتبر چگونه انقلابی بود که وجودش، بقائش

و حیاتش بستگی به نابودی انقلاب ایران داشت؟

۱ - وزارت امور خارجه - مجموعه قراردادها - جزوه شماره ۲ تهران ۱۳۳۸ ص ۸۶

بی‌شرمی بیشتر این‌جاست که تازه جناب روتشتین در تکمیل  
دروغ آوریل خویش، به جسارت و توهین نفرت آور و تنگین

دیگری نسبت به انقلاب خلق ما دست می‌زنند و می‌نویسند:

من فکر می‌کنم که نظریات انگلیس‌ها این است که در شمال يك

مخالفتی پدید آورند و یا ناامنی را دامن بزنند.

معنی این حرف چیست؟ معنی این حرف این است که اولاً انقلاب جنگل را در  
حد يك و مخالفت، و یا ناامنی، تنزل دهد و ثانیاً به سورت پلیدانه‌ای آن‌را یا محصول  
تلاش انگلیس معرفی کند و یا نتیجه آن را که چیزی جز ناامنی نیست، درکادر سیاست  
و منافع بریتانیا تحلیل نماید. بدین معنی که با انگلیس‌ها نهضت جنگل را پدید آورده‌اند،  
و با اگر هم خودشان آن‌را ساخته‌اند، لااقل از وجود آن بسیار راضی می‌باشند، تا آن‌جا  
که حاضرند نتایج عمل آن را که همانا ناامنی است، دامن بزنند، تا دلایل موجهی برای  
و ضدیت با منافع شوروی، در دست داشته باشند.

مرحبا به این شرافت سوسیالیستی نوع شوروی ۱، مرحبا به این وجدان پرولتری  
نوع شوروی ۱، و مرحبا به این فرهنگ اترن‌ناسیولیستی نوع شوروی ۱!

البته چنان‌که بیان شد، مسیو روتشتین فقط به کلمات و پدیدآورند، جمله خود را  
پایان نمی‌دهند، بلکه با اضافه کردن «و یا ناامنی را دامن بزنند» به توهین خویش گل و  
بته می‌اندازند. که یعنی البته مقصود بستن اتهام به نهضت جنگل نیست، بلکه مقصود نتایج  
ضد ملی و ضد انقلابی حاصل از عملیات انقلاب جنگل می‌باشد. که یعنی خرجند هم انقلاب  
از روی صداقت آغاز شده‌است، معیناً سود نهائی آن‌را بریتانیا می‌برد. زیرا نتیجه نهضت  
جنگل ایجاد ناامنی، خواهد بود، و در کشور ایران، نه شوروی، و نه هیچ نیروی  
مترقی دیگری از ناامنی، سود نخواهد جست، مگر و امپریالیست‌ها، که ملیاً در رأس  
همه آن‌ها و امپراطوری انگلیس، قلیان دود می‌کند.

همین قضاوت انحرافی و خیانت‌بار بود که باعث شد مسیوی مزبور در همین نامه خویش  
سرانجام رسماً پیشنهاد خلع سلاح و پراکندگی قوای انقلاب را به مثابه تنها پیشنهادی که  
هم با و اقتضای مقتضیات، انقلاب و هم با اقتضای مقتضیات، شد انقلاب، موافق  
می‌باشد، مطرح سازند.

و آن‌گاه بالاخره این و نماینده مختار شوروی، با الهام البته

برو تو استدلال شبهه ناپذیر از مارکسیسم - لنینیسم، دست یسه چنان تحلیلی

می‌زنند که انسان بی‌اختیار سیل رحمت خود را به سوی فرهنگ کلیسا سرازیر می‌کند.

مسیو می‌فرمایند که غرض انگلیس‌ها از ایجاد دیا دامن زدن «مخالفت» و «ناامنی» در شمال این است که به بهانه آن «خود را حافظ تشکیلات دولت معرفی کنند و با شدت با منافع شوروی و ایجاد بیم در میان درباریان و زمام‌داران کشور و تحکیم موقعیتشان در جنوب، سدی در مقابل انقلاب به وجود آورند.»

اکنون ببینیم این «معرفی کنند» و «ایجاد بیم میان درباریان و زمام‌داران کشور» در کدامین فلسفه و منطقی می‌گنجد و اصولاً معنی این سخنان چیست :

اولاً معنی این ادعا این است که دولت ایران، درباریان، و زمام‌داران کشور، همگی مستقل می‌باشند، نهایت این که وقتی از جهتی احساس «بیم» می‌کنند، برای حفظ خویش و حفظ مملکت و استقلال آن، به جهتی دیگر رو می‌آورند، بدین منظور که از نیروهای طرف دیگر برای ازین بردن تجاوزات آن یکی طرف، استفاده کنند.

در صورتی که اصولاً علت این که ستون اصلی مبارزات مردم ما را مبارزات ضد استعماری و مبارزه علیه مداخلات و تاراج‌گری‌های استعمار تشکیل می‌دهد، همانا به این دلیل است که درباریان، زمام‌داران کشور، طبقه حاکمه، و بالاخره دولت ایران علیرغم منافع ملت ایران، حاکمیت و منافعی با حاکمیت و منافع امپریالیزم انگلیس وحدت دارد. <sup>۱</sup> و این‌ها تکیه‌گاه‌های بریتانیا در ایران می‌باشند. ولذا دیگر برای استعمار حاکم این امر ضرورت نداشت که برای همراه کردن دولت و زمام‌داران کشور با خود، دست به توطئه‌هایی علیه «امنیت» کشور بزند و با ایجاد اغتشاش و بلوا، وجود خود را برای درباریان و زمام‌داران «مستقل» ایران ضروری محسوس کند. و خصوصاً پس از درهم‌کوبیده شدن دو دمان تزاری و ضعف و غیبت قدرت روسیه در ایران، کلیه نوکران روسیه نیز به خانه ساگردهی انگلیس رفتند. و این امری بود که قبل از این که مسیور و تشنه زحمت این ادا جیف را به خود بدهند، سورت پذیرفته بود و ملت ایران نیز شیرینی این ازدواج فرخنده را ضمن انتشار قرارداد ۱۹۱۹ چشیده بود. ولذا دیگر چنین تمهیدها و مقدماتی برای انگلیس جهت جلب مساعدت اولیاء کشور ضرورت نداشت.

ثانیاً انگلیس می‌خواست به‌چه‌کسی خود را به عنوان «حافظ تشکیلات دولت معرفی کند»؟ به ملت ایران؟ که ملت ایران علیه خود این تشکیلات و علیه خود انگلستان حتی به اسلحه نیز دست برده بود. به دولت ایران؟ که دولت ایران اصولاً ارباب خود را خوب می‌شناخت و برای کم‌ترین لبخند وی حاضر بود گروه‌کثیری از مردم را قربانی کند. به شوروی؟ که این نامه خود از طرف «نماینده مختار» همان کشور نوشته و ارسال شده است ولذا معلوم

---

۱- اگر رهبری‌ها برداشت شوریک و قاطعی از این اصل نداشتند، ضمناً نامی برای ارزش

تاریخی چون حجتی نوست.

می‌شود که دست، حریف را خوانده اند. پس دیگر برای چه کسی می‌خواست خود را به‌عنوان حافظ تشکیلات دولت ایران (معرفی)، کند، تاضماً به این بهانه بتواند «برضد منافع شوروی» دست به اقدام بزند؛ و این اقدام کدام خواهد بود؟

ثالثاً مگر همان‌طور که قبلاً آورده شد این خود لرد کزن و وزیر خارجه بریتانیا نبود که فریاد می‌زد:

دوران توسعه انگلیس در آسیای میانه به پایان رسیده، اینک وظیفه

(انگلیس) ایجاد امنیت و رفع بیم و هراس است. ما باید در میان دریای

متلاطم جزیره های آرامی ایجاد کنیم.

رابعاً اگر انگلستان دارای چنین هدفی بود، پس لازم می‌آمد به طرقی به انتقالیون کمک نیز برساند، تا آن‌ها بهتر بتوانند در جهت مقاصد وی که همانا ایجاد بیم در میان زعام داران کشور می‌باشد، عمل کنند و «ناامنی» را بیشتر گسترش دهند. و حال آن‌که هدایت‌های نظامی و دستورات سیاسی و روانی انگلیس به قوای قزاق و نیروهای مهاجم دولتی علیه انقلاب ایران از یک طرف، و طرح مشترک پاشوروی جهت نابودی و قنای در پست جنگل از طرف دیگر، کلاً گواهمانی هستند که علیه گزافه‌گویی‌ها و دروغ پردازی‌های شوروی، در تاریخ به شهادت برخاسته‌اند.

خاصاً، تازه پس از همه این حرف‌های درهم ریخته، سند اصولی، و پاناکارانه، و سراسر دروغ و فسون، مسبو و روش‌نشین نتیجه می‌گیرند که تمام این حرکات انگلیس‌ها، از ایجاد مخالفت و یا دامن زدن به ناامنی در شمال گرفته، تا ایجاد بیم و هراس در میان حکمرایان ایران، از معرفی کردن خود به عنوان حافظ تشکیلات دولتی گرفته تا ضدیتشان با منافع شوروی و تحکیم موقعیتشان در جنوب، برای این است که وسعی در مقابل انقلاب به وجود آورند.

باید از این حضرت پرسید، دیگر «انقلاب» این وسط چه سینه‌ای است؟ کدام انقلاب؟ انقلاب شوروی؟ اگر مقصود این است، که مگر شوروی می‌خواست انقلاب خود را به ایران صادر کند که حالا انگلیس نیز برای مقابله با آن به چنین شیوه‌ای اندیشیده است؟ انقلاب ایران؟ این انقلاب کجاست؟ مگر نه این‌که در همین شمال اولین جوشش پراستقامت خود را بروز داده است؛ و مگر نه این‌که نهضت جنگل، این است همان انقلاب ایران؟ پس انگلستان می‌خواست یا ایجاد ناامنی در شمال در مقابل این انقلاب سدی برپا سازد؟ پس چگونه ضمناً می‌خواست در دل درباریان و زعام داران کشور ایجاد بیم کند؟ خوب تازه اگر

این‌طور است، چه باید کرد؟ وظیفه انقلاب در چنین شرایطی چیست؟ آیا این است که به فتوای شوروی ماست‌ها را کیسه کند و بروی هله، که مبادا در مقابلش سدی بسازند؛ آیا این است که پشت دری‌های دکان خود را بزند و برود بخوابد، تا مبادا وجودش باعث نا امنی و ترس و بیم درباریان گردد؛ یا این‌که با انتخاب روش‌های انقلابی و تشکیلاتی انقلابی، مقاصد استعمار را در هم بکوبد و ملت ایران را از زیر ستم امپریالیسم - ارتجاع نجات بخشد؟

اگر (که حقیقتاً هم همین‌طور بود.) همه این تمهیدها را انگلستان برای ایجاد سد در مقابل انقلاب جنگل‌چیده و یا می‌چیده است، پس خود این امر نشان می‌دهد که انقلاب با امسالت کافی و دقت توانسته است منافع استعمار را در ایران مورد حمله و خطر قرار دهد و ضربات کاری و ارزنده‌ای بدان بزند. و لذا ضرورت ادامه این شیوه و ضرورت تقویت و تکامل این روش مبارزه اجتناب‌ناپذیر بوده است. و در نتیجه شوروی نیز اگر دارای قسط یک رنگ اترن‌سیونالیستی و انقلابی می‌بود، ضرورت داشت که در مقابل ضد انقلاب که از طرف امپریالیسم تقویت می‌شد، انقلاب را تقویت کند و با قاطعیت و سمبیت به نهضت انقلابی خلق ماکمک‌های درخواستی و ذی‌قیمتی را که امکان داشت برساند. و اگر هم از حمایت و تقویت آن خودداری می‌ورزد، لاقلاً از زبان و قلم مسیو روتشتین، این «نماینده مختار» خویش اعلام نکند:

از آن‌جا که ما، یعنی دولت شوروی، در این موقع نه تنها عملیات انقلابی را بی‌فایده، بلکه مضر می‌دانیم، این است که فرم‌سیاستمان را تغییر و تطبیق دیگری اتخاذ کرده‌ایم.

چگونه است که هم دولت ایران، هم امپریالیسم انگلیس، هم دولت شوروی، هر سه عملیات انقلابی را مضر می‌دانند و هر سه برای خاتمه‌یافتن و خاتمه دادن نهضت انقلابی ایران، از تمام امکانات و قوای خود استفاده می‌کنند؟

این سؤالی است که توجیه‌کنندگان سیاست شوروی می‌توانند برای پاسخ دادن به آن و کلمات قالب زده‌ای، را گل‌هم کنند، بی‌آن‌که سرانجام هیچ چیز را ثابت و یا نفی کرده باشند.

پس از تمام این بل‌بشوی منطق خلاق نوع شوروی است که جناب ایشان می‌نویسند: «لازم نیست من برای شما شرح دهم که وضع سال گذشته چقدر نفوذ انگلیس‌ها را زیاد کرده و به نام نیکمان لطمه زد.»

نقی لفظی کودتا،  
برای خیانت‌عملی  
به انقلاب

سال گذشته کدام است؟ و وضع آن چه بوده است؟ البته مقصود حضرت نماینده مختار شوروی از وضع سال گذشته، جریان کودتای ارتش سرخ - حزب عدالت - احسان‌اله‌خان - خالوقربان - غیره می باشد. هنوز مرکب نجاست بار نامه و امضاء جناب مدیوانی که همین کودتا را با افتخار و سربلندی توصیف می فرمودند خشک نشده بود که مسیو روتشین آن را مطرود اعلام میدارند و اعتراف می کنند که از ثمرات آن «نام نیکمان (علمه) دیده و در عوض به قدرت و نفوذ انگلستان افزوده است. البته حضرت نماینده مختار به خود زحمت نمی دهند یاد آور شوند که مسبب آن نیز همین سیاست خائنانه شوروی بود. همان سیاستی که اکنون از زاویه دیگری لشکر خیانت و نامردی خود را بر سر انقلاب ایران خراب می کند. ولی در همان ایام میرزا کوچک در نامه ای که برای دوستش یوسف ضیاء بیک نوشت ، صریحاً اظهار داشت که با این کودتا و نتایج ناشی از آن :

آن قدر انگلیس ها را با این عملیات سوء تقویت کردند  
که صد ها هزار قهون و هزار ها عراده توپ چنین اثری را  
نتی پخشیدند.<sup>۱</sup>

و فوراً در همان جا اضافه کرده:

انگلیس ها را شما بهتر می شناسید که چگونه از این فرصت ها استفاده می کنند. کسی چه می داند که ایادیشان در میان آن ها مشغول فعالیت نباشد. عجب است که با این همه خرابی ها هنوز متوجه نشده اند . تمام راه ها را بر من و همراهانم مسدود کرده اند. از روبه نیکلا - و توفال دوله و انگلیس ها سرمشق می گیرند.<sup>۲</sup>

به هر حال آن چه از جمله مزبور حاصل می شود این است که مسیو روتشین در واقع « وضع سال گذشته ، را به عنوان شامدی جهت « نا امنی ، ارائه داده اند . نا امنی ای که نتیجه قهری آن، همان طور که میرزا پیش بینی کرده بود ، افزودن به نفوذ انگلستان و ظمه خوردن به نام نیک انقلاب ایران و سیاست شوروی بوده است . حال اگر این استدلال را بپذیریم قهراً بدین جا خواهیم رسید که توطئه کودتار را اگر هم باور نکنیم که انگلیس ها نیز « پدید ، آورده اند ، لاقلاً می بایستی اذعان کنیم که آن را « دامن ، زده اند . و این همان امری است که میرزا پیوسته به عنوان نفوذ جاسوسان انگلیس در میان کودتاچیان از آن یاد می کرد و به زمام داران شوروی و نمایندگان آن گوشزد می کرد ، و مههذا هرگز هم مورد



التفات واقع نشد .

و اما اگر مقصود از ناامنی اختلاف درونی و یا توطئه‌های داخلی نهضت انقلابی ایران می‌باشد (که شوروی نیز خود با همه انگلستان و هیکلش در آن دخالت داشت .) همین است که انگلستان را قدرت بخشیده ، پس در واقع وظیفه شوروی و نهضت انقلابی ایران این است که راه حلی در برابر این قضیه بیابند . راه حلی که توسط آن ، عوامل مخرب درون انقلاب را نابود سازند و بدین ترتیب با تقویت بنیه خویش بیک پارچگی و سلامتی انقلابی خود ، بتوانند در مقابل استعمار و تکیه گاه‌های طبقاتی و اجتماعی ایستادگی کنند و سرانجام نیز آن‌ها را مضمحل سازند . نه این که اصولاً از این مقدمه چنین نتیجه بگیرند که بهتر است به‌طور کلی انقلاب ایران و خلع سلاح شده و یا به نقل‌های خود ... را کنار بکشد .

پس از این درخشانی‌های ضد و نقیض و مزورانه ، به ناگاه نماینده  
مختار شوروی ، جناب جلالت مآب مسیو روتشتین ، تابلوی شغل

دلالت محبت

شریف دلالتی محبت را به‌کردن می‌آویزند و خود بر روی آن می‌نویسند :

برای همین مقصود من سعی کرده و می‌کنم تا ترتیبی در رابطه شما

(انقلاب ایران) با دولت ایران (نماینده ارتجاع استعمار) بدهم .

برای کدام مقصود؟ برای عظیم‌گذاردن هدف‌ها و مقاصد امپریالیزم انگلیس !

جناب می‌خواهند برای کشیدن چاشنی بمب امپراطوری بریتانیا در ایران ، رابطه‌ای

بین انقلاب ایران از یک طرف ، و دولت ایران از طرف دیگر به وجود آورند ، چگونه رابطه‌ای؟

جیراً رابطه‌ای دوستانه ، مشفقانه ، و اتحاد آمیز ، تا با وحدت این دو گروه بتوانند نظریات

طمع کارانه امپریالیست‌های خارجی ، را در ایران بی‌ثمر سازند .

بی‌شبهه نتیجه همین روش‌ها و نتیجه همین تدریس‌های سمعی بصری بود که جناب

عالی‌جاه احسان طبری می‌نویسند: وظیفه دیالکتیک آشتی دادن تضادهاست . و بدین ترتیب

مارکسیسم را فنی می‌سازند!

چگونه؟ رابطه بین انقلاب و ضد انقلاب چه مفهومی دارد؟ چه رابطه‌ای می‌توان بین

نهضت استقلال خواهی دموکراتیک ضد استعماری ایران ، با دولتی که نمی‌کنند همه این-

هاست به وجود آورد ، جز همین رابطه‌ای که موجود است: مبارزه و مبارزه ، انقلاب و انقلاب ،

مبارزه و انقلاب به هر شیوه و به هر شکل ، جهت نابودی قاطع و به‌گورسپردن نهائی دستگاهی

که شش‌دانگ وابسته به ارتجاع استعمار است؟

دولت ایران نماینده کدام طبقه است؟ و آن طبقه متفق و یار کدام امپریالیزم است ؟

این است آنچه که می‌بایستی برای تعیین رابطه بین انقلاب و دولت ایران قبلاً دانسته شود. و وقتی که این قضیه روشن شد، آن‌گاه می‌توان دانست که انقلاب ایران چه نوع رابطه‌ای را می‌تواند به‌طور کلی با دولت ایران برقرار نماید.

جای نهایت شگفتی است که حضرت نمایندهٔ مختار شوروی، در حالی می‌خواهند میانجی رابطهٔ انقلاب و ضد انقلاب شوند که پیشنهاد اصولی - تاکتیکی جنگل را در بارهٔ این که انقلاب مواضع خود را حفظ کند و در عوض به حاکمیت دولت در خارج از این مواضع کاری نداشته باشد، قاطعانه رد می‌کنند و آن را مؤید تجزیه طلبی انقلاب و انتشار آینده‌ی ملوک‌الطوایفی تعبیر می‌فرمایند.

فحش به مأمور قبلی  
پس از ارائهٔ پیشنهاد میانجی‌گری مزبور است که حضرت  
می‌نویسند:

برای ادامهٔ همان راه

هر چند سعادت من یاری نکرده است که شما را شخصاً ببینم، اما با سابقهٔ خوب شما آشنا هستم و خدمات سابق شما و پوزرسیون فعلی، یعنی سردستگی ملیون را بسیار با ارزش می‌شمارم. با آن امید می‌کنم که به دوستی شما دارم، به خود اجازه می‌دهم گوشزد کنم که به واسطهٔ اوضاع بین‌المللی برای آن امکان نیافت با تاکتیک خودتان دولت را مرعوت و مجبور به بعضی تغییرات کنید و با مملکت‌دازان نفوذ و حضور انگلیس‌ها آزاد نمائید. تکرار می‌کنیم که این تقضیر شما نیست، بلکه به علت وضع بین‌المللی است که از زمان جنگ به این طرف ناشی شده است.

حتماً خوانندگان فراموش نکرده‌اند که چندی پیش جناب مدیوانی چه امانت‌ها و جسارت‌های نامردانه‌ای به همین سردستهٔ ملیون ایران، کردند. و حتماً فراموش نکرده‌اند که چندی پیش جناب مدیوانی نیز به نمایندگی از طرف سیاست‌اتر ناسیو نالیستی نوع شوروی، میرزا، یعنی همین شخصی را که اکنون نمایندهٔ دیگری از همان سیاست‌برایش و سابقهٔ خوب و خدمات، مداوم انقلابی می‌نویسد، به‌عنوان دزد، قبیله‌خوار، و خائن به انقلاب معرفی می‌فرمودند، که مفتی عناصر ضد انقلابی و خیانت‌پیشه را نیز به‌گرد خویش جمع کرده است. و حتماً نیز فراموش نکرده‌اند که هر گوتنه ناکامی انقلاب را چندی پیش جناب مدیوانی به یک‌باره به‌گردن شخص میرزا انداختند و اکنون مسبو روتشتین پیوسته و تکرار می‌فرمایند که اگر انقلاب ایران توانسته است به هدف‌های خود برسد، اگر توانسته است

میهن خویش را از نفوذ دشمنان خلق و از نفوذ استعمار پاک کند ، و اگر نتوانسته است ، دولت را ، حتی « مجبور به بعضی تغییرات کند ، این‌ها هیچ کدام گناه و « تفسیرش » به‌گردن انقلاب ایران و « سردمه » آن یعنی شخص میرزا کوچک نیست ، بلکه « به واسطه اوضاع بین‌المللی ، است. کذا : اوضاع بین‌المللی ؟ اوضاعی که از زمان جنگ به این طرف ناشی شده است . »

این دوگانگی در بیان از چیست ؟

چه چیز باعث می‌شود که يك نثر و یا يك نهنم ، دیروز انقلابی باشد ، آن هم انقلابی ای و شهیر ، امروز « ضد انقلابی » بشود ، آن‌هم ضد انقلابی ای و دزد و « فردا مجدداً به يك انقلابی بزرگ و « بسیار با ارزش ، مبدل گردد ؟ و حال آن‌که در تمام این مدت و در خلال تمام این زمان‌ها ، پیوسته به يك هدف اندیشید . باشد ، در يك جاوه راه پیموده باشد ، در يك میدان جنگیده باشد ، و يك نوع برنامه اعلام کرده باشد .

به نظر می‌رسد شوروی بتواند به سادگی در این مورد پاسخی پر آب و رنگ ارائه دهد و موضوع را مورد تحلیلی پرماجرا قرار دهد ؛ فقط چون قادر نخواهد بود که چنین شاه‌کاری را از طریق هائو کسینگ - لنینیسم ، از طریق ماهیت طبقاتی ، و از طریق مبارزات طبقاتی بررسی حتی توجیه‌آمیز نیز بکند ، این است که مجبور خواهد شد از ذخائر و میراث ادبی روسیه استفاده کند ؛ « داستایوسکی » را جلو اندازد و با پاره‌ای تحلیل‌های روانی مجرد و حادثه‌آفرینی‌های شاعرانه ، نشان دهد که چگونه خدا ابلیس ، و مجدداً به خدا استحاله می‌یابد . تاکی دوباره ابلیس ، و باری دیگر خدا شود .

شاید نیازی به توضیح نباشد که بگوئیم علت این‌که این باد جناب جنابان ، مسیو روتشتین پیوسته از میرزا تعریف می‌فرمایند و در قنات خویش نسبت به جریانات کودتا و اختلافات جنگل با شوروی - کودتا حق را به میرزا و جنگل می‌دهند ، چیست . زیرا کاملاً روشن است که حضرت مذکور می‌خواهند بدین ترتیب اعتماد و اطمینان میرزا و انقلاب را به خویش جلب کنند تا زمینه ذهنی نا مساعدی از قبیل در میان نباشد . لذا حق را نسبت به حوادث گذشته ( که دیگر گذشته است ) به جنگل می‌دهند ، تا با اعتماد و اطمینانی که بدین ترتیب زیاده‌تر می‌کنند ، بهتر بتوانند برنامه‌های خیانت‌آمیز خویش را به مثابه طرحی سمیانه و مفید قالب بزنند . و متأسفانه هم نباید معتقد شد که این گونه محاسبات و توجهات روانی و روحی سیاست شوروی کلا با شکست مواجه گردید .

---

۱ - لازم به یادآوری نیست که غرض ما طنزی به سیاست و ماهیت دیپلماسی شوروی است ، و گرنه چنین شاه‌کاری چه بسا از « داستایوسکی » ها نیز ساخته نباشد .

## اوضاع بین المللی

و اما « اوضاع بین المللی » ۱

بینیم که این « اوضاع بین المللی » از چه قماش بود که « به واسطه آن و تاکتیک » انقلاب را به يك باره بی اثر کرد و شمشیر جنبش آزادی خواهی ایران را شکست ۲

مسیوی « نماینده مختار شوروی » معتقدند که « اوضاع بین المللی از زمان جنگ » جهت تاکتیک انقلاب نامساعد بود ، و این است که انقلاب توانست پیروزی هائی برای هدف خویش تحصیل کند . و حال آن که خصوصاً خود جنگ نیز به عنوان عاملی مساعد و بسیار مساعد ، تأثیرات و کمک های مفیدی به جنبش ترقی خواهاناً خلق ما کرد . و اصولاً انقلاب جنگ در دوران جنگ جهانی بود که موجودیت خود را به عنوان پیش قراول و نماینده حقیقی ملت ایران اعلام داشت . وجود جنگ ، و تجاوز انگلیس و عثمانی به ایران ، باعث آبرو ریزی بیشتر دستگاه جهت حفظ هر زوبوم کشور شد . بویک بودن درون رژیم و انحطاط تهوع آور آن را جنگ در برابر چشمان مردم آفتاب تر کرد . و به اضافه تضاد منافع ، تضاد استراتژی ، و تضاد تاکتیکی و جنگی آلمان و عثمانی با انگلیس و روس نیز موقعیت های بسیار مساعدی بودند که می توانستند در اختیار هر جنبش و قیامی که علیه حاکمیت و بقاء انگلیس و روس ( متجاوزین محیط بر ایران ) آغاز می شد ، قرار بگیرند . کما این که هر دو آن ها یعنی چه آلمان ها و چه عثمانی ها ، به سهم خویش نهضت جنگل را در مقابل روس و انگلیس تقویت کردند و از دادن کمک ، کادر ، وامانات مساعد ذی قیمت امتنان بخشی امتناع نمودند . کما این که یکی از سمیمی ترین ، وفادارترین ، و قابل ستایش ترین یاران میرزا يك نفر آلمانی بود که در واقع قبلاً به مثابه کارشناس و مستشار از طرف آلمان به انقلاب ایران پیشکش شده بود . این مرد که به جای اسم آلمانی خود که « کائوک » بود ، نام ایرانی « هوشنگ » را برای خویش برگزید ، یگانه کسی بود که به هر دلیل ، بالاخره تا آخرین لحظه هم گام میرزا پیش رفت و يك لحظه نیز او را تنها نگذاشت و سرانجام نیز در کنار و سردار جنگل ، و در زیر آبیوه بی پیر سرما و برف و هنگامه بی امان کولاکی و همنامک منجمد شد و جان داد . این مرد کسی است که عملاً از لحاظ هر ایرانی ملت دوست آرمان خواه ، يك مویس به همه دیپلماتی نجس و پلید شوروی می ارزد .

ای رهگذر ، برو ،

و اگر می توانی سر مشق بگیر از کسی که

نقش خود را مردانه اجرا کرد

در راه دفاع از آزادی ۱

۱- جلد دوم نگاهى به تاریخ جهان . نوشته ، نهرو . ترجمه ، محمود تفضلی ، ص ۱۲۲۳

پس در واقع جنگ جهانی اول، نه به صورت عاملی مزاحم و نا مساعد، بلکه خصوصاً به عکس، هم چون عاملی مساعد و مفید در جوار قیام ملت ایران قرار داشت. و لذا واضع، بین‌المللی از زمان جنگ، در مجموع در مقابل نهضت انقلابی مردم ایران، که نخستین گام خود را در گیلان گذارد، قرار نداشت و به عکس، زیر بال آن‌ها نیز گرفت. و در عوض «اوضاع بین‌المللی» خصوصاً مدتی پس از جنگ جهانی اول بود که به طور درستی علیه تلاش و پیکار استقلال طلبانه انقلابیون ایران به کشمکش پرداخت. «اوضاع بین‌المللی» ای که با شکست قاطع آلمان و متحدینش از یک سو، پیروزی انگلیس و متفقینش از سوی دیگر، و پیاده شدن ارتش سرخ در انزلی از جانب سوم به وجود آمده بود، انقلاب ایران را از همه جهت در فشار قرار داد. و در میان تمام دشمنان روزملت و انقلاب ایران، این تنها حکومت شوروی بود که توانست به عنوان یار و رفیق جنبش مردم ما، بدون نهضت مسلحانه خلق، خصوصاً با سرعت زیاد راه باید و بمب‌های خیانت خود را جهت متلاشی کردن آن از درون درشکم آن‌کار بگذارد. و با این وصف ما در آخرین تحلیل گناه اصلی و یا اصلی‌ترین گناه مربوط به این پراکنندگی و شکست را نه به گردن «اوضاع بین‌المللی» بلکه به گردن ضعف‌های درونی خود انقلاب می‌گذاریم.

همه کارها می‌بایستی در گذشته انجام شده باشد!

مسیو مزبور می‌فرمایند: «تاکتیک» انقلاب و قیام مسلحانه‌ای که از گیلان آغاز شده بود، انقلابی که ترجمان عواطف، آرزوها، امیدها، احساسات، و نیازمندی‌های ملت ایران جهت تحصیل آزادی و استقلال ملی بود، تاکتیکی غیر منهد و بی‌نتیجه بود،

چرا؟ به خاطر این که نتوانسته است «دولت را مرغوب» و «مملکت را از نفوذ و حضور انگلیس‌ها آزاد کند».

گفتاری به غایت پلیدانه، و نتیجه‌گیری‌ای در نهایت اهریمنانه!

چه کسی تضمین کرده بود بیش از این که مسیو روتشتین دست به ننگارش این پساوہ‌ها بزنند، انقلاب ایران به هدف شد استعماری خود که همانا قطع نفوذ و حضور انگلیس‌ها باشد، خواهد رسید؟ مگر نرسیدن قدرت انقلاب تا بدان پایه‌ای که بتواند «نفوذ و حضور» بیگانگان را به شکلی در بست و شش‌دانگ خاتمه دهد، دلیل این است که اصولاً «انقلاب» بی‌بوته است؟ و مگر همه کارها می‌بایستی در گذشته انجام شده باشد؟ پس آینده چیست؟

نه تنها ابلهانه است که متوقع باشیم همه چیز می‌بایستی در گذشته صورت گرفته باشد، بلکه هم چنین ابلهانه‌تر است اگر خیال کنیم آن‌چه در گذشته انجام شده است، بزرگ‌ترین کارهاست. پیوسته تاریخ بشری برای آفرینش اعجازها و اعمال بزرگ خالی است. آن‌چه

در گذشته تحقق یافته است، در مقابل آن چه در آینده صورت خواهد گرفت ، هم چون مجموعه يك روز ملت است در مقابل رشته مداوم تاریخ سلها. کارهای بزرگ و بزرگتر ، و بزرگ ترین کارها پیوسته در آینده انجام خواهد گرفت . و آن چه در گذشته صورت گرفته است، در مقابل آن چه در آینده تحقق خواهد یافت ، بسیار حقیر ، و بسیار حقیرند .

این توقع که هر لحظه ما انقلاب را مورد نظر و ارزیابی قرار دادیم ، می بایستی نوبت به همه آرمانها و اهداف خط رسیده باشد، و با لاقط به میزان زیادی پیروزی را تأمین کرده باشد، توقی می شورانده خواهد بود. و بدیهی است که دیپلماسی شوروی این توقع را نه از روی بلاغت ، بلکه از روی خیانت و پلیدی عنوان کرده است. و گرنه به چه دلیل می توان يك شیوه کلی مبارزه را که خصوصاً در میان مكاتب اجتماعی جهان ، این مارکسیسم - لنینیسم ، و خصوصاً این مارکسیسم - لنینیسم است که به شدت و به شدت، چه از لحاظ فلسفی و چه از جهت اجتماعی بدان تکیه می کند، مطرور دانست، به بهانه این که در زمانی که حضرت «ن» آینده مختار شوروی، نتایج آن را بازدید کرده اند ، مشاهده فرموده اند که موفقیت کامل به دست نیآورده است؛ و گرنه چگونه ممکن است مبارزه ای را که توانسته است به میزان بسیار زیادی در جو سیاست کشور و بازی های بین المللی درباره چهارل مملکت ، تأثیر بگذارد ، بیهوده اعلام کرد ، زیرا در لحظه ای که جناب «ن» نماینده مختار شوروی ، از کنار آن می گذشتند ، آنرا مسلط ناب نیافته اند ؟ و گرنه چگونه ممکن است شیوه مبارزه ای را که توانسته است در طی سالها کودان و بحران وقفه ناپذیر ، و در طی سالها تماس جنگی و شرایط پر زیر و بم جهانی و داخلی ، لاقط خود را حفظ کند و در برابر انواع دشمنان قدرنیم قد، لاقط موجودیت خود را بادهانی که از آن گلوله های آتشین توب و سرب داغ خارج می شود ، ادامه دهد، به عنوان تاکتیکی بی اثر و بی نتیجه به دور انداخت، زیرا لحظه ای که آقائی ، و یا سیاسی عشقش کشیده که آن را مورد باز دیدی بزرگ و ارانه قرار دهند، مشاهده کرده اند که هنوز سال های پر مشغله و خونینی در پیش است ؟

دوام هفت ساله انقلاب در مقابل مسائب و دشمنان مکار و دژخیمش از یک طرف، و به دست آوردن پیروزی های چشم گیر در برابر قوای خصم از سوی دیگر، و بالاخره گسترش منطقه تحت استیلای قیام نسبت به آغاز کار از جانب سوم ، واقعیاتی هستند که عم چون شاهد هائی صادق و عادل ، می توانند در دادگاه انقلاب جهان علیه عملیات خیانت آمیز شوروی در ایران شهادت هائی به حق بدهند.

## آیا انقلاب، دولت ایران را وادار به تغییراتی فکریه است؟

چه کسی راست می گوید؟ مسیو روتشین که انقلاب را تاکتیکی  
عوضی و بی نتیجه اعلام می دارند و معتقدند پس از همه جان کنند-  
ها، مهیذا هیچ گونه پیروزی و موفقیتی ولو آن قدر جزئی که  
دولت را به باره ای و تغییرات وادار کنند، به دست نیاورده است، یا  
آقای س. ایرانسکی که در سال ۱۹۲۶ می نویسد:

جنبش انقلابی شمال ایران زیر شماره «مرگ بر انگلیس» مانند امواج

عظیمی در تمام ایران منتشر می گردید.

حق یا کجاست؟ انقلاب هم چون «امواج عظیمی» در حال گسترش و پیش روی بود، یا هم  
چون یک «تاکتیک» بی ثمر، باعث ائتلاف انرژی و وقت؟  
و تازه جبرا انقلاب جنگل نتوانسته بود دولت ایران را به بعضی تغییرات مجبور  
کند؟!

اسولا همین که دولت ایران که حتی حاضر به شناسایی حکومت شوروی نبود، و همین  
که دولت ایران که نمایندگان و سفیرای شوروی را در ایران یا قبول نمی کرد و بر رسمیت  
نمی شناخت، و با احياناً در توطئه قتل و مرگشان نیز دخالت می کرد، به ناگاه چندان «تغییر»  
جهت می دهد که نه تنها به تاخت به سوی ارتباط و شناسایی شوروی پیش می رود، نه تنها اولین  
کشوری در جهان می شود که حکومت شوروی را به رسمیت می شناسد، نه تنها سفیر کبیر شوروی  
را طی تشریفات رسمی و با «کالسکه سلطنتی» استقبال می کند و به کاخ می برد، بلکه هم  
چنین کار بدان جا می کشد که حتی:

طرفداران انگلیس در ایران بالاخره متوجه (می) شوند که نمی توانند

روسیه شوروی را به حساب در نیاورند.

همه از چیست؟

از چیست که کار به آن جا می کشد که رژیم که چندی پیش سفیرای شوروی را می کشت،  
اکنون با آن ها ماچ و بوسه می کند و سب و گلایی می خورد؟ از چیست که کار دشمنی دولت  
ایران و شوروی به یک باره آن قدر «تغییر» می کند که جانشین سفیر مقتول تا بدان حد به رژیم  
ایران نزدیک می شود که امکان می یابد بین دولت ایران و انقلاب خلق نقش میانجی را عهده  
دار شود؟ از چیست؟...

آری همه این ها از چیست؟

این واقعات گواهند که تاکتیک انقلابی مردم ما و نهضت انقلابی جنگل نتوانسته است

۱- انقلاب مشروطیت ایران. نوشته، یاد و لوح - تریام - ایرانسکی ص ۲۰۳-۵

۲- همان کتاب ص ۲۰۵

دولت را «مرعوب»، و آن هم بشدت «مرعوب» کند، و توانسته است بر نفوذ بریتانیا در ایران یعنی در سرزمین که به قول سرکلار مونت اسکریبن بسیار مورد علاقه لرد کرزن بود، ضربات اولیه ارننده‌ای وارد کند، و با لاف گسترش آن را محدود نماید.

این قیام و جنبش‌هایی ظنیر این بودند که هسته اعتراض موقبت آمیز خلق ما را جهت انضاحلال قرارداد ۱۹۱۹ تشکیل دادند. این قیام بود که ظنیر توب خانه‌های دشمن را در منطقه گیلان خفه کرد و مواضع خود را تا هنجیل پیش برد. این قیام بود که قزوین، این دروازه تهران را تهدید کرد. و همین قیام بود که به قول آن ژنرال انگلیسی اگر شانس بهمند انحطاط نیامده بود، تهران را متصرف می‌شد.

پس این انقلاب، بیهوده نبود. و این انقلاب جهت استقلال ایران و قتل نفوذ انگلیس در این سرزمین، تلاش‌های تربیخی وارنده‌ای کرد. و این انقلاب تیرهای کاری و محکمی بر پشده‌های سرطان استعمار در همین ماکوید. بدست نیارون همه پیروزی‌ها و یا در دست نداشتن پیروزی‌های بیش‌تر، به هیچ وجه دلیلی بر عدم صحت تاکتیک مزبور نیست، و در عوض دلیل قاطعی است بر این که هر سیاسی که چنین فتوایی صادر کند، از عذاب هر گونه وجدان انقلابی آزاد است؟

چگونه تاکتیک انقلاب بیهوده و بی‌ثمر بود، در حالی که انگلستان نه تنها از قرارداد ۱۹۱۹ چشم پوشید، بلکه حتی مجبور شد در پشت سپر ناسیونالیسمی قلابی، ولی پر آب و رنگ مخفی شود و دست به فرم‌ها و اصلاحاتی در ایران بزند؟

پنهان شدن استعمار بریتانیا در زیر شل ناسیونالیسم ایران، هر چند هم که این ایران ناسیونالیسم ساخت خود انگلستان بوده باشد، معجزاً مؤید رشد ممنویت انقلاب ضد استعماری و استقلال طلبانه ملت ما، حتی پس از درهم شکستن قوای مسلح و انقلابی آن می‌باشد.

جناب می‌نویسند: «انقلاب» توانسته است حتی «دولت را مرعوب بدبخت

نماید» تا در اثر این رعب هم که شده «به بعضی تغییرات» دست بزند. و همچنین جناب گوشزد می‌فرمایند که «تاکتیک» انقلاب قابلیت خود را برای قطع «نفوذ و حضور انگلیس‌ها» در کشور ایران نشان نداده است. پس طبیعاً «تاکتیک» مزبور غلط و بیهوده است. و معذالک پس از همه این مهمات نتیجه شکست‌انگیزی که می‌گیرند این است که «تصیر» این عیب‌بودن حرکات را از گردن «درسته» انقلاب که انتخاب این «تاکتیک» را به ایشان نسبت می‌دهند، برمی‌دارند و بردوش «اوضاع بین‌المللی» بیچاره می‌اندازند. چگونه است که کسی پانهضتی «تاکتیک» را جهت مبارزه خود برمی‌گزیند و آن‌گاه



در عمل ثابت (!) می‌شود که چون این تاکتیک ارزشی نداشته ، به همین دلیل هم نهضت را با ناکامی و بن‌بست مواجه ساخته است ، و معیناً «تفسیر» این چنین سرانجام دردناکی از مسئولیت گردانندگان و رهبری جنبش خارج می‌باشد و درحیطه معامی عواملی خسار از نهضت ، یعنی عوامل جهانی قرار دارد؟

گویی این «اوضاع بین‌المللی» بوده است که چنین «تاکتیکی» را برای نهضت ضد-استعماری ایران انتخاب کرده است ، نه رهبری و نه همه نهضت. واقعاً که این «اوضاع بین‌المللی» شخص بسیار بی‌شعوری بوده است! چه انتخاب تاکتیک خائنانه‌ای!

اگر جوهر مارکسیسم را در اقیانوس کبیرهم حل کنیم ، از این آبکی‌تر نمی‌شود:  
علت اصلی تغییرات و تقابح يك پدیده در خارج از آن پدیده قرار دارد. ای مارکسیسم بدبخت!

بی‌شک این مهمالات جنبه تعارفی هم دارند. ولی تعارف چرا؟ به خاطر این که اعتماد میرزا را بیش‌تر جلب کنند و باهمین طناب اعتماد به جاهش اندازه‌ند.

و آن وقت جالب‌تر از همه این جاست که مسیوروتشتین این نخستین **انقلاب سادراتی** نماینده مختار شوروی برای خیانت به ایران آن‌گاه تاج اصلی **نیست، ولی ضد** رادر میان تمام این مثبت‌کاری‌ها جای می‌دهند که می‌نویسند: **انقلاب سادراتی** از آن جا که ما ، یعنی دولت شوروی ، در این موقع نه تنها **است!**

عملیات انقلابی را بی‌فایده. بلکه مضر می‌دانیم ، این است که فرم سیاستمان را تغییر و طریق دیگری اتخاذ کرده‌ایم.  
این جاست که انسان ملت می‌شود که چگونه در کنه فریادهای شوروی در بازه این که انقلاب سادراتی نیست ، اصل دیگری نهفته است ، که محتوی آن سادراتی بودن ضد-انقلاب می‌باشد.

وقتی که استالین در رأس دولت شوروی ، به‌عنوان يك وظیفه اساسی «انقلاب پیروزمند» می‌گفت:

تکلیف انقلاب پیروزمند آن است که حداکثر آن سعی و کوشش را که در **خور توانائی يك کشور** است ، برای ترقی و کمک و برانگیختن انقلاب در تمام کشورها به کار برد!

۱ - مسائل کمونیسم ص ۵۳. اجباراً از کتاب میر که ونیزم در ایران ص ۱۰۳ آورده شد .

نویسنده .

آیا در واقع مقصود عملیش این بوده است که « تکلیف » دولت شوروی این است که  
اسلحه و انقلاب را، به مثابه سلاحی « بی‌فایده و بلکه مضر » از ردهٔ ابزارهای طبقاتی و ضد-  
استعماری « تمام کشورهای خارج سازد » ؟

آقایان به حکومت رسیده‌ها، آقایان انقلابیون « پیروزمند »، آقایانی که مدعی حمایت  
جدی از کلیهٔ نهضت‌های ضد امپریالیستی می‌باشند ، و بالاخره آقایانی که انقلاب را تنها و  
تنها ، آخرین و آخرین راه چارهٔ ملل جهت رسیدن به آزادی، محو استعمار، تحصیل استقلال  
و از میان برداشتن هرگونه استثمار انسان از انسان اعلام می‌کردند ، « در این موقع ،  
دیگر » نه تنها عملیات انقلابی را بی‌فایده ، بلکه مضر « نیز تشخیص می‌دهند. چرا ؟ زیرا  
رعل و اسطراب انداخته اند و نحسی آمده است ! قمر در عقرب بوده و روابط فلسکی از  
حوادث توفان زامی خبر می‌دهد ، که همگی ناشی از ختم خدایان و قهر شیاطین واجنه  
بوده است ! و لذا دیگر جنبش انقلابی ساعت نداشته و خلع سلاح انقلاب و پیروزی ضدانقلاب  
بوده است که تمام کواکب و ستارگان سعد بودن اقبالی را برای منجمین زیج مرکزی انقلاب  
جهان در کرمیلین بازگو کرده‌اند !

باز هم خارج  
از باب داخلی

قبل از هر چیز این حرف‌ها به چه معنی است ؟ به همان معنی  
است که عامل خارجی امر و نهی کنندهٔ اصلی است . یعنی این  
عامل بیرونی است که باید ببیند انقلاب به درد ایران می‌خورد  
یا نمی‌خورد ، و لذا سیاست خود را بر مبنای آن تنظیم کند و از این بالاتر به عامل داخلی  
نیز فشار وارد کند تا آن سیاست را بپذیرد .

مرحبا به يك جنبش حكومت « پیروزمند » گویا اتر ناسیونالیستی !  
اگر فراموش نشده باشد ، ما قبلا در این زمینه « مطالبی را در چگونه‌گی رابطهٔ يك  
و انقلاب پیروزمند ، با يك انقلاب در حال تکوین به میان کشیدیم و حتی گفتیم که چه بسا  
نهضت‌های انقلابی از جوانب گوناگون نیازمند مشورت‌ها و یا مذاکراتی در کلیهٔ زمینه‌های  
فکری و عملی خویش با انقلابات پیروزمند بوده باشند . اما آن چه در همهٔ شرایط ضروری  
است ، مشاورهٔ سمیمانه و دقیقانه از طرف حکومت‌های انقلابی و قرار داشتن اختیار تسیم  
نهایی به عهدهٔ انقلابات داخلی است . این‌ها هستند آن چه هرگز نباید پای مال شوند و  
فراموش گردند.

حکومت‌های انقلابی نمی‌توانند و نباید به بهانه این که احیاناً تاکنیک پیشنهادی آن‌ها  
مورد تصویب انقلابات سایر کشورها واقع نشده است و یا شیوه‌های مبارزه و تحلیل‌های درونی

نهضت‌ها احیاناً منابر بررسی‌ها و محاسبات آن‌هاست، با نهضت‌های انقلابی قهر کنند، آن‌ها را تنها بگذارند، و مساعدت‌هایشان را از آنان دریغ بدارند، و آبی به این‌که هم چون شوروی و فرم سیاست، خود را تغییر و طریق دیگری اتخاذ نماید، و آبی به این‌که هم چون شوروی نهضت را تهدید کند به این‌که :

رفیق محترم را تسدیع می‌دهم به این‌که آخرین بار است که من در روابط شما با دولت ایران مداخله می‌کنم. من از شما خواهش و التماس دارم که مداخله‌ام را رد نکنید ...

سخن کوتاه ، با کم و بیش اختلاف در واقع همه امکانات مساعد يك حکومت انقلابی پیروزمند ، می‌بایستی به لگه‌گی در استخدام ملل و نهضت‌های انقلابی دیگر درآید ، نه این‌که به عنوان پدر بزرگ و به عنوان يك مجتهد جامع‌الشرایط انقلابی، قوی دهنده حرکات و سیاست‌ها و عملیات نهضت‌ها باشد . و بدیوی است که این مستخدم تا به آن‌جا می‌تواند دست به فداکاری و کمک و هم‌کاری بزند که موجودیت خودش و بقا انقلاب خودش را نیز فدا نکند.

**تشابه**  
این حرکت مسیو روتشتین که با نظریات دولت شوروی نیز متعلق است، درست مثل این‌می‌ماند که دولت شوروی طی باورداشتی به حکومت انقلابی و پنتام شمالی، یا به نهضت انقلابی و پنتام جنوبی اصلاح دهد که با عملیاتشان و در این‌موقع ، دیگر « موافق » نیست؛ یعنی دولت شوروی برای و پنتام اصولاً « تاکنیک » انقلاب را در این‌موقع ، معید که نمی‌داند سهل است ، « بلکه معتر » هم تشخیص می‌دهد ، و لذا بر مبنای این تشخیص ، جبهه آزادی‌بخش و پنتام را از ادامه مبارزات حماسی و قهرمانانه ملی و ضد استعماری خوش منع کند و خصوصاً متذکر شود که به همین دلیل خود مستقلاً و فرم ، سیاستش را در حمایت و حتی بی‌طرفی در میان انقلاب و ضد انقلاب تغییر داده و « طریق دیگری » را که همانا ارتباط با دولت سایگون ، و نیز تعهد جهت « تصفیة مسأله » انقلاب مردم و پنتام بوده باشد ، برگزیده است. و نیز به عنوان دارنده زنجیر الق بيك و ستاره شناس مارکسیسم! نحس بودن انقلاب و در عوض خلع سلاح و پاک‌نار کشیدن انقلابیون را از مبارزه سعد اعلام دارد و از انقلاب و پنتام حتی « التماس » کند که به یارو‌هایش از دل و جان گوش دهد و عمل کند .

که رندی‌گفت از این شوروی که من می‌بینم ، حرکاتی تا بدین غلیظی هم بعید نیست و چه بسا که در باره و پنتام هم دست به پرتاب چنین قمر مصنوعی‌های شگفت انگیزی زده‌است.

منتها انقلاب ویتنام نسبت به انقلاب جنگل در سطحی چندان عالی تر قرار دارد که چنین خیانت‌هایی قادر به فلج کردن آن نیست.

خوب پس از همه این حرف‌ها باید دید که چرا و در این موقع، شوروی انقلاب را برای ایران و مضر می‌داند. جناب نماینده

ادامه

مختار شوروی، خود این‌طور بیان می‌دارند:

هرچند از عقد قرارداد ما با ایران که سیاستمان را به روشنی نشان می‌دهد، چند ماهی بیش نگذشته است و مدت کوتاهی است که من در ایران مأموریت یافته‌ام، معهذاً پیش رفت هائی در سیاستمان محسوس است که نفوذ معنوی انگلیس‌ها در شمال، بلکه تا اندازه‌ای در جنوب متزلزل شده است، اما هنوز از جهاتی دارای نفوذ بسیاری هستند، معهذاً گمان دارم بتوانیم به کمک توده‌های حساس ملت این نفوذ را از بین ببریم.

چون بعداً بایستی در باره قرارداد ایران و شوروی باز خواهیم کرد، این است که فعلاً از بحث درباره آن صرف‌نظر می‌کنیم و به سایر قسمت‌های سطور بالا می‌پردازیم، که از پیش‌رفت‌های محسوسی در سیاست شوروی یاد می‌کنند.

در واقع غرض مسیو روتشتین از بیان این که سیاست شوروی در ایران موفقیت‌هایی به دست آورده است، این است که دهان همه ملت‌ها است  
میرزا و نهضت انقلابی ایران را آب بیندازد و با این خیرگویا مسرت بخش، آن‌ها را دل خوش سازد.

اصولاً شوروی پیوسته کوشیده است تا با انبوه کثیف تبلیغات، چنین وانمود کند که هرگونه پیش‌رفتی در کار سیاست شوروی، در هر کجای از هستی، در واقع پیش‌رفتی است برای کلیه بشریت و پیش‌رفتی است برای همه ملل. ولذا همه ملل نیز موظفند که تمام‌هستی و موجودیت خود را برای این پیش‌رفت‌ها به‌گرو بگذارند، تا شوروی تندتر و بیش‌تر پیش‌روی کند. و بدیهی است که سود ملل نیز از همه این فداکاری‌ها و از خود گذشتگی‌ها، همین است که از لابلای منجلاب بدبختی خویش، به موفقیت‌های بهشت شوروی (که بعداً خود گفتند ایوان مخوف ریاست آن‌را عهده دار بود.) نگاه کنند و حظ بسر ببرند. این است

که در این‌جا نیز حضرت سفیرشان نتایج حاصله از این تغییر سیاست را که عبارت از کت بستن انقلاب ایران و پیوند یافتن با رژیم ضد انقلابی ایران و اربابش بریتانیا بوده باشد، به صورت یک موهبت به اطلاع جناب سفیرشان رسانند، تا دل نهضت قریب شود از این‌که اگر انقلاب رها می‌شود و اسلحه‌ها به ضد انقلاب سپرده می‌شوند، در عوض در سیاست شوروی پیش‌رفت‌هایی محسوس است. که لابد همه این پیش‌رفت‌ها در واقع همان پیش‌رفت‌هایی است که مقصود انقلاب ایران بوده است. لابد دیگر!؟ کما این که نتایج این موفقیت‌ها را ملت ایران می‌تواند پیوسته در زندگانی روزانه سراسر رقص و شادمانی‌خویش که با غذای سالم و کافی، و با بهداشت همگانی و مجانی، و با آزادی‌های دموکراتیک و استقلال ملی توأم است، لمس کند!

آخر پیش‌رفت در سیاست شوروی چه ارتباطی به این‌دارد که پس انقلاب برای ملت

ایران «مضر» است؟

و آن وقت بامزه این‌جاست که برای مشخص کردن این پیش‌رفت‌ها

**معنویت انگلیس** از «نفوذ معنوی انگلیس» در ایران صحبت می‌کند. نفوذ

معنوی‌ای که پیش‌رفت سیاست شوروی گویا باعث «متزلزل» شدن آن گردیده است.

اما این نفوذ معنوی در کجا بوده است؟ در شمال! شمال کجاست؟ منطقه انقلاب!

غوفا شد، غوفا!

کدام معنویت؟ کدام نفوذ معنوی؟ نفوذ معنوی انگلیس؟! شاد بابا، شاد! استعمار

و نفوذ معنوی، این است نتیجه استحاله فرهنگ انقلابی در شوروی.

سراسر کشور ایران از آذربایجان، گیلان، خراسان، تنگستان، تهران، و سایر

قسمت‌های کشور، مردم ما چه به‌صورت مسلحانه و چه به‌صورت سیاسی و پارلمانی، علیه

استعمار بریتانیا، جنایات و غارت‌گری‌ها و فقدان هر گونه احساسات مساعدش نسبت به ملت

ایران، مبارزهای وسیع را آغاز کرده‌اند، تازه جناب سفیر کبیر دولت شوروی از معنویت

انگلیس دم‌می‌زنند. کدام سفیر؟ سفیری که بنا به ادعای خویش بدین دلیل از طرف حکومت

شوروی بدین سمت برگزیده شده است که:

سال‌های سال .... به سمت نویسندگی اقدامات جدی .... علیه

تجاوزات و مظالم امپریالیستی دول مظلوم نموده، مخصوصاً نسبت به تجاوزاتی

که به موجب توطئه خلیفه ۱۹۰۷ کارکنان تزاری .... علیه ایران بی‌حاشی

طرح کرده بودند، با قلم خود جداً از استقلال و آزادی ایران دفاع می‌نموده

است<sup>۱</sup>.

البته به هیچ وجه شگفت نیست که همین حضرت نماینده مختار شوروی از معنویت انگلیس‌ها داد سخن بدهند، زیرا چه در نطق مربوط به تقدیم اعتبار نامه خویش به سلطان احمد شاه و چه در نطق مربوط به تاج‌گذاری نام‌برده، در هیچ کدام آن‌ها، تنها سنجیدی که از طرفین به میان نمی‌آید، وضع و موقعیت استعمار انگلیس در ایران می‌باشد، ولی در عوض هر دو توجه قاطعی نسبت به حل و «تصفیه گیلان» مذبذول می‌فرمایند.

اولترا  
اقترا ناسیو نالیسیم

میوسی مذکور از «تزلزل» کامل نفوذ انگلیس در شمال دم می‌زنند، در حالی که معتقدند که در جنوب این نفوذ فقط و تا اندازه ای، متزلزل شده است. چرا در شمال این منظور کن فیکن شده؟ غرض جناب ایشان از اعلان نابودی کامل نفوذ انگلیس در شمال چیست؟ این است که به میرزا بگویند که پس دیگر وجود نیروهای مسلح انقلابی در گیلان ضروری نیست. زیرا این نیروها برای قطع نفوذ انگلیس تشکیل شده بود و حال هم که این نفوذ از بین رفته، پس دیگر بهتر است انقلابیون خلع سلاح شوند و از این به بعد آفتاب بگیرند و خستگی سالهای مبارزه را در آورند.

بررسی مسخرگی های این قسمت را که انقلاب را به يك منطقه محدود می‌کند، به عهده خود خوانندگان می‌گذاریم.

اما نکته جالب این که تازه جناب سفیر می‌فرمایند بدیهی است که این تزلزل نفوذ معنوی هم به خاطر مبارزات خونین و مسلحانه مردم نبوده، نه، به هیچ وجه این طور نیست. مبدا ای انقلابیون ایران غره شوید. تازه همین امر نیز در اثر تغییر طریق سیاست شوروی و روش های سیاسی آن کشور در ایران که در قرار ۱۹۲۶ م تبلور شده، حاصل گردیده است. که البته در پایان این سطور حضرت سفیر شوروی با نهایت فروتنی است که می‌فرمایند: گمان دارند که بتوانند به کمک توده های حساس ملت ایران، این مابقی نفوذ را هم از بین ببرند.

روشن است همان طور که گفته شد، گنجاندن دو کلمه ملت ایران فقط در اثر فروتنی انقلابی و رعایت نزاکت های دیپلماتیک بوده است، وگرنه درحالی که چندین سال انقلاب ایران، تاکتیکی بی نتیجه و عبث باشد؛ در حالی که دیگر انقلاب برای ایران

---

۱ - از نطق جناب روتشتین هنگام تقدیم اعتبارنامه سفارت خویش به سلطان احمدشاه

مفيد نباشد ، پيشكنى ، مضر هم باشد ؛ و در حالى كه كليۀ تلاش هاى مسلحانه و خونين مردم ، نتوانسته باشد حتى دولت را به بعضى تغييرات مجبور كند ، و در عوض پستى يك قرارداد و رد و بدل كردن يك سفير از طرف دولت شوروى با دولت ايران سدالايته توانسته باشد ، به نفوذ منوى انگليسى ها ، در شمال خاتمه دهد و همين معنويت را در جنوب تيز لى كند ، بديهى است كه از اين به بعد هم نيازى به توده هاى ملت ايران نخواهد بود و خود شوروى بقيه كارها را هم روبراه خواهد كرد و سرانجام كشورى شسته رفته و عالى تحويل مردم ما خواهد داد .

مخروط مجدداً از نكش به زمين گذاشته شد ؛ به جاى اين كه ملت ايران با كمك شوروى كه مدعى اترناسيوناليسم است ، استعمار را در كشور خويش شربه كند ، شوروى مى خواهد فروتنانه به كمك ملت ايران امپرياليسم را از ايران براند .  
اين ديگر اولترا اترناسيوليسم است !

**شوروى طلايه دار**      و آن وقت پس از اين درفشانى هاست كه نامه مزبور بدين صورت  
**ضد انقلاب مى شود**      ادامه مى يابد :

اين نظريات مرا وادار كرد در رابطه شما با دولت مداخله نمايم .  
شما ملتى هستيد كه از روى مواد قرارداد ، ما مجبوريم دولت را از وجود انقلابيون و عمليات آن ها راحت كنيم . اجبار ما منحصر است به خارج كردن قواى انقلابى روس و آذربايجان از گيلان . از طرف ديگر بر طبق همان قرارداد ما مكلف نشده ايم كه در مقابل دولت از قواى انقلابى ايران حمايت كنيم . پس از آن كه عدم مداخله در كارهاى داخلى ايران را قبول كرديم ، طبعاً نبايد در مقابل دولت از هيچ يك از اهالى دفاع کرده . چنانچه من يك هم بگو نظرى را كه حق من است !  
انتخاب مى كردم ، حق داشتم كه خود را كنار كشيده ، اعلام كنم در رابطه دولت ايران و كوچك خان انقلابى هيچ گونه دخالتى ندارم . اين بود كه در ملاقات اولى من با سدها درويش ، او را از نظرياتم ، يعنى ضرر ادامه عمليات انقلابى در شمال آگاه ، و خواهش كردم كه شما را از اين نظريات مطلع سازد ، تا عملاً آن را مچرى داريد . بعداً پس از آن كه از سدها درويش شنيدم كه در ميان ما توافق نظر پيدا شده و شما حاضر يد كه سياست خود را با سياست من تطبيق دهيد ، زياده از حد مشغول شدم .

نهایت جالب است! مطالبی که تاکنون از نامۀ مسیو روتشتین آورده شد و تا اندازه‌ای که در شرایط موجود قابل بحث بود، مورد تفسیر واقع گردید، جمعاً نظریاتی، می‌باشند که ایشان را وادار کرده‌اند تا در رابطه کوچک خان انقلابی، یعنی نهضت انقلابی جنگل و با دولت ایران، یعنی دولت ارتجاعی-وابسته و ضد انقلابی ایران «مداخله» کنند. کدام «نظریات»؟ این که گویا جناب نام برده و حکومت شوروی «سادت ملت ایران» را، می‌خواهند؛ این که گویا «از برای آزادی و استقلال داخلی و خارجی» کشور ایران می‌کوشند؛ این که گویا «تنها امنیت می‌تواند ایران را از جنگ امپریالیست‌های خارجی ... خلاص کند»؛ این که گویا جهت «ترتیب» دادن «رابطه‌های حسنه در بین انقلاب و ضدانقلاب ایران، کوششی بلیغ مبذول داشته‌اند؛ این که گویا «اوضاع بین‌المللی» را «از زمان جنگ» بین الملل اول «به این طرف» نامساعد برای جنبش ضد استعماری خلق ما تحلیل کرده‌اند؛ این که گویا «عملیات انقلابی» را بی‌فایده و بلکه مضر، برای نهضت ملی مردم ایران بر آورد کرده‌اند؛ و این که گویا بیش از «چند ماهی» از «فاقت و سیمیت رژیم شوروی و رژیم ایران نگذشته، نتایج درخشانی جهت نفی امپریالیزم و حاکمیت مردم، بدون وجود خودملت، (و بدون این که ملت ملاحظه کنند) به دست آمده است، آری همه این‌ها جمعاً «نمایندۀ مختار شوروی» را وادار، کرده‌اند که بیایند و در «رابطه» نهضت مسلحانه «دولت» وابسته به استعمار ایران «مداخله» کنند.

خوب حالا ببینیم این «مداخله» چیست؟ مقصود از این «مداخله» کدام است؟ چه نتیجه‌ای می‌خواهند از این مداخله بگیرند؟ وظیفه شوروی در این «مداخله» چیست؟ این که خیال دولت را از وجود انقلابیون و عملیات آن‌ها راحت کنند.

اگر سوسیالیزم و اترناسیونالیزم کارگری این است، که بی‌چاره تزار و دستگاش به صورت ماددزاد سوسیالیست و اترناسیولیست بودند. و اگر حکومت پرولتری و سیاست طبقه کارگر این است، که می‌بایستی «مدال افتخار آن‌را قبل از هر کس بر پرچم امپراطوری بریتانیا منعاقب کرد. پس استعمار چیست؟ پس وظیفه استعمار ارتجاع کدام است؟

جنابان خود را «مجبور» می‌بینند که انقلاب را به نفع ضد انقلاب به نایبوی و انهدام بکشانند، و البته این عمل راهم بر مبنای «نظریاتی» که شامل «سادت ملت ایران» و «استقلال و آزادی داخلی و خارجی» این مملکت «می‌باشد» انجام می‌دهند. نیت که کاملاً خیر است! عمل راهم خدا خودش خیر خواهد کرد! که کرد!

البته مسیو «نمایندۀ مختار شوروی» با زندگی ریپاکارانه خویش، به فوریت کوشیده‌اند که مکارانه محیط این «اجبار» را طوری محدود کنند که هر چند هم نتوانند دم کلاغ را پنهان دارند، لا اقل بقیهٔ هیكلش را قایم نمایند. در حالی که با همهٔ تلاش‌هایی که به کار برده‌اند، مداخله



نه تنها دم کلاغ و نه تنها بدن کلاغ ، بلکه بانگ ناهنجار قارقار آن هم به صورت شومی همه جا را گرفته است.

**بازی با کلمات** حضرت مقصود خویش را که « نظریات تشکیلات حزبی ، اتحاد شوروی نیز با آن « موافق درآمده » است ، از « اجبار » دیپلماسی شوروی در « راحت کردن دولت ایران از انقلابیون و عملیات آن ها .... منحصر .... به خارج کردن قواء انقلابی روس و آذربایجان از گیلان » ، قلمداد فرموده اند . بدین معنی که شوروی کار دیگری نخواهد کرد ، جز این که قوای گویا کمکیش را از نهضت انقلابی ایران پس بگیرد .

اما چه ربطی است بین « راحت نمودن دولت ایران از انقلابیون و عملیات آن ها » با « خارج کردن قواء انقلابی روس و آذربایجان از گیلان » ؟ مگر « انقلابیون » ایران همان « قواء ... روس و آذربایجان » بودند که در گیلان استقرار داشتند ، که اگر این قواء از گیلان خارج شوند ، دولت عم خیالش از « انقلابیون و عملیات آن ها » راحت شود ؟ مگر آن موقع که این « قواء ... روس و آذربایجان » در گیلان نبودند ، دولت ایران از وجود « انقلابیون و عملیات آن ها » راحت بود ؟

پرچم دروغ بودن و ریاکارانه بودن این ادعا را که « اجبار شوروی منحصر است به خارج کردن قوایش از ایران » ، قبل از هر کس خود این نامه بلند کرده است . چگونه ؟ وقتی که جناب سفیر شوروی به هزار شیوه و گفتار پلیدانه تلاش می کنند که اصولا انقلاب را بالاتر از بی فایده ، مضر ، مضر برای ملت ایران ، مضر برای سعادت مردم ما و برای رسیدن خلق ایران به آزادی و استقلال معرفی کنند ، خود کافی است که همین نامه فریاد شهادت خود را بلند سازد که ای کارگران ، وای انقلابیون جهان و ایران ، آگاه باشید که شوروی غرضش تنها خروج قوای خودش از گیلان نبوده است ، بلکه قنای انقلاب ایران هدف آن را تشکیل می داده است . زیرا اگر مقصود شوروی تنها بیرون بردن نیروهای ارتشی و نظامی خودش از گیلان بود ، دیگر ضرورت نداشت که این عمل را تحت عنوان مداخله در رابطه انقلاب ایران با دولت ضد انقلابی ایران نام گذاری کند . زیرا چنین عملی در واقع به هیچ وجه مفهوم مداخله در رابطه طرفین نزاع را ندارد ، بلکه به عکس و درست به عکس ، مؤید عدم مداخله در این کشمکش می باشد . و حال آن که حضرت سفیر کبیر شوروی بیهوده کلمه « مداخله » را « در رابطه » انقلاب و ضد انقلاب ایران نچکانده اند . مقصود ایشان از این کلمه نیز بیشتر روی آن قسمت از نامه است که می گوید : حکومت شوروی و نماینده مختارش « مجبوره » اند که « دولت ارتجاعی

وابسته ایران در از وجود انقلابیون و عملیات آن‌ها راحت کند.

حقیقت کجاست؟ آن‌جا که می‌بوی روتشتین اجبار شوروی را در راحت کردن دولت ایران از انقلابیون و عملیات آن‌ها، منحصر به خارج کردن قواء شوروی از گیلان اعلام می‌دارند، یا آن‌جا که «آناش» نظامی شوروی، به همراه قوای مرکزی، هم چون مستشاران نظامی حرکت می‌کنند و ضمناً از هیچ‌گونه مساعدتی بابت انقلاب و مخالفتی با انقلاب خودداری نمی‌فرمایند؟

بهتر است در این باره به یادداشت‌های «کلن سالار نظام (سرلشکر کوبال متوفی) ...» که در آن‌زمان آجودان سردار سپه بود، مراجعه کنیم:

جمعه ۲۱ میزان - ساعت ده حضرت اشرف از امامزاده هاشم به دوشنبه بازار، تشریف فرما شدند. میر پنج محمودخان و کلانتر اف «آناش» نظامی سفارت شوروی همراه بودند. گزارش خود را مبدلاً نه عرض رساندم. میر پنج و کلانتر اف مأمور شدند به رشت بروند و خالو (قربان) را وادار به تأمل کنند، تا اردو به شهر داخل شود. (می‌دانیم که خالو قربان در این هنگام کمیسر جنگ دولت موقت انقلابی بود. اکنون بهتر معلوم می‌شود که چرا کمیسری جنگ را از دست میرزا کوچک خارج کردند. توضیح ما.) مأمورین دو بند از نظر به همراهی قونسول شوروی مراجعت کردند.<sup>۱</sup>

قضات ابراهیم فخرائی نویسنده «سردار جنگل» شنیدنی است:

... وجود «آناش» نظامی شوروی در بین قزاقان دولتی و هم‌کاری‌های صمیمانه‌اش با قواء دولت، هرگونه شبهه‌ای را که تا این‌زمان وجود داشت برطرف ساخت و سیاست جدید شوروی را از روی ژستی که در خاموش ساختن انقلاب... «جنگل» گرفته بودند، نشان می‌داد.<sup>۲</sup> این اصل که هدف شوروی از تمام این اقدامات «منحصرأ» مربوط به نابودی و فناء انقلاب جنگل بوده است، به‌خوبی فهمیده نخواهد شد، مگر این‌که قرارداد خائنانه ۱۹۲۱ مورد بررسی انقلابی قرار گیرد. و چون ما این قرارداد را بنده قدری ارزیابی خواهیم کرد

۱- سردار جنگل ص ۳۷۲

۲- سردار جنگل ص ۳۷۳

این است که فعلاً از طرح آن درمی‌گذریم.

چنان‌که بازم نشان خواهیم داد ، جای هیچ‌گونه انکار نیست ، وقتی که جناب روتشتین می‌نویسند « از روی مواد قرارداد مجبوریم دولت را از وجود انقلابیون و عملیات آن‌ها راحت کنیم ، همه حرف‌ها را زده‌اند و فقط برای مخدوش کردن آن است که ادامه می‌دهند و اجبار ما منحصر است به خارج کردن قواء انقلابی روس و آذربایجان از گیلان ، زیرا در تمام قرارداد ۲۶ ماده‌ای مورد استناد جناب مزبور ، هیچ ماده ، تبصره ، بند ، و فسخی نیست که اصولاً صحیحی و یا حکایتی دربارهٔ و خارج کردن قواء انقلابی روس و آذربایجان از گیلان ، بکند . ولی دربارهٔ شقه کردن انقلاب هست . بررسی خواهیم کرد .

**برهان قاطع !** ولی مسخرگی را بنگر ! مسیو روتشتین می‌نویسند ، علاوه بر این‌که از یک طرف و از روی قرارداد ، ما مجبوریم دولت را از وجود انقلابیون و عملیات آن‌ها راحت کنیم . . . از طرف دیگر بر طبق همان قرارداد ما مکلف نشده‌ایم که در مقابل دولت از قواء انقلابی ایران حمایت کنیم .

اصلاً ای خواننده ، هر که هستی ، به هر چه اعتقاد داری ، و به هر چه که برایت عزیز و محبوب است ترا قسم می‌دهم قدری تأمل کن که مفهوم این حرف‌ها چیست ؟ روتشتین خان چه می‌خواهند بفرمایند ؟ چه چیز را در چگونه می‌خواهند توجیه کنند ؟ اصلاً این یارو چی می‌گه ؟ خوب معلوم است قراردادی که برای راحت کردن یکی از طرفین قرارداد از دشمنانش تنظیم می‌شود ، ضمناً در آن ، یکی از متعهدین را « مکلف » نمی‌کنند که از قوای خصم متعهد دیگر نیز حمایت کند . تا به حال کدام قراردادی این جور می‌بسته شده است که این یکی باشد ؟ حضرت سفیر ، جناب « نمایندهٔ مختار شوروی » ، مسیوئی که خود را پرورش یافتهٔ فرهنگ‌مار کیسپ-لینینسم می‌دانید ، می‌دانید چه می‌نویسید ؟ می‌نویسید : « بر طبق قرارداد های که ما با دولت ضدملی و وابستهٔ ایران جهت « راحت » کردن دولت مزبور از وجود انقلابیون و عملیات آن‌ها ، بسته‌ایم ، ضمناً « مکلف نشده‌ایم که در مقابل » همین رژیم که طرف مقابل قرارداد ماست ، از قوای انقلابی ایران ، که هدفش واژگون کردن همین دولت و همین رژیم منحل و وابسته به استعمار است ، « حمایت کنیم » ، ولذا به همین دلیل است که به جای « حمایت » کردن از « انقلابیون و عملیات آن‌ها » در راه نابودی و فتنای آن‌ها می‌کوشیم .

گویا می‌بایستی در این باره ماده‌ای نیز به مواد دیگر اضافه می‌شد و دولت خائن ایران نیز زیر آن‌ها امضاء می‌کرد که حکومت شوروی « مکلف » است علیه رژیم ایران از « انقلابیون » ایران حمایت کند ، تا انقلابیون بتوانند آسان‌تر رژیم ضدانقلابی را منهدم سازند .

ای پاره گوئی ، تو وابسته به کدام طبقه‌ای ؟!

زیر ورور کردن این مزخرفات رباکارانه و تشکین و بی سروته را به اندیشه و افکار خوانندگان می‌سپاریم فقط از دولت گویا کارگری شوروی سؤال می‌کنیم که مگر برای کمک رساندن به جیبه آزادی بخش ویتنام جنوبی ، با دولت سایکون قرارداد می‌بندد به اعضا رسانیده‌اند ؟

**کلمات و جان‌هایشان** و عجیب این جاست که مسیو روتشتین در حالی احترامات فائده خویش را برای قرارداد خائنانه دولتی شوروی و ایران تکرار می‌کنند که در همان حال پاره‌ای از مسواد آن را مستقیماً ، رسماً ، کتباً ، و شفاهاً نمی‌فرمایند :

فصل چهارم عهدنامه کذا و کذا ۱۹۲۱ بیان می‌دارد :

باعتدای این که هر یک از ملل حق دارد مقدرات سیاسی خود را بداند مانع و آزادانه حل نماید ، هر یک از طرفین معتمدین متعهدین ، از مداخله در امور داخلی طرف مقابل صرف نظر کرده و جهلاً خودداری خواهد نمود. نترس آنگز است ؟ در حالی که حضرت روتشتین گویا به این دلیل که طبق مفاد قرارداد داد منقده بادولت ایران ، دولت شوروی متعهد نشده است که از قوای انقلابی در برابر ضد انقلاب حمایت کند ، این است که بدون تردید و با سماجت تمام از هر گونه کمکی به انقلاب ایران سرپیچی می‌فرمایند ، اما در عوض با این که مطابق قرارداد مزبور سریباً متعهد شده است که از هر گونه مداخله در امور داخلی ، ایران جداً خودداری کنند ، مع هذا کتباً برای انقلاب ایران می‌نویسند ؛ از آن جا که «من سعی کرده و می‌کنم که ترتیبی در رابطه شما بادولت ایران بدهم ، این است که «این نظریات مرا وادار کرد در رابطه شما با دولت مداخله نمایم .»

شکفت نیست که دولت ایران ضمن در دست داشتن امضاء عدم مداخله شوروی در امور داخلی ایران ، معذالک نه تنها هیچ گونه اعتراضی نسبت به این گونه مداخلات «نمایند» مختاره آن دولت در امور ایران ، به دولت مزبور تسلیم نمی‌کند ، بلکه از آن حسن استقبال نیز بعمل می‌آورد . آخر این مداخلات در جهت منجمد کردن آتش انقلاب ایران توسط حکومت شوروی سیر می‌کرده است .

۱- وزارت امور خارجه . مجموعه قراردادها . شماره ۲ تهران ۱۳۳۸ ص ۸۵

## بالا تراز حق

مسئور روشنی پس از این که از تمهیدات دولت شوروی در عدم حمایت از اهالی و قواء انقلابی در برابر دولت یاد می کنند ، آن

گاه می نویسند :

چنان چه من یکم جو نظری را که حق من است اتخاذ می کردم ، حق داشتم که خود را کنار کشیده اعلام کنم در رابطه دولت ایران و کوچک خان انقلابی هیچ گونه دخالتی ندارم .

و بدین ترتیب منت حمایت های انقلابی فون الذکر و بعد الذکر را به گردن جنکلی می گذارند .

جناب مزبور نامه خود را چنان می نویسند که گوئی همه این تخلفات از قراردادها را فقط به خاطر گوهرا اثر ناسیونالیستی حکومت شوروی انجام داده اند . گوئی می خواهند بگویند که قاجاری این نمایع نجات بخش سادقانه راه انقلاب ایران می کنند . و گوئی اگر دولت ایران از این مکاتبات و دخالت ها آگاه شود ، آنگاه عهدنامه مودت را پاره خواهد کرد و به شدت وارد عملیات خصمانه علیه دولت شوروی می شود . و لذا بدین ترتیب می خواهند منت جبران ناپذیری بر سر انقلاب ایران بگذارند ، از این که سیاست شوروی در چنین دخمه و حشمتاکی ضمن این همه فداکاری و از خود گذشتگی و ضمن زیر پا گذاشتن عهدنامه مودت ، خویش را دولت ارتجاعی وابسته ایران ، بلهزم به کمک انقلاب شتافته است .

ای شوروی خائن !

درواقع رژیم شوروی با دخالت خویش در امور داخلی ایران - هر چند هم که منافع لغات خشک قراردادش با دولت ایران بود ، است - نه به ضرر دولت ضد انقلابی ، بلکه به زیان خلق ایران عمل می کرده است . به همین مناسبت نیز این گونه مداخلات از نقطه نظر منافع پلید حاکم بر ایران ، نه تنها غیر مجاز و منافی عهدنامه مودت نبود ، بلکه در همه جا با چراغ سبز نیز استقبال می شد . زیرا ریلی که قطار مداخلات شوروی بر روی آن حرکت می کرد ، ریلی ضد انقلابی و خیانت بار نسبت به مصالح انقلابی ملت ما محبوب می شد . ریلی که در آن شوروی پیوسته نهست راه ختم عملیات انقلابی و ادار مر کرد و با حیل و تزویر و دوست نمائی و غیره ، جنکلی را مجبور می ساخت که این سیاست ضد انقلابی و خائنانانه را عملاً مجری دارد .

حسرت و نمانده مختار شوروی ، نمی توانند شادمانی خود را از این که توانسته اند با فسون و وسوسه ، و با درآمدن به لباس یک

شعف شوم

«رفیق»، نهضت را گول بزنند و باعث عدول آن از مسیر اصلی بشوند. ابرار نکنند. این است که می‌نویسند :

بعداً ، پس از آن که از سعادت درویش شنیدم که در میان ما توافق نظر پیدا شده و شما حاضرید که سیاست خود را با سیاست من تطبیق دهید ،  
زیاده از حد مشغوف شدم .

ولی درحقیقت نهضت جنگل حاضر به قبول درست سیاست شوروی نشده بود و برای خویش تاکتیک جدیدی را انتخاب کرده بود. تاکتیکی که درخلال آن ، نهضت ضمن قطع تهاجمات انقلابی ، بقای انقلاب را با استقرار آن در مناطقی که در تحت تصرف بود پیشنهاد می‌کرد. (که دراین باره قبلاً مطالبی گفته شد.)

اما این پیشنهادات و این تاکتیک جدید جنگل، به هیچ وجه با سیاست  
گورستانی بریتانیا و دولت ارتجاعی-وابسته ایران مطابقت نداشت.  
و از آن جا هم که وحدت نظر و وحدت عمل شوروی نیز به خاطر  
منافع تنگ نظرانه و حقیرانه اش ، با سیاست انگلیس و ارتجاع  
ایران برقرار شده بوده، نه با سیاست انقلابی مردم ایران ، این است که جناب سفیر نیز تنها  
برای تسلیم و نابودی بی‌قید و شرط انقلاب ما درتکاپو بودند. و به همین دلیل پس از جملات  
فوق ، مسیو روتشتین نامه خویش را این‌طور ادامه می‌دهند:

شوروی پیشنهاد  
خلع سلاح انقلاب را  
مصرح می‌کند!

من گمان می‌کردم که پس از خروج قواء بیگانه و صدور تأمین نامه  
برای شما به وسیله من ، شما با خلع سلاح شده و با به نقطه ای خودتان  
را کنار می‌کشید و منتظر موقعیتی می‌شوید که شاید ملت ایران شما را به  
باری بملید . ولی شما این‌طور تکرار کردید و از برای کنار کشیدن و ترک  
عملیات شرح مبسوطی به دولت ایران و به من پیشنهاد کردید . مثل این بود  
که فقط به همین شرایط حاضرید به وعده‌تان وفا کنید و سیاست خود را با  
سیاست من تطبیق نمائید و از دخالت اجنبی که بر ضد استقلال مملکت  
است ، جلوگیری نمائید . این پوزسیون با نظر من مخالف است .  
زیرا مانند این است که شما در صورت عدم قبول این شرایط ،  
حاضرید با انگلیس ها در عملیاتی که بر ضد استقلال و آزادی  
مملکت مرتکب می‌شوید، کمک کنید.

## تحریرك مواضع ضعف فردی اشخاص برای خیانت به انقلاب

جناب نماینده مختار شوروی پس از این که اصولاً انقلاب را بی ثمر و بلکه مضر اعلام می دارند ، و پس از این که با اعلام چنین فتوایی که تنها وجود قوای بیگانه باعث از دست رفتن آزادی و استقلال داخلی و خارجی این مملکت می شود ، و پس از بیان این که اصولاً انقلاب هم نمی تواند خلاف جریان و اوضاع بین المللی ، سدی بسازد ، و بدین وسایل دل انقلاب را خالی می کنند ، آن گاه هم چون همه سیاست های ضد انقلابی از در وعده و وعید در می آیند . چگونه وعده و وعیدی ؟ وعده و وعید در باره تأمین جان رهبر و احیاناً رهبری انقلاب ، با این شرط که آن ها انقلاب را تعطیل و جنبش خلق را رها کنند .

حضرت مذکور این بار می خواهند از خصائص و ضعف های فردی ، همان خصائصی که هر سول آدمی در عین حال برای بودتش در مقابل شدنش ، و برای زندگی در مقابل مرگ در تکیا پوست ، استفاده کنند و نهضت را متلاشی و تسلیم نمایند .

حساب ضمن ترسیم تابلوی تاریک و مخوفی از آینده ، که در بستر آن همه چیز به فنا و نیستی محکوم است ، رهبر و پاره بری را از مبارزه مأیوس و در همان آن با باز گذاشتن در پیچ های جهت زندگانی و حیاتی انفرادی ، آنان را به اقتداء شبهه ناپذیر به « نظریات » و فتاوی خویش جلب می فرمایند .  
ای بی شرفی هرمن !

## دو راه ، و هر دو ضد انقلابی

حسیو اصول « نظریات » خویش را که با « سیاست دولت شوروی » منطبق شده است ، بر روی دو پایه زیر استوار می فرمایند :

۱- « خلع سلاح » انقلاب .

۲- کنار کشیدن انقلاب و به نقطه ای ، در جنگل .

## راه اول

قسمت اول ، یعنی « خلع سلاح » ، که مفهومی جز تسلیم نهایی انقلاب به ضد انقلاب را در بر ندارد . زیرا وقتی که انقلاب خلع سلاح شد ، دیگر قدرتی نخواهد داشت تا حتی اگر موافقت نامه ای هم با ضد انقلاب بسته باشد اجرا کند . و بدیهی است که ضد انقلاب با یکی دو بهانه که پیوسته چفتن سیاست بازان ایران مالا مال می باشد ، می تواند همه قرار و مدارها را نیز زیر پا بگذارد و در فرد

انقلابیون را به حساب احتمالات آینده ، به گونه های مختلف نابود کند .

این است یکی از پیشنهادات شوروی برای « سعادت ملت ایران » : خلع سلاح

انقلاب !

دو مرتبه این پیشنهاد انقلاب برانداز ، دیپلماسی شوروی به هم کاری دیپلماسی بریتانیا کلی خوش رنگ نیز برای خواستگاری اضافه می کند : « صدور تأمین نامه برای شما (شخص میرزا کوچک) به وسیله من ( شخص مسیو روتشتین ) » . یعنی در صورتی که انقلاب با تسلیم شدن به دیپلماسی ضد انقلابی شوروی ( که همانا دیپلماسی بریتانیا نیز بود ) ، خلع سلاح شود و تسلیم ضد انقلاب گردد ، در عوض جناب سفیر شوروی مسیو روتشتین نیز به پاس این اطاعت ، شخصاً حاضرند تأمین نامه ای برای شخص میرزا سادر فرمایند تا ایشان را از گردن حوادث مصون دارد ؛ دعای بی وقتی !

این همان ریای کبره بسته ای است که شیطان توانست به وسیله آن « آدم » را بفریبد و

لذا در جلد « حواء » او را گول زد!

بریتانیا نیز با صدور هر گونه تأمین نامه ای توسط ایادی داخیش توانسته بود انقلاب را

به خلع سلاح بکشد ، این بار در جلد شوروی گویا اتر ناسیونالیستی وارد گود شد .

نتایج اقتصاد به تقسیم نامه  
می دانیم که تا آن وقت تضمین نامه های زیادی برای انقلابیون جنگل فرستاده شده بود که شهید دکتر حشمت نیز فریب یکی از آن ها را خورد و با قوای تحت فرماندیشی تسلیم و خلع سلاح

شد و در نتیجه خیلی زود به نتایج حاصل از این تسلیم و به نتایج وفاداری امضاء کننده تأمین نامه رسید ؛ در میان چشمان اشک ریز و دست های بسته مردم رشت ، مردی که برای نجات زندگی خود ، از دشمنانش قرآن مهر شده دریافت کرده بود ، خلق آویز شد و زندگیش ، و انقلاب را از دست داد . آن سیمای مهربان و ساده دل ، به امضاء تأمین دهنده دقت کافی نکرده بود . امضاء از عزرائیل بود .

وقتی که دکتر حشمت تسلیم شد ، و پیش از آن که بدار آویخته شود ، میرزا کوچک

این آیه از قرآن را که پیوسته مسلمین پس از مرگ افراد به زبان می آورند ، زمزمه کرد :  
انالله وانا علیه الراجعون . و اکنون جناب سفیر شوروی نیز می خواهد با کشانیدن میرزا به همان راهی که دکتر حشمت خوش باور رفت ، باری دیگر آیه مزبور را از دهان انقلابی دیگر جاری سازند . ولی بدبختانه با تسلیم و خلع سلاح میرزا ، انقلابی دیگری را ملت ایران در آستین نداشت که حتی همین آیه را نیز برای « سردار جنگل » بخواند .



تضمین نامه: در  
روشتین به چه درد  
می خورد؟

البته بین تضمین نامه‌ای که برای میرزا ارسال می‌شد، با سایرین تفاوتی آشکار برقرار بود. بدین معنی که این بار جناب سفیر شوروی شخصاً و با دست مبارک تأمین نامه را برای میرزا مهر و امضاء می‌فرمودند. شاید عمده‌ای تصور کنند که خود این تفاوت امضاء يك اختلاف کبیتی است، تا آن جا که نتایج حاصل از آن نیز کیفیاً با نتایج حاصل از قبلی‌ها فرق دارد، به طوری که اگر هم کاملاً به نفع انقلاب نبوده باشد، لااقل حیات شخص میرزا را مطمئناً تأمین خواهد کرد.

و حال آن که جوهر این امضاء از پیشی‌ها آبکی‌تر و نامطمئن‌تر، و بسیار هم آبکی‌تر و نامطمئن‌تر بود زیرا: برای دیگران دولت ایران خودش، زمین داده بود و معضلاً به امضاء خود احترامی نگذاشته بود، تا آن جا که دارندهٔ نامه، به دار آویخته بود. ولی این دفعه جناب سفیر يك کشور اجنبی که قانوناً حق هر گونه مداخله‌ای را در امور داخلی کشور از خود سلب کرده بود، چنین تضمین نامه‌ای را ارسال داشته بود. بدیهی است از آن جا که دولت ایران به هیچ وجه در این باب ضمانتی نسپرده بود، لذا با سر بلندی بیشتری می‌توانست آن را به زیر سندلی خود بگذارد و بر روی آن بنشیند. حتی میرزا و سایر تأمین نامه‌داران را به اتهام ارتباط با بیگانگان، مطابق قانون اساسی به زیر گویوتین به فرستد.

حقیقت این است که بیان‌سردور تأمین نامه نیز از چشمهٔ ریاضکاری‌های ضد انقلابی شوروی آب می‌خورد. و مقصود از آن قبل از هر چیز خلق سلاح انقلاب از زاویه بهره‌برداری از مواضع ضعف آدمی بوده است.

## راه دوم

و اما قسمت دوم، یعنی «کنار کشیدن» میرزا از انقلاب و به  
«نقطه‌ای»، مجهول رفتن. و با درست‌تر گفته شود «کنار کشیدن»

خود انقلاب و منتظر موقمی شدن که شاید ملت ایران روزی دوباره نهضت را به باری خود  
بطلاید.

ممکن است تصور شود که این پیشنهاد در آخرین تحلیل با پیشنهاد خود میرزا مبنی بر عدم استقلال‌های نظامی بامر مرکز، ضمن استقرار در گیلان و ضمن قبول منافع بیگانگان در ایران، مطابقت دارد. بدین معنی که شوروی نیز می‌خواسته است انقلاب باقی بماند، منتها در حالت جنگی با ضد انقلاب نباشد. یعنی حالت بر خورد و تهاجمی خود را کنار بگذارد. در سورتی که به‌تدریج این برداشتی از پیشنهاد مسیو دوشتین، برداشتی است که نه بر واقعیت، بلکه بر رؤیا و توجیه مستقر است. چرا؟ قدری بررسی کنیم

## دو پیشنهاد از ریشه

### متفاوت

به طوری که می‌دانیم مقصود میرزا از طرح پیشنهادات خویش قبل از هر چیز حفظ انقلاب ایران، سامان دادن و حل اساسی تشادها و اغتشاشات درونی آن از یک طرف، و ایجاد قابلیت تحرک آن با وحدت نظر و وحدت عمل از طرفی دیگر بوده است. و آنچه در این مسانور سیاسی جالب، ریاکارانه چپانیده نشده بود، حفظ جان شخص میرزا به بهای رها کردن انقلاب و تهیة آلاب و الواف برای خود وی بود.

میرزا برای انجام منظور انقلابی خود منطقه قابل اتکائی هم چون گیلان را به عنوان بستری که انقلاب بتواند در آن رشد کند، زاد و ولد نماید، و خود را از کولاک نابودکننده اختلافات داخلی خلاصی بخشد، طلب می‌کرد. میرزا می‌خواست که این منطقه مستقیماً در تحت نظارت و حاکمیت انقلاب اداره شود، به طوری که انقلاب بتواند رسماً با در دست داشتن مالیات‌ها و درآمدهای محلی، حقوق کارمندان لشکری و کشوری تحت اختیار خود را پرراند و نسبت به آزادی و سر نوشت این منطقه تصمیم بگیرد.

بدهی است که با اجرای چنین طرحی، نبض منطقه مزبور مطلقاً در دست انقلاب می‌افتاد و انقلاب می‌توانست حتی با ساختمان اجتماعی جدیدی که جبراً به وجود می‌آورد و یا نشان دادن سرعت ترقی و رشد عمومی مردم که جبراً به خاطر خلاصی آنها از جنگ استعمار، ارتجاع با قاطعیت میسر بود، زمین را برای گسترش آتش انقلاب و تهییج مردم سایر مناطق، برای مبارزه با استعمار و رژیم بومی و وابسته به آن مهیا سازد.

به اضافه طرح پیشنهادی جنگل طوری تنظیم شده بود که در همه حال دست انقلاب برای آغاز عملیات تطلعی باز بود. زیرا در این طرح وظائفی برای دولت تعیین شده بود که جبراً از عهده دولتی خائن و ارتجاعی، وابسته خارج بود. و به همین مناسبت انقلاب در هر لحظه که موقعیت را مناسب می‌یافت می‌توانست به بهانه عدم اجرای وظائفی که دولت مرکزی مسئول انجام آن بوده است، عملیات انقلابی و جنگی خود را مستقیماً آغاز کند.

طرح میرزا در آخرین تحلیل طرح قوام نیامده‌ای بود که بعد ها در هندوچین اجرا شد و دو ویتنام، یکی شمالی و دیگری جنوبی را به وجود آورد.

و حال آن که نظر جناب نماینده مختار شوروی که با نظر دولت شوروی نیز منطبق بود، نه تنها قرار داشتن منطقه گیلان در دست انقلابیون نبود، بلکه جداً خواستار تخلیه گیلان از نیروهای انقلاب و کنار کشیدن انقلاب و به نقطه‌ای، نامطمئن و شکست‌آفرین بود. مسیو دو تئتین می‌نویسند میرزای بایستی انقلاب را و به نقطه‌ای کنار بکشد. کدام نقطه؟ پاسخ این سؤال را نیز حضرتشان در قسمت دیگری از نامه خویش بدین صورت داده‌اند:

... شما قواء خود را به جنگل عقب ببرید... قواء شما باید يك عدد معين باشد که از طرف آن‌ها برای دولت و یا حکومت خطری متصور نباشد، وليکن آن عدد باید برای محافظت شما کافی باشد....

روشن است که پیشنهاد حضرت روتشتين به عکس پیشنهاد ميرزا که هدف آن تثبيت شدن انقلاب در سراسر گيلان بود، خارج کردن منطقه گيلان از دست انقلاب می باشد. و در عوض حدس اکثر برای انقلاب فقط لفظ کشتی دار و نامشخص «جنگل» را آب و تاب می دهند که انقلاب را به تله ای، در آن بکشاند. بی شبهه مقصود از جنگل هم نمی توانسته است سراسر جنگل های شمال بوده باشد. زير در این صورت باز تقریباً همان گيلان می شود. بلکه جبراً منظور منطقه ای از این جنگل پهناور خواهد بود که خود نا مشخص بودن آن - ضمن توجه به کيفیتی که شوروی نشان می داد - مؤيد این است که احیاناً گوشه غير تاکتیکی و پرتی مورد نظر بوده است که فعلاً نخواستند سر و وضع آن را مشخص کنند. و این امر خصوصاً از آن جهت تأييد می شود که اصولاً در مقابل پیشنهاد ميرزا که تعداد موجود قوای انقلاب را به عنوان ارتش انقلاب یعنی آن تعداد نیروی که نباید از زياد یا بند - تعيين می کند، مسيو روتشتين با زهم کلمات کشتی دار و نامعلوم و يك عدد معين، که معلوم نیست چه مقدار خواهد بود را قرار می دهند. و باز هم آن « عدد معين » را بدین صورت غير عملی ردیلا نه مهار می کنند که می نویسند: تعداد آن از يك سو می بايستی آن قدر ناچيز و قابل باشد که از طرف آن‌ها برای دولت و یا حکومت خطری متصور نباشد، و از سویی ديگر « آن عدد باید » در مقابل دولت و یا حکومت دارای آن چنان ضرات و امکاناتی باشد که جدی برای محافظت شما (ميرزا) کافی باشد.»

بدیهی است جناب ایشان کلمه « متصور » را بیهوده به کار نبرده اند. و طبعاً معنی آن نه تنها کشیدن آن سخن انقلاب، بلکه همچنین بریدن نتیجه انقلاب بوده است. زیرا انقلابی که فقط از آن عده قوای خود دار باشد که حتی از طرف آن‌ها خطری برای ضد انقلاب «متصور» نباشد، این ديگر چه انقلابی خواهد بود؟ این همان شیر بی بال و دم اشکم خواهد شد. رستم در حمام.

اولاً تضاد عمده پیشنهاد ميرزا با مسيو روتشتين در این است که نظریات ميرزا سریع، روشن، وقایع است، در صورتی که پیشنهادات جناب مزبور مبهم، کشتی دار، نامعلوم و نا مشخص می باشد.

ثانیاً ميرزا نظریات خود را برای بقاء انقلاب، نه حیات شخص خود تنظیم کرده بود، در حالی که حداکثر جنبه مثبت حرف های مسيو روتشتين - تازه اگر بخواهیم خیلی خوش بینانه و ساده لوحانه باور کنیم - در این است که جان شخص ميرزا کوچک را نجات دهد، نه انقلاب را.

ثالثاً میرزا که به تجاوزات بعدی ضد انقلاب، حتی پس از هر گونه قرارداد مداری هم که گذاشته شود، مطمئن بود، می‌خواست انقلاب را به آن مقدار قوا و در آن چنان مواضعی محفوظ دارد که قابلیت آن را داشته باشد تا در مقابل گاز گیری‌های ضد انقلاب دندان آن را بشکند. در صورتی که نظر جناب نماینده مختار شوروی این بود که قوای انقلاب از میزان فعلی هم که به زعم خود حضرت « نتوانسته حتی دولت را به بعضی تغییرات مجبور نماید، کم تر شود، تا آن‌جا که از آن برای ضد انقلاب هیچ گونه خطری نیز «متصور» نباشد.

رایعاً طرح جناب سفیر در باره کیفیت و کمیت قوای انقلاب، طرحی غیر عملی بود. زیرا از یک طرف از آن‌ها قابلیت تصور و احتمال هر گونه خطری را حذف می‌کرد و از طرف دیگر به آن‌ها امکان هر گونه « دفاع، در مقابل حریف را می‌بخشید. و این مانعاً الجمع خواهد بود. زیرا طبعاً قوایی که موجودیت میرزا را تهدید می‌کرد، لااقل قوای رژیم منحط ایران بود. و اگر قوای میرزا دارای آن نیرو و امکانات مثبتی بوده باشد که بتواند هر گونه تهاجمی را که از طرف قوای مرکزی صورت می‌گیرد قاطعانه دفع کند، آن‌گاه طبعاً این قوا آن چنان قوایی هم خواهند بود که برای نیروهای مرکزی و حاکمیت رژیم منحوس وابسته به استمرار، خطرناک و بسیار هم خطرناک باشند. و در نتیجه نه تنها این قوا نمی‌توانند آن چنان قوایی باشند که از آن‌ها برای « دولت و با حکومت خطری متصور نباشد، بلکه بعکس، آن چنان قوایی خواهند بود که با زهم همچنان خواب راحت را از بریشانیا و نوکران بومیش دریغ خواهند داشت. و متقابلاً اگر این قوا جداً در آن حد ضعیف و حقارت باشند که هر گونه تصور خطری از طرف آن‌ها برای دستگاه ابلهانه به نظر آید، طبعاً چنین قوایی در برابر یک یورش کوچک و ساده دولت و یا حکومت متلاشی و منهدم می‌شود و میرزا نیز در خلال آن به شهادت خواهد رسید. این پیچیدگی‌ها و کش قوس‌های دیپلماتیک، در واقع خود نیز گواهان عادل و زبان داری هستند که در محکوم کردن شوروی به خیانت نسبت به انقلاب ایران، می‌توانند در دادگاه تاریخ حتی بر حرفی‌هایی نیز بکنند.

اما چون بنام به شکلی کلی تر و اساسی تر به این قسمت از نامه میو روتشتین - قسمتی که جمعاً پیشنهادات شوروی را برای انقلاب ایران دزبر دارد - خواهیم رسید، لذا در این جاییش از این بحثی نمی‌کنیم و بررسی جامع تر آن را به همان‌جا محول می‌نمایم.

دو راه و یک هدف  
«خلع سلاح، انقلاب و چه دکنار کشیدن انقلاب به نقطه‌ای در جنگل»  
هر دو به یک میدان ختم می‌شود؛ میدان تیر. میدانی که ضد انقلاب گروه تیر خود را در حال

قراول نگاه داشته است. سلاح در انتظار گوسفند است.

## ردالت

ضمناً مسیور و تفتین ترسیده اند که مبادا از سلف خود جناب مدیوانی عقب بمانند ، این است که در حال وارد شدن از در بابا کارانه دوستی و در حال ادای آن کلمات و جملات فریب کارانه اکلیل زده ، مهذا از توهین و اهانت نیز دریغ نمی فرمایند و پس از پیشنهادات مزبور اضافه می کنند که : « و منتظر موقمی می شوید که شاید ملت ایران شمارا به یاری بطلبد »

به چه معنی ؟ بدین معنی که ای میرزا ، ای « سر دسته ملیون ایران » ، وای کسی که هم اکنون نیز دارای « پوزسیون » با ارزشی هستی ، بدان که فعلاً ملت ایران به تو احتیاجی ندارد ، سهل است ، وجود تو محل آسایش ، سعادت ، و امنیت اجتماعی آن نیز شده است. پس بهترین کار برای تو این است که دکان انقلاب را تخته کنی و یکوشه ای یخزی و منتظر بمانی که « شاید » ملت ایران روزی به دنبال فروشنده انقلاب به سراغ تو بیاید و آن گاه تو هم مفازه انقلاب را بکشائی و کالای جنبش را در آن بفروش برسانی .

این توهین بسیار مؤذنه ای است ! ترا کسی است که فقط از آن زندانیان داستان می خواهم زنده بمانم ، می تواند سر بزنده که وقتی که آن محکوم بی گناه را برای کشتن به اطاق گاز هدایت می کرد ، ماتری زندانی و محکوم بی تقصیر را به دور بدن وی پیچید تا مبادا در راه رو سرما بخورد .

چه انسانیت یزدگوارانه ای !

معنی این توهین استرلیزه شده این است که دیگر ملت ایران به « میرزای جنگلی و انقلاب جنگل نیازی ندارد . و از این بالاتر : حرکات میرزا و انقلاب نه در جهت پیش برد مقاصد ملی ایران ، بلکه در جهت خلاف مصالح مردم و هم سو با منافع ضد انقلاب است . و این همان مفهوم جمله ای است که جناب مدیوانی خیلی پوست کنده و درک تحت این کلمات که میرزا به راه ضد انقلاب گام گذاشته است ، که دزد و فاسد است ، که اعمالش از حرکات دشمن برای ملت ایران زیان بخش تر است ، و غیره ، ارائه دادند . این همان سخنان جناب مدیوانی است ، منتها در لفافه ای تمیز و شسته رفته .

آخر چرا دیگر ملت ایران نیازی به انقلاب نداشت ؟ چرا عملیات انقلابی را نمی پسندید ؟ چه کسی این راز را برای مسیور و تفتین فاش کرد ؟

انقلاب است یا  
دنبک انتریها

آیا انقلاب به هدف‌های خود رسیده بود که دیگر ادامه آن گونه حرکات انقلابی ضرورت نداشت؟ مسیو که خود می‌فرماید: نه! و این ندرام آن قدر غلیظ می‌کنند که رسماً می‌گویند انقلاب توانسته است دولت را حتی «به بعضی» تغییرات نیز مجبور کند. پس آخر چه موقمی بهتر از آن زمان، انقلاب و ادامه آن می‌توانسته است به ملت ایران و به آزادی و استقلالش خدمت کند؟ آخر چه پیش آمده بود که انقلابیون می‌بایستی خلع سلاح شوند و رهبران آن حذب اکثر خود را به نقطه‌ای در جنگل کنار بکشند و منتظر بمانند تا شاید، ملت ایران که امروز دیگر به هیچ وجه نیازمند وی نیست، فردا دوباره احتمالاً محتاج او شود و به کمکش بطلبد؟ مگر پیش‌قراول آفتابه است که هر وقت کسی سر لگن رفت همراه خود ببرد؟ آخر چه چیز باعث شده بود که دیگر انقلاب به درد نمی‌خورد؟ تعارف را کنار بگذاریم: هیچ چیز، هیچ چیز جز این که شوروی می‌خواست با دولت ایران و بریتانیا روابط بازرگانی و اقتصادی تنگسگ نظرانه و طمع کارانه‌ای را برقرار کند و گسترش دهد، و برای این منظور متعهد شده بود که سر انقلاب ایران را هم چون هدیه‌ای گران‌بها در پای تخت حاکمیت آن‌ها بپندارد.

آیا ملت ایران دیگر نیازی به انقلابیون و انقلاب نداشت، و معیناً انقلابیون علیرغم تعابلات و نیازمندی‌ها و ضرورت‌های تاریخی، انقلاب را ادامه می‌دادند؟ اگر این‌طور است که معنی آن تضاد بین ملت و انقلاب خواهد بود. اگر چنین است پس چرا جناب سفیر «یوزسیون فلی و بسیار یا ارش» میرزا کوچک جنگلی را که همانا «سردستی ملیون» و انقلابیون ایران باشد، محترم و قابل ستایش اعلام می‌دارند؟ و اگر انقلابیون پیشتر اولان توده و نماینده ملت می‌باشند، پس چگونه است که ملت به این نمایندگان و پیش‌قراولان خود دیگر نیازی ندارد و لذا بهتر است که خلع سلاح شوند و برای روزگاران نامعلوم آینده تشری انداخته شوند؟

به اضافه مگر انقلاب دنگ است که هر وقت يك انقلابی زیر بغل بگیرد، بتواند صدای آن‌را درآورد؟ مگر هر وقت که يك انقلابی خواست، آن‌ا می‌تواند انقلاب راه بیندازد؟ انقلاب يك پدیده و يك امر تاریخی است. باید شرایط و اوضاع آن مهیا شود تا به وجود آید. و این شرایط و اوضاع در وجود يك فرد انقلابی خلاصه نمی‌شود تا آن فرد هر وقت که هوس کرد آن‌را راه بیندازد. خود آن‌فرد در نمره آن شرایط است.

حقیقت این است که این نقیض‌ها و پراکنده‌گویی‌ها بیشتر از کسانی سر می‌زنند که می‌خواهند حقیقتی را در لابلای حرف و جملات مبهمی خفه کنند. و تلاش جناب سفیر نیز همین کشتن حقیقت بود. و به همین مناسبت نیز هر کجا که حقیقت به شکلی سرک می‌کشد، ایشان هم به شکلی بر سر آن خاک روه‌به کلمات خود را می‌ریزند، بی آن که توجهی به این حقیقت نهایی داشته باشند که این شیوه‌ها وقتی که در مجموع در کنار هم قرار گیرند، تاجه

اندازه ضد و نقیض و کلک‌بار خواهند شد. و این نیز جبری است؛

همه چیز در راه هدف پلیدی جناب نماینده مختار شوروی تا به آن‌جا اوج می‌گیرد که از همه امکانات و دروس سیاسی ضد انقلابی و روانی خویش استفاده می‌فرمایند، تا انقلاب را خفه کنند. و از آن‌جا که میرزا نه حاضر به خلع سلاح، و نه حاضر به کنار کشیدن، حاضر به هیچ کدام نمی‌شود، لذا بای نیز جهت گلایه و شنأ داهره باز می‌کنند و می‌نویسند متأسفانه:

شما این‌طور نازدید و از برای کنار کشیدن و تزلزل عملیات، شرح مسوولتی به دولت ایران و به من پیشنهاد کردید. مثل این بوده که شما فقط به همین شرایط حاضرید به وعده‌تان وفا کنید و سیاست خودتان را با سیاست من تطبیق نمائید و از دخالت اجنبی که بر ضد استقلال مملکت است جلوگیری نمائید.

حضرت روتشتین نه تنها مداخلات علنی و مستقیم خود را در امور داخلی انقلاب خلق ما موجه و حتی ضروری تشخیص می‌دهند، بلکه اصولاً هر گونه استقلال رأی و عمل را که پیشکش، حتی هر گونه آزادی نظر و پیشنهاد، را نیز از خود انقلاب و از نهضت مسلحانه مردم ما سلب می‌فرمایند، تا آن‌جا که شروط و پیشنهادات جنگل را در برابر شرایطی که پیش آمده است تحمل نمی‌کنند و از طرح و شرح آن‌ها اظهار گلایه می‌نمایند. گلایه‌ای که ضمن آن مجدداً به همان بستر جناب مدیوانی می‌غلطد. بستی که این بار ملاحظه‌های آن را عوض کرده‌اند. شده‌ها تمیز و نو شده‌اند.

حق اظهار نظر از مسیو سفیر از این که نهضت انقلابی ایران جسارت به خارج داده و در مقابل دو پیشنهاد ضد انقلابی شوروی، طرح دیگری را ارائه داده است، متعجب می‌شوند و با ردائلی بی‌مانند که تنها از دیپلماسی کتیف شوروی ساخته است، برگشته و به نهضت می‌گویند: هر گونه پیشنهادی از طرف انقلاب که خلاف دیکته‌های شوروی باشد، در عین حال مغایر با «جلوگیری از دخالت اجنبی» در ایران می‌باشد. زیرا فقط شوروی است که می‌داند چگونه باید از دخالت اجنبی، در ایران «جلوگیری» بشود، نه انقلاب. و در نتیجه اگر انقلاب و سیاست خود را با سیاست شوروی «تطبیق» ندهد، مثل این می‌ماند که مایل نیست از دخالت اجنبی که

برشد استقلال مملکت است جلوگیری نماید .  
به جای این که سکه دم خود را تکان دهد ، دم باید سگه را بچیناند.

## گذاشتن حرف در دهان انقلاب

و ج . ن . جاست : درحالی که پیشنهادات ارسالی میرزاجهت دولت مرکزی و جناب نماینده مختار شوروی ، پیشنهادی نه برای «کنارکشیدن» انقلاب ، بلکه برای حفظ مواضع انقلاب بوده است. مهیذا مسیوی مذکور برای این که به شکل ضمنی حرف دردهان انقلاب بگذارند ، می نویسد : « شما ... برای کنارکشیدن ... شرح مسیوی به دولت ایران و به من پیشنهاد کرده. در صورتی که این « شما » هرگز « برای کنارکشیدن » چنین « شرح مسیوی » را پیشنهاد نکرده بود ، بلکه برای میان بودن طرح خود را ارائه داده بود . و اصولاً ناراحتی جناب سفیر و سیاست شوروی از این « شرح مسیوی » بر همین مبنا بوده است که چرا انقلاب ایران در مقابل پیشنهادات شوروی که هدفش انهدام نهضت بود ، طرح زیرکانه و جدیدی را روی میز گشوده بود که اجرای آن باعث بقاء و تقویت جنبش می شد . و خصوصاً به همین دلیل که پیشنهادات انقلاب به هیچ وجه شامل «کنارکشیدن» نبود ، جناب ایشان را وادار کرد که با تغییر و قبحانه ای اعلام دارند که :

این پوزسیون با نظر من مخالف است . زیرا مانند این است که شما در صورت عدم قبول این شرایط ، حاضرید با انگلیس ها در عملیاتی که بر ضد استقلال و آزادی مملکت هر تکتب می شوند ، کمک کنید . و بدین سان این بار حضرت سفیر نیز همان دشنه قبلی را که جناب مدیوانی در کرده نهضت انقلابی خلق ما کوبیده بود ، علناً به دست می گیرند ، دلمه های خون را بر جداره ها ، بر تینه ، و بر دشنه آن نشان می دهند و سپس باری دیگر ، آن را مستقیم دکاری ، و با نهایت بی شرمی و تنگ ، بر کمر انقلاب ایران فرود می آورند .

پور دستان ، جان ز جاه ناپراد در نخواهد برود

۱۰۴ . امید

بی حیاتی مسیو روتشتین نیز هم چون بی شرمی جناب مدیوانی در يك کارخانه موتاژ شده بود . کارخانه سیاست ضد انقلابی شوروی در ایران .

دست پیش می آید  
که پس نیفتد  
وقاحت جناب « نماینده مختار شوروی » که نظریاتش با نظریات دولت شوروی منطبق می باشد ، تا به آن جلاوج می گیرد که رسماً اعلام می دارند : هرگز پیشنهاد جدید و هر گونه نظری که معابر

۱ - آخر شاختامه . تهران ۱۳۴۵ س ۵۸



نظر ایشان باشد و پوزسیونتی است، که به انگلیس‌ها در عملیاتشان که بر ضد استقلال و آزادی مملکت، ایران است، کمک می‌کند.

در حقیقت حضرت سفیر از این اصل روانی در سیاست استفاده می‌فرمایند که پیشاپیش بی آنکه اثبات کرده باشند، خود را به صورتی بدیهی و مسلم مخالف، و یگانه مخالف بقاء بریتانیا در ایران و مدافع، و یگانه مدافع و سماد ملت ایران، جا می‌زنند و سپس با همین اسلحه توخالی هر روشی را که تسلیم سیاست سازش کارانه شوروی نشود، به مثابه شیوه‌ای که قهرآ کمک به بقاع امپراطوری انگلیس و ضریب به سعادت مردم ایران خواهد زد، می‌گویند. این اصلی است کلی که همه سیاست‌بازان و سیاست‌های دروغ‌پردازان بدان مقولس می‌شوند و فقط با جنجال تسخیرکننده و جهنمی تبلیغات، خود را محق قالب می‌زنند. و ما در سیاست روز و در تاریخ دیپلماسی همین خویش از این گونه نمونه‌ها بسیار سراغ داریم که چگونه تأییدکننده و مجری يك سیاست، خود را به عنوان پیکارگر، و یگانه پیکارگر علیه آن سیاست حقیقت می‌کند و مخالفین واقعی آن سیاست را با کوبیدن مهر اتهام، اتهامی که از اسلحه شیطنانی تبلیغات برخوردار است، خلع سلاح می‌نماید و ناخن‌هایشان را می‌کشد و بدین ترتیب خدمت تاریخی خود را به سیاست مورد نظر خویش تکمیل می‌کند. فرست‌های تاریخی می‌گذرند. نهفت‌گرفتار بلائی جدید می‌شود. خفقان تثبیت می‌گردد. دشمن حاکمیت خود را ادامه می‌دهد. از همه این‌ها چه چیز مثبتی عاید نهفت خواهد شد؟ تجربه؛ و بر مبنای همین تجربیات است که سرانجام انقلاب ایران راه خود را هوشیارانه کشف می‌کند، دشمنان خود را قاطعانه مشخص می‌سازد، راست و دروغ، هیاهو و حقیقت، دیزگوماهیت را تشخیص می‌دهد، تا بالاخره بتواند ساطور قهر خود را به درستی برگردد و خصم فرود آورد.

در پیغ! حقیقت، حقیقت را با همه قوا تقویت کند. صحیح‌تر گفته شود: متأسفانه ملت ما هنوز نتوانسته است به درستی بین جنجال و بدبختانه هنوز حقیقت نتوانسته است در جامعه و در میان مردم مارشد کینی کند، زاد و ولدی انقلابی نماید، و توده را از خواب قرون و افسون خدا انقلاب بیدار سازد. این است که اگر هم ملت به خاطر لمس واقیبات بی‌پیر و خشن زندگی تسلیم هرچی‌گران نشود، مهینا در شرایطی نیست که بتواند به قلب اصلی رستگاری نیز بچسبد. چرا؟ زیرا حقیقت از حداقل مصالح گسترش خویش، که همانا تبلیغات باشد، (تبلیغات به معنی وسیع آن، چه آن‌طور که دشمن می‌کند و چه آن‌طور که دوست می‌تواند ابتکار بزند) محروم است. چگونه می‌توان

بدون کمترین آزادی ، ساده‌ترین تبلیغ‌های توده‌ای را به عمل آورد ؟  
 اگر هیاهو و جنجال حریف را صد فرس کنیم ، انقلاب می‌بایستی لااقل به میزان نصف آن ، یعنی پنجاه ، در همین زمینة امکان ارتباط با مردم را داشته باشد. هیچ نهضتی نمی‌تواند بدون دردمست داشتن مقدار نتیجه‌بخشی از امکانات تبلیغاتی به‌وحدت خلق کمک برساند و ارتباطات خویش را با مردم برقرار و حفظ کند. انقلاب لال ، دیرپا زود ، بی‌پا نیز خواهد شد. وضد انقلاب حراف ، هرچندهم که بی‌پا باشد ، به‌سرعت پا درخواهد آورد . پاکه هیچ ، بال نیز خواهد گشود . آیا غلو می‌کنیم؟

و بدبختانه انقلابات اخیر ایران ، یا لال ، و یا زبانشان الکن بوده است .  
 بی‌شبهه این زبان نیز اگر ارتباطی با ذهنی روشن و وسیع نداشته باشد ، لقی لقمه‌سخره آمیزی خواهد شد که هرگز قادر نخواهد بود نهضت را به درستی راهنمایی کند . تفاوت زبان انقلاب با ضد انقلاب ، در حقیقت گوی آن است . زبان انقلاب ترجمان و سخن‌گوی تاریخ است .

به هر حال . مسیو روتشین در توهین به اسالت انقلاب ایران ، از حاده ساف کن خویش جناب مدبوان نیز عقب نمی‌افتند رسماً به میرزا می‌نویسند که مفهوم عملی پیشنهادات جنگل به‌معن دولت ایران این است که اگر ما این نظریات را نپذیریم ، انقلاب هم‌حاضر ، خواهد شد که به انگلستان علیه خلق ایران کمک کند .  
 زهی به‌شرفی!

انقلاب دارای ماهیتی است . قبول یا رد پیشنهادات انقلاب از  
 طرف ضدانقلاب ، نه‌باعث استحاله انقلاب به‌ضد انقلاب ، بلکه  
 باعث انتخاب تاکتیکی دیگر ، ولی به هر حال انقلابی خواهد  
 شد . مگر همین که پیشنهادات انقلاب از طرف ضدانقلاب پذیرفته نشد ، انقلاب نیز به ضد  
 انقلاب استحاله می‌یابد و به دشمن خلق میدل می‌شود ؟

طرح نوشته مسیو سفیر طوری است که گویی ایشان و دولت ایران ، هر دو نماینده ملت ایران می باشند که متحداً علیه انگلیس‌ها متفق شده‌اند . و اما در این میان انقلاب طبعاً نماینده اجنه خواهد شد . زیرا اگر پیشنهادات انقلاب از طرف این نمایندگان خلق رد شود ، او نیز به دشمن ، یعنی به بریتانیا خواهد پیوست . اما از طرفی همین مسیو سفیر ، انقلاب را به عنوان انقلابی ملی معرفی کرده‌اند و به همین دلیل نیز برای «پوزسیون قلبی» (سر-دسته) آن بدنی میرزا کوچک جنگلی «ارزش بسیار» قائل شده‌اند . ملقماً تهوع‌آوری است!

خوب اگر میرزا نماینده و سردهنده ملیون ایران است و اگر انقلاب، انقلابی ملی است، پس در این میان دولت ایران نماینده کیست؟ طبیعاً دولت ایران نماینده مردم نخواهد بود. و اگر دولت ایران نماینده مردم نباشد، ضمن توجه به این که میهن ما در تحت نفوذ و سلطه استعمار قرارداد، پس قهراً چماق بومی استعمار و طبقه مرتجع داخلی خواهد بود. و از آن جا که این استعمار فقط می تواند بریتانیا باشد، پس دولت ایران هم دولتی ارتجاعی - انگلیسی خواهد بود. و چون دولت ایران تکیه گاه حکومتی بریتانیا در ایران می باشد، پس در صورتی که پیشنهادات جنگل از طرف چنین دولتی رد شود، دیگر این نهضت حتی کمترین ارتباط مسالحه جویانه اش نیز با انگلستان قطع خواهد شد و لذا با شدیدترین وضعی در مقابل آن خواهد ایستاد، نه این که تازه به این دلیل که نظریاتش را دور انداخته اند، برود و به آن ها کمک برساند. به نظر مسیو روتشتین نماینده مختار شوروی همه این استند - لایات و حقایقی که واقیبات نیز به اثبات رسانیدند بی معنی می باشد و انقلاب رویه سوسی انگلیس خواهد کرد. نه برای جنگ و مبارزه با آن ها، بلکه برای کمک و هم کاری با آن ها.

البته نماینده مختار شوروی از کل هم کردن این مهمات مقصود دیگری را تعقیب می فرموده اند. و چون نمی خواستند که نظر خائنان خود را رگ و پوست کنده بیان دارند، لذا مجبور شده اند این گونه ترهات را بهم بیافند، تا بتوانند بدین وسیله هم چون سلاطینی که هرگز خود را نمی شستند، و لذا پیوسته برای زائل کردن عنونت نفرت انگیز کثافات متراکم در هیكل خویش، مجبور به استعمال عطریات فراوانی می شدند، تعفن تهوع آور مقاسد و نیات خود را پنهان سازند. و حال آن که همان ملوری که بوی گند و کثافت ناشی از چرک و زباله چسبیده به کالبد شاهان مزبور، روایح دلپذیر گلابها و صطرها را نیز بی نمر می ساختند، به همان گونه نیز این همملات خائنان نیز قادر نخواهند بود که توجه تاریخ را از گند عفو نت بار مقاسد ضد انقلابی شوروی دور کنند. شاعان و سلاطین لااقل برای پنهان کردن گند و کثافت بدنشان عطر و گلایی حقیقی و ناب را، آن هم به میزانی بسیار مصرف می کردند، ولی جناب نماینده مختار شوروی تازه به جای عطر و گلاب حقیقی، گنداب و هرز آب نیز به کار می برند.

پس از همه این دوز و کلک ها، بالاخره سیاست شوروی چیست؟  
و جناب سفیر چه مقصودی را دنبال می کنند؟ مسیو روتشتین در  
عین حال آن قدر و جنتملمن، هم هستند که لب مطلب را بگویند:

جان بکن و مقصودت  
را بگو!

در تخلیه گیلان از قشون روس و آذربایجان يك مسأله دیگر هم مورد نظر است ، و آن باز شدن راهی است که ایران را به روسیه بلکه با تمام دنیای خارج مرتبط می سازد . به نظر من هر ملت دوست و وطن پرستی باید اشتیاق باز شدن این راه را داشته باشد . چون که بعد از باز شدن این راه ، ایران نفس راحتی خواهد کشید . این راه ایران را از حیث اقتصادی به تمام جهان متصل خواهد ساخت . این راه از احتیاجات اقتصادی ایران به انگلیس خواهد کاست و به همین اندازه به تشویشان ضربت وارد خواهد ساخت . به شما پوشیده نیست که از فقدان روابط تجارتي با سایر کشورها ، چه اندازه فقر به ایران استیلا یافته است . و همین امر حربه سیاسی و اقتصادی مهمی به دست دیگران خواهد داد .

من گمان دارم اولین وظیفه شما که شخص ملت دوست و وطن پرستی هستید ، این است که از هیچ گونه سعی در باز شدن راه گیلان دریغ نکنید و از برای کسانی که در این راه زحمت می کنند ، تولید اشکال ننمایید . عن عتسافانه می بینم که شما با پروگرام وسیع خودتان در باز شدن این دریچه که برای حیات ایران لازم است ، جلو گیری می کنید .

**انصافی از بی انصاف** اگر فراموش نشده باشد ، قبلا جناب سفیر شوروی ضمن چکاندن اشک تمساح درباره این که خواهان سعادت ایران و استقلال داخلی و خارجی این مردوبوم می باشند ، یاد آوری فرمودند که عالی ترین اقدام را جهت استقلال و آزادی داخلی و خارجی این مملکت ... بیرون رفتن قواء مسلح اجنبی از خاک ایران ، می دانند . و به همین دلیل نیز گویا درباره رفتن قشون انگلیس و روس ، کوشش بسیار به عمل آوردند . به طوری که توانستند خوشحالی خود را از این که اقداماتشان بی نتیجه نماند ، ابلاغ فرمایند .

البته ما نباید ضمن همه انتقادات و افشاکری هائی که در باره سیاست شوروی در برخورد با انقلاب ایران می کنیم ، از این انصاف مسیو سفیر شوروی قدردانی نکنیم که ایشان خود هیچ گونه تفاوتی بین قشون روسیه با ارتش انگلیس در ایران قائل نشده اند . هر دو را اجنبی ، و هر دو را نیز آن چنان یگانه گانی معرفی کرده اند که حضورشان ، بدون تفاوت

اسم ولیاستان ، باعث پایمال شدن آزادی واستقلال ایران خواهد شد . جداً که يك چنین مروت وانسانی از يك چنان موجود توطئه‌چین انقلاب براندازی هم چون جناب سفیر شوروی جای نهایت امتنان وسپاسگزاری است .

اما جناب سفیر شوروی که گویا خواهان سعادت ایران نیز بوده‌اند، هر چند قبلاً مقصود، خویش را از فعالیت‌های سیاسی‌شان در ایران و همچنین «مقصود» خویش را جهت «سعادت واستقلال و آزادی داخلی وخارجی این مملکت» در بیرون رفتن قواء مسلح اجنبی از خاک ایران، خلاصه فرموده بودند، ممهذاً اکنون اعلام می‌دارند که غرضشان از خروج نیروهای اجنبی و از جمله خروج نیروهای روس از ایران ، که نتیجه آن «تخلیه گیلان از تشون روس و آذربایجان» شوروی بوده باشد ، «مسأله دیگری هم موردتظر» بوده است .

هدف دوم

حال باید پرسید «مسأله دیگری که موردتظر بوده است ، کدام است ؟

این سؤال را هم مسیر دوتشتین بی جواب نگذاشته‌اند :

دومین مقصود شوروی جهت « تخلیه گیلان از تشون روس و آذربایجان ... باز شدن راه ارتباط زمینی و دریائی دولت ارتجاعی - وابسته ایران بادولت گویا کارگسری شوروی است . که طبعاً «هر» آدم دولت دوست وطن پرستی باید و خصوصاً «باید» در راه گشایش چنین راهی فعالیت کند و از خود «اشتیاق» بی‌مانندی نیز نشان دهد . «اشتیاقی» که اکسر بروز داده نشود ، نمودار قاطع و گویائی از عدم ملت‌خواهی و وطن پرستی وی را ترسیم خواهد کرد ! چرا ؟ چون که باز شدن این راه نه تنها ایران را به روسیه (که البته همین یکی کافی است .) ، بلکه «به تمام جهان متصل خواهد ساخت .» و این اتصال از شمال و خصوصاً از شمال است که گویا باعث خواهد شد ارتباط ایران از جنوب، یعنی از انگلیس ها سست شود و بدین ترتیب کم کم پیوندهای دولت ایران با استعمار انگلیس بیوسد. تا دراتر پوسیدن این طناب ارتباط با انگلیس از يك طرف ، و ضخیم شدن زنجیر پیوستگی با شوروی از طرف دیگر ، ملت ایران به هدف های خویش که «آزادی و استقلال داخلی و خارجی» باشد، برسد . به همین سادگی ! به همین سرعت ! و به همین ارزانی ! کما این که همین طور هم شد!

البته ملاحظه می‌شود غرض دوم هم که دیگر علناً می‌بایستی متوجه منافع شوروی باشد، باز هم این طوطو نشد و جناب سفیر به تمبیت از سیامت شوروی ، به حدی بخشنده و دست و دل باز تشریف داشتند که این راهم نه به نفع دولت شوروی ، بلکه هم چنان به سود ملت ایران

واریز فرمودند. و بدین ترتیب قسم و آیه خویش را که واقماً خواهان سعادت ایران و آرزومند استقلال و آزادی ملت ما می باشند ، غلیظ تر کردند.

باز شدن راه شمال ،  
گشایش در کار  
انقلاب یا ضد انقلاب ،  
گشایش در کار  
کدام يك می باشد ؟

اکنون لازم است که مقاصد عالی حواء را از جهات سیاسی و اقتصادی بررسی کنیم :

قبل از هر چیز مسبو چنان رندانه از ارتباط ایران با روسیه و حتی با تمام دنیا ، دم می زنند که گوئی گشوده شدن راه شمال برای ارتباط بازرگانی بین دولت شوروی و سیستم ترون وسطائی ایران ، در واقع گشوده شدن راهی جهت ارتباط دو ملت می باشد.

باز شدن راه شمال چه چیز و یا چه کسی را به تمام جهان متصل می سازد ؟  
جناب سفیر شوروی نوشته اند : « ایران ، را ؛ ایران ؛ ایران ؛ ایران کیست ؟ ؛ ایران چیست ؟ ؛ آیا مفهوم عملی ایران در این بابت همان ملت ایران است ؟ مسلماً نه ؛ پس مقصود از « ایران » چیست ؟ طبیاً و عملاً دولت ایران ، طبقه حاکم ایران ، مناسبات ارتجاعی ایران ، و رژیم پوسیده ارتجاعی - وابسته مسلط بر ایران . این است پاسخی که سیاست شوروی با همه رموزی که نمایندگی مختارشان در نوشته خود جای داده است ، مجبور است سرانجام سرریحاً بدهد . و درست همین جاست که باز این سؤال همیشگی مطرح می شود که گشایش هر گونه « در پیچه » ای برای این که روابط حاکم بر ایران « نفس راحتی » بکشد ، به نفع ضد انقلاب ، یا به نفع توده ها ، به نفع کدام يك می باشد ؟ نه به سود خلق ، بلکه به زیان آن ، و نه به زیان ضد انقلاب ، بلکه به سود آن خواهد بود . این است ندای تاریخ .

و لذا اگر گشایش این « در پیچه » باعث گردد که « ایران نفس راحتی » بکشد ، در واقع این « نفس راحت » را استعمار و تکیه گاههای داخلی در ایران خواهد کشید ، نه ملت ایران و نه انقلاب خلق !

مادام که وسائل تولید در نتیجه حاکمیت سیاسی در دست طبقه ای ستم گر قرار دارد ، هر گونه گشایش اقتصادی که در کادر همان مناسبات و در زیر سیطره همان حاکمیت ایجاد شود ، با وسعت کران ناپیدائی به نفع همان طبقه مسلط می باشد . و فقط آن چه در این رشد و گشودگی اقتصادی - آن هم خصوصاً در سورتی که همراه خود ، وسائل تولید ، ترقی تری را بیاورد - بر طبقات ستم دیده و انقلابی نثار می شود ، همان کیفیت نفی کنندگی و ذاتی ترقی و رشد می باشد . و این کیفیت در مقابل کیفیت ناشی از منهدم شدن همه در پیچه های رونق و آغاز شدن بحران های اقتصادی ، امری دست پنجاه و چهارم و تنگ خواهد بود . آن چه طبقات انقلابی و مغل

زیر ممیز ارتجاع ... استعمار نیازمندند ، تنها در چارچوب مبارزات سیاسی و قیام‌های مسلحانه آزادی بخش میسر است و پس . و بدین دلیل مادام که ملت خود حاکم بر سر نوشت خود نشده است و مادام که ملت در زیر ضربات ساطور ارتجاع - استعمار در جنگ و گریز و مبارزه‌ای خونین و قهرمانانه است ، گشایش‌های اقتصادی برای دولتی که بارت استعمار را علیه مردم آتش می‌کند ، تزیینات نیروبخشی است که قابلیت تحرك و جسارت ضد انقلاب را افزون‌تر ، و افزون‌تر می‌سازد .

**توضیحی فوری** هر چند برای دوام شکستن هر گونه مناسبات اجتماعی و برای پیاده کردن هر گونه روابط اجتماعی جدید که در آخرین تحلیل

به خاطر هدف‌های اقتصادی هستند ، مبارزه سیاسی مقدم و بسیار هم مقدم است ، معهذاً چه بسا نهضت‌ها که به خاطر توجه به شرایط تاریخی خاصی که در آن قرار گرفته‌اند ، خصوصاً پاره‌ای شعارهای اقتصادی را به عنوان حرکتی تاکتیکی تقدم بخشند . و لسی چنین حالتی در مجموع هنگامی پیش می‌آید که نهضت از لحاظ انقلابی و حضور مردم در مبارزه بسیار ضعیف و لاجون است ، نه در هنگامی که انقلاب با لوله‌های توپ خود حکومت و پای تخت را تهدید می‌کند . لازم به توضیح نیست که در دوران انقلاب جنگل شرایط به هیچ وجه در چنان حالتی نبود .

**ایران چه دارد که صادر کند؟**  
وقتی که جناب سفیر از «روابط تجارتي ایران با سایر کشورها» دم می‌زنند ، آیا هرگز حداقل توجه خود را به کیفیت و واقفیت کالاهای تجارتي ایران کرده‌اند ؟

يك سرزمین عشره‌ای ، يك اقتصاد عهد بوق ، و يك مناسبات تولید خنثا پارشائی چه چیز را می‌تواند به جهان ، جهان مرقی و صنعتی قرن بیستم ، جهان دوره امپریالیزم صادر کند ؟

چند تن انقوزه ، مقداری کیترا ، چند گونی ریشة بابا آدم ، و چند بسته سبر زرد ، این است صادرات ایران ! این است يك طرف تجارتي خارجی ایران که می‌بایستی از طریق آن ارز جهت خرید کالا های تزئینی و گران قیمت جهان تهیه شود . کالاهائی که هرگز توده‌های کثیر ملت به خاطر فقر و مذلت عظیمشان قادر به مصرف آن نیستند . کما این که همین

سبیل تیوها واسطو خودوها را نیز توده‌ها صادر نمی‌کنند .

خاطرهای از  
«راه شمال»  
به‌اضافه، مگر تا چندسال پیش همین راه گیلان باز نبود؛ و مگر  
«ایران» از طریق شمال نه تنها به روسیه، بلکه به تمام دنیای تیط  
نیود؛ پس آن منافع ملی، آن آزادی‌های داخلی، و آن استقلال

سیاسی و اقتصادی چطور وجود نداشت؟

اگر کیفیتی در ارتباط اقتصاد قرون وسطایی و خام ایران از طریق شمال با روسیه و نیز  
با جهان وجود داشت، این کیفیت را سال‌ها و سال‌ها ملت ایران سنجیده بود . تجربه ملت  
ایران را متقاعد ساخته بود که این راه نیز به «رم» ختم می‌شود. رمی که وارد شوندگان  
در خود را به بردگی می‌گیرد.

حتماً در این جا رگه‌های پیشانی هیکل بی‌رگ مدافعین سیاست شوروی در ایران بالا  
خواهد زد و فریاد بر خواهند داشت که در آن وقت حکومت روسیه سیاست تزاری را اجرا  
می‌کرد، در آن دوره روسیه نیز هم چون انگلستان دارای «نظریات طمع‌کارانه» بود و لذا راه  
شمال و جنوب فقط از لحاظ جغرافیائی فرقی داشت ، و گر نه از جهت سیاسی و اقتصادی دارای  
یک ماهیت بود، و حال آن که اکنون دیگر این راه نه تنها از لحاظ جغرافیائی ، بلکه از نقطه  
نظر سیاسی و اقتصادی نیز باره جنوب متفاوت است. این بار در روسیه حکومتی قدرت رادر  
دست دارد که نه برای استعمار و بهره‌کشی ملل، بلکه به خاطر آزادی و استقلال همه خلق‌ها،  
سرف نظر از رنگ و تار و پشمشان ، جان بازی می‌کند.

معاملات خارجی  
ولی ما در عوض خون سردانه پاسخ می‌دهیم که اولاً جناب سفیر  
قنیه را فقط در ارتباط اقتصادی «ایران» با «روسیه» خلاصه و  
ختم نفرموده‌اند، تا در نتیجه یگوئیم که این ارتباط نه با امپریالیزم و نه با تزاربست‌ها، بلکه  
تنها با گویا سوسیالیزم و بلشویسم می‌باشد.

مسئو در توشین این ارتباط رانه تنها با «روسیه»، بلکه با تمام دنیای خارج، مشخص  
کرده‌اند. دنیای خارج که دیگر سوسیالیست نبوده است؛ و از این رو در واقع سوسیالیسم نوع  
شوروی ، خود را هم چون پلی در اختیار ارتجاع استعمار حاکم بر ایران گذارده است که  
کالا به خارج بفرستند و کالای سایر مر تجمین و امپریالیست‌ها را وارد کنند.



ناپا ارتباط اقتصادی ارتجاع - استعمار حاکم بر ایران ، چه با سوسیالیسم ، چه با امپریالیزم ، چه با ارتجاعی دیگر ، چه در کره زمین ، چه در اورانوس ، وجه در سموات ، به هر حال ارتباطی نیست که ضرورتاً کیفیت های گوناگونی را از جهات انقلابی و ضدانقلابی بروز دهد ، که در یکی منافع مردم ما و در دیگری منافع ارتجاع - استعمار تأمین گردد. حکومت ایران بسته به سیاست اقتصادی خودش که قهراً خائنه و ضد ملی است ، این یا آن کالا را از این یا آن کشور وارد می کند و در عوض به این یا آن کالا و مواد خام ناشی از تولید هوشخترهای اجازه صدور می دهد و یا خود رأساً صادر می کند.

مثلاً اگر دولت شد ملی ایران از یک کشور استعماری تعدادی دوربین عکاسی وارد کند و یا مقداری اسلحه بخرد و متقابلاً به همان کشور امپریالیستی مقداری سنگ آهن ، گل گاوزبان ، و یا شیرخشک بفرستد ؛ و یا این که این معاملات را به جای یک کشور استعماری ، با کشوری چون شوروی که مدعی سوسیالیزم است ، انجام دهد ، کدام تفاوت کیفی برای ملت ایران و برای انقلاب توده ها حاصل شده است ؟ بدیهی است کیفیتی که از هر دوی این معاملات ناشی می شود ، کیفیتی است که نه سود ملت ، بلکه زبان خلق در آن سرمشق قرار گرفته است. مگر این که گویا سوسیالیزم مدعی شود که سلاح هایش را طوری می سازد که هنگام کشودن به سوی ملت ، مردم را نمی کشند و در عوض باعث نابودی کسانی می شوند که آن ها را علیه توده ها به کار می برند ! البته این دیگر ناشی از علم خلاق شوروی است که متأسفانه ما از آن آگاهی نداریم ؟ اعجازی است که فقط از آئمه شوروی ساخته است !

ای مصومین معجزه گر !

ارتباط اقتصادی حکومت خائنی مانند حکومت ایران ، با دولت شوروی ، ضرورتاً تسخیر کننده سود ملت ما نخواهد بود و چه بسا شالوده ای را حفظ کند که در زیر ستون آن مردم ما دفن گردند . هر گونه مساعدت و شرایط ممتازی که از طرف شوروی جهت ضد ملی ایران منظور گردد ، در واقع مساعدتی است که به گریک شده است . گریک چه خواهد کرد ؟ بره های مسموم را خواهد درید .

لااقل در صورتی که یک حکومت ملی و مستقل ، حکومتی که نه برای تأمین منافع بیگانگان و ارتجاع ، و نه به دست استعمار - ارتجاع ، بلکه به خاطر تسخیر سود مردم و بر مبنای قدرت توده ها روی کار آمده باشد ، و لااقل در صورتی که ملت به حاکمیت رسیده باشد ، نتایج حاصل از ارتباط اقتصادی با شوروی ، هر آینه با مساعدت هایی از طرف آن کشور توأم باشد ، می تواند مستقیماً به سود مردم ما و به زبان ضد انقلاب در داخل و خارج تمام شود . تقویت سک کله است که می تواند کله را از درندگی های گریک خلاص کند . تیز کردن دندان گریک ، به عمق شکاف سینۀ بره خواهد افزود .

و نالاناً خصوصاً وقتی که يك نهضت انقلابی با آتش و آهن، ارتجاع - استعمار را می‌کوبد؛ خصوصاً هنگامی که مبارزه سیاسی خلق به بستر اصلی خود انقلاب افتاده است؛ و خصوصاً در زمانی که انقلاب می‌کوشد تا با قیسه کردن مناطق اقتصادی ضد انقلاب، حریف را تضعیف و بی‌رمق کند، دیگر این رونق اقتصادی و این «نفس راحت» کشیدن «ایران» نیست که به درد انقلاب می‌آید، بلکه این تنگی نفس اقتصادی و ورشکستگی ماری ضدانقلاب است که به قیام کمک می‌رساند.

در حالی که جنبش مسلحانه و آزادی خواهانه خلق مایه‌ی ازره‌های ارتباط اقتصادی «ایران» را به زعم مسیو روتشتین با روسیه و با تمام جهان قطع کرده است، و لذا با این شیوه خویش علاوه بر این که دولت را به تنگ نفس انداخته، رژیم را نیز هر چه بیش‌تر يك جانبدار کرده و مجبور ساخته است که از هر گونه پرده‌داری در ارتباط و خدمت‌گزاری به استعمار انگلیس سرباز زند و وابستگی خویش را مستقیماً آفتابی کند و بدین ترتیب بیش از پیش رسوا و مجرد شود؛ در حالی که نهضت انقلابی ایران با به دست گرفتن یکی از غنی‌ترین مناطق اقتصادی کشور، اقتصاد داخلی را با تهدیدی جدی مواجه کرده است؛ در حالی که مبارزه توانسته است در زیر شعارهای سیاسی برای به دست آوردن حکومت ملی، نیروها تهیه ببیند؛ در حالی که پایتخت مورد تهدید جدی انقلاب است... هر گونه شعارهای اصلاح طلبانه و هر گونه شمارهایی که به جای ویران کردن و از نو ساختن، مرمت کردن و رنگ و لعاب زدن را عنوان کنند، شعارهایی سازش کارانه، ضد انقلابی و خائنانانه خواهند بود. شعارهای اصلاحی نیز اگر در موعد خود هوشیارانه داده شوند به توبه خود انقلابی هستند، مشروط بر این که انقلاب به شدت ضعیف و پاسیو باشد. در حالی که انقلاب اکتیو و جوشان است، جمع شدن به دور پرچم اصلاحات، در واقع حلقه زدن به گرد محور ضد انقلاب و قتل‌بین در سیلاب خیانت خواهد بود.

انقلاب چه بسا مجبور شود که از طریق شعارهای اصلاحی به خود برسد، ولی هرگز از طریق اصلاحات پیروز نخواهد شد.

از طرف دیگر  
موضوع را از زاویه دیگری دنبال کنیم :  
مسیو روتشتین و باز شدن راه گیلان را چنان امری مجسم می‌سازند که هر ملت دوست وطن پرستی باید اشتیاق، انجام چنین موهبتی را داشته باشد، و ما اصولاً می‌گوییم: قبول، واقعاً هم که عمه میهن پرستان می‌بایستی در اشتیاق باز شدن يك چنین راهی خود را قریه و قرمه کنند.

اما درعین حال سؤال می‌کنیم : مگر این راه بسته بود؟

راه گیلان نه تنها باز بود ، بلکه خود ارتش سرخ و روسیه و آذربایجان ، و خود شوروی نیز در آن نظارت جدی و عملاً مستقیم داشت . این راه به صورت بسیار وسیعی اصولاً در دست خود شوروی بود .

درحالی که جهازات جنگی شوروی در دریای مازندران مانور می‌کردند و نیروهای این کشور در تمام خاگاه گیلان و جاده اصلی آن نظارت علنی و مستقیم داشتند ، بسته بودن این راه به سوی شوروی ، واقعاً ابعائی به شدت خارق‌العاده و به شدت بی‌شمارانه است . اگر مقصود شوروی خیانت ناب و درپست به انقلاب ایران نبود لاقلاً می‌توانست رسماً اعلام دارد که حاضر است با سایر قسمت‌های ایران و با دولت ایران ، حتی از طریق راه تهران-انزلی روابط بازرگانی برقرار کند . و از آن‌جا که چنین ارتباطی از بسیاری لحاظ و منجمله دریافت مبالغی عوارض ، به نفع انقلاب بود ، چه بسا جنگل نیز با آن موافقت می‌کرد . اما البته دولت ارتجاعی- وابسته ایران با یک چنین معاملاتی موافق نبود . و اصولاً از این لحاظ حاضر به نزدیکی با شوروی شده بود که شوروی نیز درازاء آن ، خدمتی به ضد انقلاب بکند . آن خدمت چه بود ؟ راحت کردن خیال ضد انقلاب از انقلاب و عملیات آن ، با تصفیه هوای گیلان از میکروب انقلاب!

قرارداد خانانۀ ۱۹۲۱ شوروی- ضد انقلاب در ایران نشان می‌دهد که چگونه راه گیلان بسته نبود . زیرا مطابق همین قرارداد ضد انقلابی است که شوروی رسماً متعهد می‌شود که راه شوشه تهران - انزلی را در اختیار دولت ضد انقلابی ایران قرار دهد . اگر این راه آن‌چنان بسته بود که شوروی در آن تصرفی نداشت ، گنج‌اندیدن چنین مفهوم سریخی در عهدنامه و تعهد سپردن شوروی درباره آن ، ابلهانه بود .

پس از همه این حرف‌ها ، واجب است بررسی کنیم که از روابط بازرگانی ایران و شوروی که مسیو روتشتین برای آن یک چنان **یک بغل آچار** اعتباری قائل شدند که حتی به خاطر عملی شدن آن ادامه انقلاب را هم مشر و اعلام فرمودند ، چه چیزهایی عاید ایران شد . آخر واجب است بدانیم شوروی کدامین کالاهایی را که سدورش باعث ایجاد تحول در تمام شئون اجتماعی ایران می‌شد و وظائف انقلاب را بدون وجود خود انقلاب بسیار سهل‌تر و اساسی‌تر انجام می‌داد ، از ایران خارج کرد . ابتدا بدنیست جدولی از کالاهای عمده وارداتی به ایران تقدیم داریم :

ملاحظات	کشورهائی که کلاسیز بوررا به ایران صادر کرده اند	نام کالا	شماره
	شوروی- بریتانیای کبیر و ایرلند - ژاپن - هند انگلیس - سایر کشورها... شوروی - بلژیک - مصر - هلند و هند هلند - سایر کشورها	پارچههای پنبهای خالص	۱
	شوروی- آلمان- بریتانیای کبیر و ایرلند- چکوسلواکی- سایر کشورها	قند و شکر	۲
	شوروی- آمریکا- بریتانیای کبیر و ایرلند - سایر کشورها	ماشین آلات و افزار	۳
	آلمان- بریتانیای کبیر و ایرلند- بلژیک- فرانسه- سایر کشورها	روغن های معدنی	۴
	سایر کشورها	پارچههای پشمی	۵

ماخذ : نشریه سالنامه اداره کل گمرک ایران در سال ۱۳۷۰ (۱۳)

اجازت بدهید قبل از این که ریز کالاهای عمده صادراتی شوروی را به ایران تقدیم داریم، ابتدا جدول مقایسه‌ای (شماره ۸) کل واردات ایران را از شوروی به سه کالای پارچه‌های پنبه‌ای قند و شکر، و روغن‌های معدنی مورد ارزیابی قرار دهیم. به طوری که ملاحظه می‌شود از ۳۶۴۶۰۰ هزار ریال واردات کل ایران از شوروی در خلال ۲۱ سال فوق مبلغ ۲۳۶۶۴۸۷ هزار ریال آن فقط سه کالای پارچه‌های پنبه‌ای، قند و شکر، و روغن‌های معدنی تشکیل می‌دهد. یعنی تقریباً دو سوم از واردات ایران از شوروی شامل کالاهای فوق می‌باشد.

بسیار واضح است که اگر این کالاها به ایران وارد نمی‌شد و اگر انقلاب فدای یک چنین اجناس گویا اثر ناسیولیستی‌ای نمی‌شد، ملت ایران هرگز روی سعادت‌ی‌را که بعدها دید، نمی‌دید!

البته نباید تصور کرد که پس حتماً یک سوم بقیه واردات ایران را از شوروی کالاهای سمنتی به معنی صحیح کلمه تشکیل می‌دهد است. خیر! جدول شماره ۹ رفع این ابهام را می‌کند و کل واردات ایران را از شوروی در زمینه ماشین‌آلات و افزار، که ظاهراً مفهوم سمنتی می‌گیرند - هر چند هم که ارزش سمنتی کردن کشور را به مفهوم صحیح کلمه و با به هیچ مفهومی نداشته باشند - نشان می‌دهد.

به طوری که ملاحظه می‌شود، از صد درصد کل واردات ایران از شوروی در خلال ۲۱ سال مورد بحث، فقط متجاوز از ۱۵ درصد این واردات راه ماشین‌آلات و افزار، تشکیل می‌دهند. مایل یاد آور شوم که کل ماشین‌آلات و افزار، وارد شده از شوروی به ایران بیش از ۴۲ برابر کمتر از مجموع سه کالای قند و شکر، پارچه‌های پنبه‌ای، و روغن‌های معدنی می‌باشد. باید دانست که بقیه اجناسی که شوروی به ایران فروخته است شامل اجناسی نظیر و کیریت و شمشجه، «نباتات مخدره» و چینی‌آلات، «صنایع ساخته شده از سنگ، خاک و گل» و غیره می‌باشد.

تجارتی است با گویا سوسیالیزم که می‌بایستی برای برقراری آن حتی انقلاب را نیز خلع سلاح کرد.

لازمست ضمناً جداولی از صادرات ایران به شوروی نیز تقدیم داریم، تا معلوم شود که اصولاً اقتصاد ایران در چه سطحی از تولید قرار داشت که گویا باز و بسته بودن یکی از جاده‌های

صادرات ایران  
به شوروی

جدول شماره ۸

ارزش تقریبی ملاتر و چغندر عمده از واردات ایران از شوروی

واحد: یک هزار ریال

ملاحظات	کل واردات	جمع	درش از معدنی	قند و شکر	پارچه‌های پنبه‌ای خالص	سال
	۴۲۰۰۰	۱۵۳۵۳	۱۲۴۵۸	۱۲۵۴	۱۶۴۱	۱۳۰۰ = ۱۹۲۱ - ۲۲
	۷۳۰۰۰	۱۶۶۲	۱۵۳۴	۲۴	۱۰۴	۱۳۰۱ = ۱۹۲۲ - ۲۳
	۱۰۵۰۰۰	۱۴۵۴۵	۱۲۴۵۸	۴۴۴	۱۶۴۳	۱۳۰۲ = ۱۹۲۳ - ۲۴
	۱۲۶۰۰۰	۷۵۰۶۸	۱۹۲۰۵	۴۸۸۷۹	۶۹۸۴	۱۳۰۳ = ۱۹۲۴ - ۲۵
	۲۱۲۰۰۰	۱۲۶۵۰۹	۲۳۲۶۵	۷۸۳۰۳	۲۴۹۴۱	۱۳۰۴ = ۱۹۲۵ - ۲۶
	۱۸۴۰۰۰	۱۴۴۷۴۵	۲۸۶۴۵	۸۹۶۰۰	۲۹۵۰۰	۱۳۰۵ = ۱۹۲۶ - ۲۷
	۲۰۹۰۰۰	۱۵۵۴۵۰	۲۷۴۱۰	۷۰۳۲۰	۵۷۷۲۰	۱۳۰۶ = ۱۹۲۷ - ۲۸
	۲۹۱۰۰۰	۲۰۴۲۷۰	۳۴۸۰۰	۶۹۴۷۰	۱۰۰۰۰۰	۱۳۰۷ = ۱۹۲۸ - ۲۹
	۲۷۳۰۰۰	۲۰۵۳۱۱	۲۸۴۳۱	۸۵۳۰۰	۸۱۵۸۰	۱۳۰۸ = ۱۹۲۹ - ۳۰
	۲۳۰۰۰۰	۱۷۱۶۴۷	۲۷۰۲۷	۶۲۴۰۰	۷۲۲۲۰	۱۳۰۹ = ۱۹۳۰ - ۳۱
	۲۶۸۰۰۰	۲۲۴۹۱۷	۴۵۹۰۷	۵۴۲۴۰	۱۲۴۷۷۰	۱۳۱۰ = ۱۹۳۱ - ۳۲
	۲۰۱۰۰۰	۱۵۰۲۱۷	۲۴۴۵۷	۴۴۴۲۰	۷۱۳۳۰	۱۳۱۱ = ۱۹۳۲ - ۳۳
	۱۴۵۰۰۰	۹۷۳۴۰	۱۴۱۹۰	۱۹۵۲۰	۴۶۶۳۰	۱۳۱۲ = ۱۹۳۳ - ۳۴
	۱۹۳۰۰۰	۱۲۱۹۶۰	۱۹۷۷۰	۲۹۱۷۰	۷۳۰۲۰	۱۳۱۳ = ۱۹۳۴ - ۳۵
	۲۴۱۰۰۰	۱۵۰۴۴۰	۱۰۸۰۰	۵۷۶۶۰	۸۱۹۸۰	۱۳۱۴ = ۱۹۳۵ - ۳۶
	۲۷۷۰۰۰	۱۷۷۴۹۴	۱۲۳۳۶	۸۲۶۲۰	۸۲۵۲۵	۱۳۱۵ = ۱۹۳۶ - ۳۷
	۳۱۵۰۰۰	۲۰۷۰۲۶	۱۲۷۴۷	۸۱۴۷۲	۱۱۲۸۰۷	۱۳۱۶ = ۱۹۳۷ - ۳۸
	۱۰۲۰۰۰	۷۴۳۱۲	۱۳۰۷۹	۴۴۶۶۳	۱۶۵۷۰	۱۳۱۷ = ۱۹۳۸ - ۳۹
	۷۰۰۰۰	۳۹۰۱		۳۹۰۱		۱۳۱۸ = ۱۹۳۹ - ۴۰
	۸۴۰۰۰	۴۴۴۶۷	۱۲۶۶	۹۸۷۵	۳۳۲۲۶	۱۳۱۹ = ۱۹۴۰ - ۴۱
	۶۸۰۰۰	۲۹۸۵۳	۲۰۱	۲۰۲۶۶	۹۳۸۶	۱۳۲۰ = ۱۹۴۱ - ۴۲
	۳۶۴۶۰۰۰	۲۳۶۶۲۸۷	۳۹۹۷۸۹	۹۴۷۸۱۱	۱۰۱۸۶۸۷	جمع

کل داردات ایران از شوروی	پایه های بنیادی + تقد و شکر + روغن های معدنی	ماشین آلات و انززار	سال
۴۲۰۰۰	۱۵۳۵۳		۱۳۰۰ = ۱۹۲۱ - ۲۲
۷۳۰۰۰	۱۶۶۲	۸۳	۱۳۰۱ = ۱۹۲۲ - ۲۳
۱۰۵۰۰۰	۱۴۵۴۵	۱۵۱	۱۳۰۲ = ۱۹۲۳ - ۲۴
۱۲۶۰۰۰	۷۵۰۶۸	۴۵۸	۱۳۰۳ = ۱۹۲۴ - ۲۵
۲۱۲۰۰۰	۱۲۶۵۰۹	۲۲۸	۱۳۰۴ = ۱۹۲۵ - ۲۶
۱۸۴۰۰۰	۱۴۴۷۴۵	۴۲۰	۱۳۰۵ = ۱۹۲۶ - ۲۷
۲۰۹۰۰۰	۱۵۵۴۵۰	۶۵۰	۱۳۰۶ = ۱۹۲۷ - ۲۸
۲۹۱۰۰۰	۲۰۴۲۷۰	۱۰۳۲	۱۳۰۷ = ۱۹۲۸ - ۲۹
۲۷۳۰۰۰	۲۰۵۳۱۱	۲۵۰۹	۱۳۰۸ = ۱۹۲۹ - ۳۰
۲۳۰۰۰۰	۱۷۱۶۴۶	۲۳۸۰	۱۳۰۹ = ۱۹۳۰ - ۳۱
۲۶۸۰۰۰	۲۲۴۹۱۷	۳۶۲۰	۱۳۱۰ = ۱۹۳۱ - ۳۲
۲۰۱۰۰۰	۱۵۰۲۱۷	۳۱۲۱	۱۳۱۱ = ۱۹۳۲ - ۳۳
۱۴۵۰۰۰	۹۷۳۴۰	۱۱۴۰	۱۳۱۲ = ۱۹۳۳ - ۳۴
۱۹۴۰۰۰	۱۲۱۹۶۰	۱۶۲۰	۱۳۱۳ = ۱۹۳۴ - ۳۵
۲۴۱۰۰۰	۱۵۰۴۴۰	۴۱۸۰	۱۳۱۴ = ۱۹۳۵ - ۳۶
۲۷۷۰۰۰	۱۷۷۴۹۴	۴۱۲۸	۱۳۱۵ = ۱۹۳۶ - ۳۷
۳۱۵۰۰۰	۲۰۷۰۲۶	۱۴۰۷۷	۱۳۱۶ = ۱۹۳۷ - ۳۸
۱۰۲۰۰۰	۷۴۳۱۲	۶۳۱۰	۱۳۱۷ = ۱۹۳۸ - ۳۹
۷۰۰۰	۳۹۰۱	۷۱۹	۱۳۱۸ = ۱۹۳۹ - ۴۰
۸۴۰۰۰	۴۴۴۶۷	۳۷۶۳	۱۳۱۹ = ۱۹۴۰ - ۴۱
۶۸۰۰۰	۲۹۸۵۳	۳۲۳۰	۱۳۲۰ = ۱۹۴۱ - ۴۲
۳۶۴۶۰۰۰	۲۳۶۶۴۸۷	۵۵۸۷۳	جمع

تجارتی آن چه تأثیری می‌توانسته است در زندگی ملی به‌وجود آورد.

ناگفته پیداست که یک اقتصاد عشیره‌ای خان‌خانی استعمارزده چه اجناسی را می‌تواند صادر کند .

جدول شماره ۱۰ نمونه‌های عمده این اجناس را نشان می‌دهد.

به طوری که ملاحظه می‌شود متجاوزان هفتاد درصد صادرات ایران را به‌شوروی اجناس خام عهد و قیاقوس تشکیل می‌دهد . عمان اجناسی که پیوسته شوروی در تبلیغات خود خرید آن‌ها را توسط سایر کشورهای مقتدر جهان به نام «استعمار» و «غارت‌گری» می‌گوید . این است آن تجارتی که سیو روستتین بود و نبود آن را باعث حیات و مرگ اقتصاد ایران ، قلمداد می‌فرمایند .

این است آن تجارتی که نماینده مختار شوروی قطع آن را باعث تنگی نفس ، ایران معرفی می‌کنند و برقراری آن را عامل قاطعی می‌دانند برای این که «ایران نفس راحتی بکشد» .

این است آن تجارتی که شوروی مثله شدن انقلاب را برای برقراری آن ، ضروری می‌داند و به عکس آن را «مضر» تشخیص می‌دهد .

این است آن تجارتی که سوسیالیسم نوع شوروی استقرار آن را از جمله فرایض هر «شخص ملت دوست و میهن پرستی» و «منجمله شخص میرزا کوچک جنگلی پیشوای انقلاب ایران» و «سردسته ملیون ایران» می‌داند .

همه خبرها دروغ بود .

و همه آیاتی که از پیامبران بی‌شمار شنیده بودیم ،

بیان گام‌های بدرقه‌کنندگان تابوت ،

از لب‌گور پیش‌تر آمدن نتوانستند!

م. امید

و شوروی نیز انقلاب ایران را با اوراد خویش به‌گور فرستاد .

آموزنده است اگر توجه کنیم که مثلاً در سال ۱۳۰۸ دولت شوروی ۶۹۰۰ تن پاره‌تن پنجه‌ای را به ایران وارد کرده ، درحالی‌که در همان سال ۱۴۳۷۰ تن پنجه خام از ایران خارج ساخته است . یعنی در واقع از لحاظ وزنی شوروی متجاوز از دو برابر وزن کالایی که به ایران وارد کرده ، مواد خام همان کالا را از ایران خارج نموده است . اما در همین سال ۱۳۰۸ دولت شوروی ۶۹۰۰ تن پاره‌تن پنجه‌ای خود را به مبلغ ۸۱۵۰۰ هزار ریال به ایران فروخته و حال آن‌که ۱۴۳۷۰ تن پنجه خام ایران را ۲۸۸۹۷ ریال خریداری کرده است . یعنی در این مرحله نیز شوروی متجاوز از دو برابر ربحان داشته است . به بیانی دیگر بین



جدول شماره ۱۰

ارزاش رقم صادرات کمر و صادرات عمده ابریش به شوروی

واحد: هزار ریال

سال	پنجاهم	خشتبار	پشم و کمر دوموی خام	پوست خام بره	کتیرا	برنج خوراکی	رودهای مدرسه و ۱۰۵۳۳	لذی و مدرسه و مدرسه و	جمع	کل صادرات
۱۹۲۱-۲۲	۱۲۰۰	۵۰۵۵			۷۹	۵۵۵۱		۳۰۲۲	۱۲۶۵۹	۲۶۰۰۰
۱۹۲۲-۲۳	۱۰۵	۹۰۴		۳۰۳۹		۱۰		۱۹۳	۴۲۵۱	۶۲۰۰۰
۱۹۲۳-۲۴	۱۱۳۰	۴۷۳۲	۱۱۸	۳۰۷۳		۵۵۵۱		۳۰۲۲	۱۶۴۹۷	۱۵۸۰۰۰
۱۹۲۴-۲۵	۱۳۰۳	۴۶۳۶۵	۱۵۰	۵۴۴۴		۳۹۰۸۳		۷۵	۱۴۹۷۴۶	۲۴۵۰۰۰
۱۹۲۵-۲۶	۱۳۰۴	۴۶۵۵۰	۱۰۰	۱۹۸۵		۴۳۱۸۴		۱۳۹۷	۱۶۰۷۲۱	۲۸۱۰۰۰
۱۹۲۶-۲۷	۱۳۰۵	۱۲۵۱۰	۱۵۰	۳۰۰۰	۹۰۰	۲۰۴۴۰	۳۴۰		۱۰۵۲۸۰	۱۶۴۰۰۰
۱۹۲۷-۲۸	۱۳۰۶	۲۹۹۶۰	۱۰۱۳	۳۲۰۰	۲۴۷۰	۴۶۹۶۰	۵۵۰		۱۴۳۱۰۰	۱۹۹۰۰۰
۱۹۲۸-۲۹	۱۳۰۷	۲۲۰۹۰	۱۲۱۷۰	۴۱۰۰	۳۴۰۰	۲۸۸۱۰	۱۰۸۰		۱۲۱۴۴۰	۱۶۶۰۰۰
۱۹۲۹-۳۰	۱۳۰۸	۱۸۲۷۰	۱۴۰۹۲	۴۸۰۰	۳۴۰۰	۳۳۰۹۰	۱۵۰۰		۱۱۴۰۴۹	۱۴۸۰۰۰
۱۹۳۰-۳۱	۱۳۰۹	۱۴۸۶۰	۲۲۶۰۷	۲۰۰۰	۵۱۲۰	۳۱۹۴۰	۱۵۰۰		۱۰۶۶۸۷	۱۵۹۰۰۰
۱۹۳۱-۳۲	۱۳۱۰	۲۶۲۰۰	۲۵۴۰۹	۱۱۳۰۰	۶۸۵۰	۳۳۰۶۰	۳۵۶۰		۲۱۰۴۹۹	۲۵۱۰۰۰
۱۹۳۲-۳۳	۱۳۱۱	۱۹۴۰	۱۷۱۸۲	۱۱۴۰۰	۴۱۱۰	۱۵۴۴۰	۲۸۰		۸۹۲۳۰	۱۱۷۰۰۰
۱۹۳۳-۳۴	۱۳۱۲	۲۵۰	۲۰۳۲۱	۸۵۰۰	۲۶۴۰	۱۳۴۴۰	۲۱۰		۶۴۰۱۶	۹۰۰۰۰
۱۹۳۴-۳۵	۱۳۱۳	۷۳۷۵۰	۹۵۹۰	۱۸۳۰۰	۷۴۲۰	۲۴۹۶۰	۲۰۰		۱۷۱۶۶۹	۲۰۳۰۰۰
۱۹۳۵-۳۶	۱۳۱۴	۵۹۰۳۰	۱۵۱۳۰	۲۱۱۰۰	۵۵۸۰	۲۲۸۱۵	۴۰		۱۵۲۴۷۵	۱۸۶۰۰۰
۱۹۳۶-۳۷	۱۳۱۵	۸۴۷۱۰	۳۳۶۴۰	۳۹۱۲۵	۷۵۱۰	۲۶۸۷۰	۶۸۵۰		۲۱۹۹۲۷	۲۷۰۰۰۰
۱۹۳۷-۳۸	۱۳۱۶	۸۴۱۶۶	۲۶۶۸۲	۱۲۳۳۵	۳۶۱۰	۲۵۳۵۰	۸۴۲۸		۲۱۷۴۸۱	۲۳۵۰۰۰
۱۹۳۸-۳۹	۱۳۱۷	۲۵۹۷	۸۱۳۲	۹۶۸۷	۶۷۰	۵۶۲۷	۲۵۰۷		۳۴۴۲۱	۳۵۰۰۰
۱۹۳۹-۴۰	۱۳۱۸									
۱۹۴۰-۴۱	۱۳۱۹	۲۸۸۹۸	۴۰۷۸۶	۱۷۲۱	۲۵۱۵۸	۲۵۱۵۸	۳۸۳		۹۶۹۴۶	۱۱۷۰۰۰
۱۹۴۱-۴۲	۱۳۲۰	۲۸۱۲	۲۵۰۷۶	۴۷۰۱۶	۲۲۱۴	۲۳۰۶۳			۱۰۴۴۶۲	۱۲۵۰۰۰
جمع	۸۱۷۶۲۱	۳۳۷۸۲۳	۳۵۹۴۵۶	۱۸۳۱۱۹	۶۷۹۶۰	۴۷۰۵۸۲	۱۳۸۰۶	۳۱۲۹۸	۲۲۹۱۶۶۶	۳۲۳۷۰۰۰

فروش يك تن پنبه خام از طرف ایران به شوروی، تاخیر يك تن پارچه پنبه‌ای از همان کشور،  
متجاوز از چهار برابر اختلاف به سود شوروی وجود دارد .  
ایران چه نفس راحتی می‌کشد !

يك مقایسه همین  
جوری  
در خاتمه این مبحث نیز بد نیست جدول مقایسه‌ای زیر را تقدیم  
داریم .  
در جدول شماره ۱۱ ارزش رقمی ماشین آلات و افزاره وارد  
شده به ایران از چند کشور مختلف تقدیم می‌شود .

به طوری که ملاحظه می‌شود، با این که در مجموع ۲۱ سال چکوسلواکی ۱۰ سال  
کتر از شوروی به ایران ماشین آلات و افزاره صادر کرده است، مع هذا ارزش آن‌ها تقریباً  
مساوی است. و در همین مدت انگلستان قریب سه برابر بیشتر و آلمان قریب شش برابر بیشتر  
به ایران ماشین آلات و افزاره صادر کرده‌اند .

لازم به توضیح مجدد نیست که اگر هم شوروی در این زمینه مقام بسیار معزازی داشت،  
باز هم دلیلی نبود بر این که انقلاب را «مضر» اعلام دارد.

آیا یادآوری سودبخشی است که بگوئیم تازه خود همین «ماشین آلات و افزاره هاهم  
به مفهوم عواملی که تعیین کننده آزادی و استقلال ایران باشند ، نبوده‌اند؟ آخر بسیاری از  
همین کالاها نیز شامل جره‌انقال و سنگ سنباده و امثالهم می‌باشند.

جنگل طرح روابط  
بازرگانی به شوروی  
می‌دهد!

همین‌جا معلوم کنیم که اگر شوروی اصولاً بادولت ارتجاعی -  
وابسته ایران تماس نمی‌گرفت و فقط با انقلاب به عنوان نماینده  
ملت ایران رابطه‌ای تجارتمی نیز برقرار می‌کرد ، می‌توانست  
چه کالاهائی را به دولت موقتی انقلاب جنگل بفرشد و در عوض

چه اجناس و کالاهائی را از حکومت انقلابی بخرد.

اگر فراموش نشده باشد، می‌دانیم که در بحیوچه توطئه‌گری‌های شوروی و پادوئی-  
های ماجراجویانه احسان‌الله خان‌ها و خالو قربان‌ها که سرانجام به کودتای انقلاب شکن  
رشت منجر شد، هیأتی از طرف میرزا کوچک جنگلی به شوروی عزیمت شد تا ضمن رسانیدن  
نامه خصوصی میرزا به شخص لنین و ملاقات حضوری و خصوصی با پیشوای شوروی (که هرگز  
تحقق نپذیرفت )، از تنص قراردهای شوروی و انقلاب که توسط نمایندگان شوروی در جنگل

ارزش رسمی «ماشین آلات و افزار»  
وارداتی برای روز شورو، آلات، انگلیس، و چکوسواکی

جدول شماره ۱۱

واحد: هزار ریال

سال	شوری	آلات	انگلیس	چکوسواکی
۱۳۰۰=۱۹۲۱-۲۲				
۸۳۱۳۰۱=۱۹۲۲-۲۳			۱۰۴۸۲	
۱۵۱۱۳۰۲=۱۹۲۳-۲۴	۱۹		۶۲۶۰	
۴۵۸۱۳۰۳=۱۹۲۴-۲۵		۱۷۴۴	۱۱۴۰۶	
۲۲۸۲۱۳۰۴=۱۹۲۵-۲۶		۲۵۹۷	۸۶۶۲	
۴۲۰۱۳۰۵=۱۹۲۶-۲۷		۲۴۸۰	۱۸۴۶۰	
۶۵۰۱۳۰۶=۱۹۲۷-۲۸		۲۳۳۰	۱۷۴۲۰	
۱۰۳۲۱۳۰۷=۱۹۲۸-۲۹		۴۷۷۰	۱۴۲۰۰	
۲۵۰۹۱۳۰۸=۱۹۲۹-۳۰		۴۴۴۵	۱۱۶۹	
۲۳۸۰۱۳۰۹=۱۹۳۰-۳۱		۲۸۴۱	۱۲۵۳	
۳۶۲۰۱۳۱۰=۱۹۳۱-۳۲		۱۳۱۷۷	۲۱۳۶	۳۳۹۷
۲۱۲۱۳۱۱=۱۹۳۲-۳۳		۱۱۷۳۷	۷۱۵۴	۷۶۶
۱۱۴۰۱۳۱۲=۱۹۳۳-۳۴		۱۷۸۸۰	۶۰۵۰	۱۱۳۹۰
۱۶۲۰۱۳۱۳=۱۹۳۴-۳۵		۱۴۰۰۰	۸۶۴۰	۱۴۷۰۰
۴۱۸۰۱۳۱۴=۱۹۳۵-۳۶		۳۰۳۵۰	۱۷۶۰۰	۱۱۲۵۰
۴۱۲۸۱۳۱۵=۱۹۳۶-۳۷		۴۴۶۷۵	۶۱۵۳	۲۱۸۸
۱۴۰۷۷۱۳۱۶=۱۹۳۷-۳۸		۱۶۲۳۲۷	۶۷۰۱	۷۳۹۳
۶۳۱۰۱۳۱۷=۱۹۳۸-۳۹		۲۹۱۰۱	۴۳۲۶	۱۳۵۶
۷۱۹۱۳۱۸=۱۹۳۹-۴۰		۱۴۷۷۴	۱۴۰۲	۶۵۸
۳۷۶۳۱۳۱۹=۱۹۴۰-۴۱		۲۶۳۱۵	۱۰۷۵	۹۳
۳۲۳۰۱۳۲۰=۱۹۴۱-۴۲		۲۷۷۱۱	۴۱۰۰	۱۷۶۹
	۵۵۸۷۳	۳۳۲۸۳	۱۵۴۶۶۹	۵۱۹۶۰

جمع

انجام شده بود و انجام می‌شد، شکایت کنند و ضمناً توجه جدی و مساعد دولت شوروی را اختصاصاً به انقلاب ایران معطوف دارند .

اما این هیأت در خلال همان ایامی که در مسکو بود، نامه‌ای برای آقای چیچرین کمیسر امور خارجه شوروی می‌فرستد که در آن گشایش باب روابط بازرگانی و تجارتي را بين شوروی و دولت انقلابی، رسماً خواستار می‌شود .

این اقدام که به سهم خود نمودار روشنی از هوشیاری عمومی جنگل می‌باشد، علاوه بر این که خود به خود مؤید آن است که جنگل متوجه لب و لوجه آب افتاده شوروی برای ارزش‌های تجارتي شده است و لذا فوراً از خود انعکاسی مناسب نشان داده است، در عین حال سندی است که در حد خود رسواگر ماهیت پلید سیاست شوروی نیز هست. سندی که از روی آن می‌توان فهمید که اگر شوروی به يك سازش جهانی بایرینانیا دست نرده بود، تأدیرخلال آن موضوع ایران را نیز حل و فصل کرده باشند، می‌توانست همان مقدار، وجه ساء بیش از آن مبالغی را که از روابط بازرگانی با دولت منحل ایران عایدش می‌شده، از طریق ارتباطات تجارتي با حکومت انقلابی جنگل تحصیل کند .

مابقلاً نوع و نسبت کالاهای عمده صادراتی و وارداتی شوروی و ایران را در خلال سال های ۱۳۰۰ الی ۱۳۲۰ مطالعه کردیم و اینک لازم است که نوع کالاها و چگونگی تقاضای جنگل را درباره روابط تجارتي بين انقلاب و شوروی نیز مطالعه کنیم .

این است و نامه هیأت اعزامی جنگل به چیچرین کمیسر امور خارجه شوروی، در باره چگونگی روابط بازرگانی و نوع کالاها و اجناس مورد معامله:

مسکو

۱۲ اوت ۱۹۲۰

از طرف شورای کمیسرهای جمهوری سوسیالیستی ایران، با داشتن اختیارات تام، ما یلیم راجع به مسائل زیر با شورای کمیسرهای دولت سوسیالیستی شوروی دارد مذاکره شویم :

۱- مبادله مواد اولیه برنج - پنبه - میوه جات - خشکبار - پوسته در مقابل پول نقد (قران) - پول مزبور برای تسویه قشون سرخ ایران به مصرف خواهد رسید.

۲- ملیمه برای چاپ اسکناس و اسناد بهداشتی.

۳- تأسیس کارخانه پارچه بافی در رشت.

۴- راجع به تأسیس يك کارخانه قندوشکر .

۵- تأسیس کارخانه اسلحه سازی در کابلان .

- ۶- احداث خط آهن تا تهران.
  - ۷- حل مسأله مربوط به مبارله کالا.
  - ۸- ترانزیت کالای ایران به خارجه و اجناس خارجه برای ایران ، مانند دواجات و ماشین آلات وغيره.
  - ۹- ماشین زراعتی.
  - ۱۰- کارشناس مالی و ذاعتی و معرفه الرضى .
  - ۱۱- تهیه لوازم نظامی برای احتیاجات قشون ایران .
- چنانچه قیمت اجناس با نقره باطلای غیر مسکوک پرداخته شود ، در این صورت باید ماشین سکه زدن پول نیز اضافه شود.

بدنیست یادآور شویم که محتوی ردیف ۸ همان حرفی است که مسیو روتشتین به نام دارتباط ایران باتمام دنیای خارجه از آن یاد فرمودند.

ملاحظه می شود که چگونگی اولین طرح مورد مذاکره درباره معاملات بازرگانی که از طرف انقلاب با شوروی در میان گذارده شد ، تا چه حد نسبت به روابط تجارتی شوروی با دولت قاسد ایران ، انقلابی و مترقی بوده است. ممهذاً دولت سازش کار شوروی ازچنین طرحی استقبال نکرد و درعوض به خاطر سازش جهانیش با انگلیس ، دست خونین دولت ایران را قشرد.

به نظر دولت شوروی يك چنین رابطه ای گویا «درجه ای که برای حیات ایران لازم»

باشد ، محسوب نمی شد.

مسیو روتشتین نامه تباہ کننده و ضدانقلابی خود را این طور ادامه

ادامه دهیم

می دهند:

اگر تقاضا نامه ( تقاضا نامه میرزا ) به همان فرمی که نوشته شده بود و رفیق کلاشراف به من رسانیده باقی می ماند، گمان می کنم تا يك اندازه ای قابل قبول بود ، چه از نظر دولت و چه از نظر من. البته شما ملتفند که تقاضای شما به همان ترتیب (هم) که توسط کلاشراف پیشنهاد کرده بودید، در ظرف يك شب انجام پذیر نیست و مدت و کشمکش می خواهد. یقیناً شما (هم) منتظر اجرای کامل آنها پیش از دست کشیدن از عملیات و تخلیه راه رشت نبودید. به همین جهت از من هم منتظر اجرای

فوری آنها نباشید. زیرا بدون مقدمه و بدون مراجعه به مقامات دولتی قابل تحسین نیست.

من گمان می‌کردم در زمینه درخواست‌های ارسالی به وسیله کلاشراف، امکان توافق نظر هست. اما پیشنهادات دیگری به وسیله رفیق سمدانه دروش فرستاده‌اید که اجرائشان عسکل تر است.

همان‌طور که قبلاً بیان شد، متأسفانه ما از محتوی پیشنهادات میرزا که توسط جناب کلاشراف ارسال شده بود، اطلاعی نداریم و لذا مجبوریم بررسی خود را از بالای سر این قسمت ادامه دهیم.

آنچه خود سوار که کلفت توپخانه را نشان می‌دهد این است که مسیو بازمی اما می‌آورند  
تازه پیشنهاداتی را هم که توسط جناب کلاشراف فرستاده شده بود و گویا مورد توجه آن حضرت نیز واقع شده بود، نه به سورتی مساوی، بلکه در تحت شرایطی کاملاً نامساوی قابل قبول و انجام پذیر اعلام می‌دارند. شرایط نامساوی‌ای که نتیجه آن نه انجام پیشنهادات، بلکه به آتش انداختن پیشنهاد دهندگان بود.

مسیو من ردیگ پارچه و کامل پیشنهاداتی که توسط سمدانه خان دروش ارسال شده بود، تبه کارانه موافقت خود را با پیشنهاداتی که توسط جناب کلاشراف رسیده بود اعلام می‌دارند و تازه در این باره نیز اضافه می‌فرمایند که: «گمان می‌کنم که تا یک اندازه قابل قبول بود». و همان دم نیز می‌فرمایند که بدیهی است تحقق یافتن همان «یک اندازه‌ای» هم که نسبت به آن «گمان» و احتمالی دور می‌رود، کار «یک شب» نیست، بلکه «مدت و کشمکش»ها لازم دارد. ولی از آن جا که به هر حال نمی‌توان اوضاع را به همین منوال که هست رها کرد و طرفین مختاسمه را در خلوط خود به سکون فراخواند تا این «مدت و کشمکش» بگذرد و نتایج خود را عرضه بدارد، لذا ضرورت دارد که پیشاپیش انقلاب شرایط ضد انقلاب را عملی کند، تا بعدها سرفروست آن «یک اندازه» احتمالی را شاید بتوان محقق گردانید. اما شرایط ضد انقلاب کدام است؟ ۱- تخلیه راه رشت. ۲- دست کشیدن از عملیات انقلابی. ۳- دخالع سلاح، نیروهای انقلاب. ۴- کنار کشیدن به نقطه‌ای از جنگل.

مفهوم نظامی - سیاسی این کلمات چیست؟ این است که ابتدا معنی پوست‌کنده وضع قوا در تمام زمینها به ضرر، به ضرر، و به ضرر کشنده

انقلاب نفیبر یابد ، ضد انقلاب ستون فقرات و قلب انقلاب را تصاحب کند و آن وقت پس از مدت‌ها کشمکش ، و جنگ و چانه زدن مسیو سفیر سرا پا حسن نیت شوروی (البته نسبت به انقلاب) پیشنهادات انقلاب از طرف ضدانقلاب ، تا يك اندازه ای ، و آن‌هم با احتمال و گمان ، مورد قبول واقع گردد !

برای پاسخ به یک چنین سخنانی در محله‌های ما اگر بخواهند خیلی اطو کشید، و با قاشق و جنگال جواب دهند ، می‌دانید چه می‌گویند ؟ می‌گویند : پرو نامرد !

آخر فقط يك ضد انقلاب خر لازم است که پس از خلع سلاح ، انقلاب، پس از دست کشیدن ، انقلابیون ، عملیات ، انقلابی، و پس از ، تخلیه راه ، جاده اصلی و استراتژیکی نهضت ، تازه بیاید و درباره پیشنهادات دوران کیا بیای انقلاب حتی حرف هم بزند .

آخر وقتی که انقلاب دندان‌ها و ناخن‌های خود را از دست داد، دیگر زمین‌های باقی نخواهد ماند تا ضد انقلاب به حساب آن محبور شود که با انقلاب از در ماشات وارد شود. بدیهی است در چنین سورتی ، یا آنآ انقلاب را در سلاخ خانه استعمار - ارتجاع پوست می‌کنند و به دروازه‌های تأدیپ خلق آویزان می‌کنند و یا هم چون شیران به دام افتاده ، در قفس می‌اندازند و نمایش می‌دهند ، تا هر طفل رقیق‌مسی و اقلیجی هم بتواند به طرف آن پوست گردو و سنگ پرتاب کند . در این حالت است که انقلاب را نیز هم چون «بوکاجف» در قفسی آهین به نمایش خواهند گذاشت، تا هر افسر قرطی و نتری بتواند استخوان‌های پس‌مانده غذای خود را در جلوی او اندازد و آشغال به سر و رو ، و پوزمایش بمالد !

وقتی که انقلاب خط اصلی و ارتباطات خود را تحویل ضد انقلاب داد ؛ وقتی که انقلاب نیروهای ضدانقلاب را تا به اعماق سینۀ خود ریل‌کشی کرد؛ و وقتی که انقلاب سلاح‌های خود را دودستی تقدیم ضد انقلاب کرد، در این صورت دیگر ادامه مذاکره و یا آغاز مذاکره از طرف ضد انقلاب ، حماقتی است که هرگز سورت نخواهد گرفت .

**حرمت عهد نامه‌ها** احترام به قول و قرارها حد اکثر فقط در تحت شرایط مساوی، شرایط

مساوی نیروها و قدرت آتش و غیره است که امکان پذیر می‌باشد. و گرنه از جوجه يك تضاد ، هرگز وجه نیرومند و مقتدر آن حرمتی برای امضا‌های خود قائل نخواهد شد ، تا چه رسد به اقوال شفاهیش ، و خصوصاً تا چه رسد به این که اصولاً نه قولی و نه قراری ، هیچ کدام سورت نکرفته باشد و فقط قرار شده باشد که بعدها قول و قراری را با هم بگذارند، و تازه این قرار برای قول و قرار را هم یکی دیگر از قول وی گذاشته باشد .

۱- برداشتی است از فهم و توان ، نه در تهران به نمایش گذاشته شده بود .

پس از هر گونه قرارداد و عهدنامه‌های پس از هر گونه امضاء و پیمان، هنگامی که متادل قوا به شکلی تعیین کننده به هم بخورد، این تنها طرف ضعیف است که به پیمان بوسیده موافقت نامه‌ها و قراردادها متوسل می‌شود و آه و زاری راه می‌اندازد، و گرنه طرف قوی با دریا گذاشتن همه امضاءها و پیمان‌ها، رقیب را همانند خاک رویه و زباله از سر راه خود جاروب می‌کند و همه امکانات را در انحصار خویش درمی‌آورد. تضاد چیزی نیست که به قول و قرار بتوان آنرا حل کرد.

**قدرت عهدنامه‌ها را  
به اجرا می‌کشاند،  
نه ضعف**

دشمن تنها در صورتی که کار در حریف را بر حلقه و خویش ببیند و تنها در صورتی که قدرت روحانی آنی از چنین مهلکه‌ای را نداشته باشد، حاضر به دادن پاره‌ای امتیازات می‌شود. و آن هم فقط بدین حساب که بتواند فعلاً از هر که خود جلوگیری کند. کار در را از گردن خویش دور سازد، تا به‌دها بتواند با تقویت بنیه و موقعیت خویش، نه تنها داشته را از پنجه حریف بیرون بکشد، بلکه زمینه‌ای بچیند که خود پنجه را نیز قطع سازد. و بی‌شبهه وقتی که دیگر نه تنها کاردی، بلکه هم چنین پنجه‌ای و دسئی برای گرفتن خنجر در بین نبود، گمانه ابلهانه و یا خائنانه‌ای است که طرف هم چنان امتیازی خواهد داد. دیگر زمانی رسیده است که خرخره این یکی به دست آن یکی بیفتد و کارد بر بالای آن پرپر زند.

**حدود امتیاز**

اسولاً انقلاب هرگز نمی‌تواند با دادن امتیازاتی اساسی، عمده، و تعیین کننده، پیروزی را به دست آورد. و به عکس، انقلاب با گرفتن این گونه امتیازات است که می‌تواند به طرف پیروزی گام بردارد و آنرا تساحب کند. ضرورت‌هایی که اغلب انقلاب در آن گرفتار می‌شود، تنها باعث می‌گردد که انقلاب نه با مذاکره درباره دادن مواضع اصلی و فرعی و سلسله پی و اعصاب خویش به دست دشمن، بلکه با مذاکره در باره قبول آتش بس، استقرار تقریباً در همان محل‌هایی را که طرفین در آن اردو زده‌اند موافقت به عمل آورد و خود را از بحران‌های داخلی و عمومی موجود نجات بخشد و یا نقشه‌ها و برنامه‌های مورد نظر خویش را پیاده کند. روشن است که در این صورت انقلاب چندان چیزی از دست نداده است، بلکه تقریباً چیزی به دست نیاورده است. ولی وقتی که انقلاب حاضر شود که خطوط اصلی و جریان‌های جغرافیائی و اقتصادی و استراتژیکی خود را به عنوان امتیاز به ضد انقلاب پیشکش کند و علاوه بر آن حاضر شود که سلاح‌هایش



را تحویل دهد و نفقاتش را مرخص سازد ، مفهومش این است که دیگر کربک انقلاب به یک باره ریخته است . و وقتی که کربک انقلاب ریخت ، یک سرمایه ساده آن را خشک خواهد کرد ، و بدنبال آن یخبندان خلق در کنار لیب مردامه، ارتجاع - استعمار آغاز خواهد شد .

پیشنهادات جنگل ضمن توجه به این اصول تنظیم شده بودند . ولی مسیو روتشتین وظیفه دیگری داشتند . تصادفی نیست که جناب نام برده دائماً ، و حتی قبل از هرگونه مذاکره و قراردادی دست کشیدن از عملیات و تخلیه راه رشت ، را خواستار می شدند .

جنگل انقلاب ، و شوروی ضد انقلاب را می خواست . این دو نوع هدف و دو نوع سیاست بود . و شگفت نیست که شوروی به یک باره بر روی همه پیشنهادات جنگل ضربدر سرخ کشید . حتی بردوی پیشنهاداتی که گویا « گمان » می کرد ، تا یک اندازه ای قابل قبول ، باشد .

شوروی و هم میزهای خیانتش انگلیس - ارتجاع ، به درستی به جان پیشنهادات جنگل پی برده بودند . بیهوده نیست که جمعا

#### ادامه دهیم

نیز از حتی صحبت کردن در حوالی آن ابا داشتند . به همین دلیل است که مسیوروتشتین با حالتی تمجب آلود ، به طوری که گویی می خواهد به میرزا بگوید که انسان از این پیشنهادات غیر منطقی و مسخره تو شاخ در می آورده در باره طرح پیشنهادی انقلاب این سان جمله سازی می کنند :

شما می خواهید قزاق های ایرانی غیب بشینند و ایادت کیلان را بالتمام در دست شما باقی بگذارند ، می خواهید که حکومت کیلان در دست یکی از دوستان نزدیکتان باشد و به او حکومت بالاستقلال این ایالت داده شود ، همچنین می خواهید منافع این ایالت مطلقاً راجع به شما باشد . الخ .

گذشته از این که هیچرا شدن ایالتی مانند کیلان چه اندازه برای آزادی و ترقی این ملت نافع یا مضر است ، می خواهم اشاره کنم که قبول یک چنین تقاضا، از برای هیچ دولتی میسر نیست . وقتی که دولت شوروی در سال ۱۹۱۹ حاضر شد که سازش کارانه جنوب را به دنبیکین ، و سیری را به کلچاکه واگذار کند ، از روی لاعلاجی بود و مسائل مهمی او را به این کار وادار می کرد ، آیا می توان امید داشت که دولت ایران با وجود این که از شما شکست نخورده حاضر شود که مملکت و قدرت دولتی را این طور تقسیم کند ؟ من وقتی یک هم چو معامله ای را به نخست وزیر فعلی ( قوام السلطنه ) پیشنهاد کردم ، به کلی آن را رد کرد .

در این صورت از برای من واضح است که با يك چنین شرایطی اگر در  
اجرایش ممر باشید ، صلح در میان شما و دولت امکان پذیر نیست.  
این را هم بدانید که وزیر جنگ و رئیس دیویزیون قزاق ، رضا خان  
سردار سپه ، چندین بار از من اجازه خواست که این مسئله را به دستور  
قوام السلطنه به زور اسلحه پایان دهد ، هر بار من از او جلوگیری کردم  
و وعده دادم مسأله گیلان را بدون خونریزی حل نمایم. چنانچه  
حالیه بعد از رد قطعی پیشنهادات شما از طرف دولت ، من خود را کنار  
کشیده اعلامی نمودم که در کارهای داخلی ایران مداخله ای ندارم ، و در  
قزاقها به فرونت شما حتمی بود . و گیلان مبدل به يك صحنه جنگ داخلی  
و خونریزی ملی می شد. اما من این کار را نمی توانم بکنم. به علت احساساتی  
که چه نسبت به شما و چه نسبت به ملت ایران دارم ، همان وقت من به نجف  
وزیر پیشنهاد کردم آخرین اقدام را که متضمن يك تخفیفی هم نسبت به شما  
باشد. به عمل آورد . این است که این نامه را می نویسم. پیشنهاد به قرار زیر  
است :

به طوری که ملاحظه می شود در ستور اول این قسمت از نامه ،  
شگفتی ای آهر یمنانه !  
مسئور و متشین مقاصد و نظریات پیشنهادی میرزا را به وضعی سرشار  
از شکنجی و تعجب تکرار می فرمایند و سرانجام از همه آنها این طور نتیجه می گیرند که  
اولا این پیشنهادات اصولا پیشنهاداتی تجزیه طلبانه اند و به همین دلیل ، ثانیا هیچ دولتی  
زیر بار آن نخواهد رفت .

تجزیه و وحدت  
منفور و مقدس

۹- درباره اولای ، بی آن که بخواهیم بادی از سالهای ۲۵-۱۳۲۴  
بکنیم ، لازم است همین قدر یاد آور شویم که وحدت و تجزیه  
قضیه ای نیست که پیوسته حالت وحدت مقدس و حالت تجزیه  
منفور باشد.

بین جداسدن قطعه ای از پیکر يك کشور به وسیله استعمار و قوای ضد انقلابی ، با جدا  
شدن يك قسمت از کالبد يك مملکت به وسیله قوای انقلابی ، از ریشه فرق است. اولی مطرود  
و دومی مقدس است . در حالت دوم این دیگر و وحدت ملی ، نیست که مورد تهدید قرار

می‌گیرد، بلکه بعکس، این وحدت ملی است که آغاز می‌شود و متقابلاً این وحدت استعمار-  
ارتجاع است که مورد تجزیه واقع می‌گردد.

انقلاب نمی‌تواند مناطق استقرار خود را در کوهستان‌ها برگزیند و درابرها لانه  
بگذارد. طبیعتاً انقلاب پیوسته گوشه‌ای از مملکت را دیر یازود، به‌هر حال از دستبرد شد  
انقلاب جدا می‌کند و سواد جغرافیائی خویش می‌سازد و آهسته آهسته گسترش می‌یابد. آیا به  
یک چنین حرکتی که هر انقلابی ناگزیر از آنجا انجام آن است می‌توان نام تجزیه‌طلبی را بدون  
این که غرضی شد انقلابی در کتفه آن نهفته باشد، داد؟

بدیهی است که انقلاب تجزیه‌هم می‌کند. ولی همین تجزیه است که بنیان وحدت واقع  
می‌شود. و مسلماً هر قدر هم شد انقلاب وحدت ایجاد کند، در واقع همان وحدت است که این  
تجزیه است.

۴- و اما در باره ثانیاً، یعنی درباره این که هیچ دولتی در ایران  
حاضر به قبول چنین پیشنهادی نیست که ایالتی همانند گیلان، گویا  
تجزیه شود.

برای کشف سحت و سقم این فرمایشات پیغمبرانۀ جناب رسول شوروی، فقط کافی است  
که نگاهی هر چند سطحی، به‌هر حال فقط نگاهی به نقشه ایران سد، سد و پنجاه سال قبل  
و اکنون بیندازیم تا به سادگی ببینیم که چگونه هفده شهر قفقاز، سراسر ترکستان و افغانستان  
و بحرین، قسمت‌هایی از بلوچستان و ریاز بکر و غیره، در «وحدت» جغرافیائی و وحدت  
ملی، ایران قرار داشتند و دولت‌ها و شاهان ایران، یعنی همان دولت‌ها و شاهان که به زعم  
مسئو روتشتین مجال است که زیر بار تجزیه ایران و تجزیه قدرت دولت بیروند، نه تنها  
تجزیه یک یک آن‌ها را به سادگی تحمل کردند، بلکه هم چنین در محدوده باقی‌مانده نیز  
استعمار را دعوت کردند که هر چه منابع و ذخائر باسرفه وجود دارد، به‌ینما ببرد. از این  
رو دیگر شرافت و عاطفه‌ای ملی در دولت‌ها و فرمانروایان ایران دیده نمی‌شود که نسبت  
به این یا آن قسمت از خاک کشور دارای احساساتی ملی باشند. و اگر هم بهش‌هایی وجود داشته  
باشد، این احساسات درست ضد ملی و خائنانانه خواهند بود.

مسئو علت عدم استقبال دولت ایران را از پیشنهادات میرزا این  
موضوع اعلام می‌دارند که دولت ایران از انقلاب شکست نخورده

شکست!

است . ولی چقدر خوب بود که حضرت ایشان ضمناً معنی شکست را هم بیان می فرمودند . مگر تنها وقتی که یکی از طرفین کشمکش به کلی محو و نابود شود ، تازه آن گاه است که شکست خورده است؟

شکست هم نسبی است . همین که انقلاب ایران با حرکت انفرادی میرزا آغاز و اکنون رشت در تیسری نیروهای جنگل است ، خود هم دلیل شکست است و هم دلیل پیروزی . شکست شد انقلاب و پیروزی انقلاب .

بدیهی است که ضدانقلاب هنوز از انقلاب شکستی تعیین کننده و فغانی نخورده بود . ولی در عوض اگر ارتجاع - استعمار چنان شکست نایی خورده بود که به کلی نابود و مضمحل شده بود که اصولاً دیگر طرح چنین پیشنهادهای زمینه نداشت و مطلقاً ایلهانه می نمود .

جناب سفیر چیز دیگری می خواهند بگویند که گویا رویشان نمی شود . می خواهند بگویند که با شرایط جدیدی که پیش آمده است ، یعنی شرایطی که از یک طرف حاکی از تقویت و ضعف کننده قوای انقلاب و از طرفی دیگر نتیجه وحدت شوروی - ارتجاع - انگلیس است ، دیگر « دولت ایران » مطمئن شده است که می تواند بدون دادن کمترین امتیازی همه چیز را به دست آورد و در نتیجه به هیچ وجه به زیر بار پیشنهادهای جنگل نخواهد رفت . این حرف منطقی و درستی است ، ولی مسیوی نام برده این اصل درست را بدان سورت مضحك و مسخره عرضه می کنند . چه می شود کرد ، طفلیکی دیپلمات نیست!

پس دولت چه  
می بایستی می کرد؟

البته اگر شوروی نه به عنوان وکیل مدافع دولت ضد ملی ایران ، بلکه به سورت دوست و یار وفادار انقلاب ایران ، دیپلماسی خویش را پی ریزی و اجرا می کرد و به جای این که از تمام قدرت و نفوذ مادی و معنوی خویش به ضرر انقلاب استفاده کند ، این امکانات و نیروها را در جهت منافع ملت ما به کار می انداخت و بریتانیا و دولت فاسد ایران را به سهم خویش به قبول پیشنهادهای جنگل و ادار می کرد ، دیگر ضرورت نداشت که نماینده مخفارش با مسخرگی بنویسند : « من وقتی يك هم چو معامله ای را به نخست وزیر فعلی ( قوام السلطنه ) پیشنهاد کردم ، به کلی آنرا رد کرد ، مگر قرار بود که با اشتیاق و شوروی فوق العاده در راه استقبال آن سر و دست بشکند؟

اما باید پرسید چگونه است « معامله ای را » که حضرت اشرف قوام السلطنه برادر خلف و ثوق الدوله عاقد قرارداد ایران فروشانه

وحدت عمل

۱۹۱۹ و به کلی رد می‌کنند ، شوروی نیز « به کلی » مردود می‌داند ؟ آیا جز این است که آب شوروی و رژیم خائن ایران و امپراطوری بریتانیا ، علیرغم منافع و حقوق مردم ما و علیرغم زندگی و هدف انقلاب ضد استعماری ایران ، در يك جوی حرکتی می‌کرده است ؟ سؤالی است که تاریخ برای پاسخ به آن قفل يك کلمه را ذخیره کرده است : نه ! نه ، جز این نیست !

صالح !  
حالب این جاست که « صلح » بینوا نیز در این دسیسه چینی‌ها پایش هم‌چون سایر توطئه‌ها به میان کشیده می‌شود . مسیو سفیر اعلام می‌فرمایند : « در این صورت ، که نخست وزیر فعلی ( قوام السلطنه ) پیشنهاد انقلاب را « به کلی رد » کرده‌اند ، دیگر برای من ( جناب روتشتین ) واضح می‌باشد که با يك چنین شرایطی اگر در اجرای پیشنهادات خود ممر باشید ، صلح در میان شما و دولت امکان پذیر نیست .»

مسلماً برای قیام مسلحانه مردم ایران ، « صلح » بین انقلاب ملی و دولت ضد ملی قابل تقدیس و احترام نیست . جنگل نه به خاطر « صلح » بادستگاه فاسد ایران و امپریالیزم حامیش ، بلکه برای جنگ با این رژیم منحط ملت فروش آغاز شده بود و می‌توانست ادامه یابد . صلح بین آن که غارت شده است و آن که غارت کرده است ، سلحی است که هرگز مورد تقدیس طرف غارت شده واقع نخواهد شد . فقط جنگه و تنها جنگ است که می‌تواند دائماً فکر آن که را که حقش را به زور غصب کرده‌اند ، به خود جلب کند . خدای را که ستم دیده در ممید زندگی خویش مورد تکریم و ستایش قرار می‌دهد ، خدای جنگ و انقلاب است ، نه صلح و آرامش . و لذا برای انقلابیون ایران « صلح » با دولتی که قبان‌داری فروش هستی ملت را عهده‌دار می‌باشد ، نمی‌تواند مورد تمجید و تقدیس قرار گیرد . به اضافه اصولاً انقلاب به این دلیل راه نرفته بود که با دولت خائن ایران « صلح » کند ، بلکه ملت بدین دلیل به زیر اسلحه رفته بود که با خائنین بجنگد ، با این همه ضرورت‌های سیاسی ، تشکیلاتی ، نظامی و غیره باعث شده بود که انقلاب يك دوره صلح و آرامش را در مرزهای جغرافیائی خویش برای رسیدگی و درمان امراض درونی نهشت طلب کند . امراضی که هر گونه عملیات انقلابی سود بخش و تمیین‌کننده‌ای را از انقلاب سلب کرده بود . این‌ها عواملی بودند که « صلح » با اهریمن را برای اهورامزدا واجب و ضروری ساخته بود . و خصوصاً همین ضرورت و « لاعلاجی » بود که به دست شوروی که خود نیز یکی از همان عوامل جدی مریض‌کننده انقلاب بود ، فرست داد تا با انقلاب فشار وارد کند و جفا تهدید کند که با ارائه این گونه

پیشنهادات از طرف جنگل وعدم قبول در بست پیشنهادات شوروی توسط انقلاب، امید داشتن به این که باز هم صلح در میان نهضت ملی و دولت سند ملی ایران، حتی برای لحظه‌ای امکان پذیر است، امیدی عبث و ناشی از ساده لوحی می‌باشد.

مسیو روتشتین برای این که خصوصاً نشان دهند که چگونه چنین صلحی دائماً مورد تهدید می‌باشد و چگونه چنین صلحی برای چندین سال که پیشکش، حتی برای چسند هفته و چند روز هم دوام نخواهد داشت، بدون معطلی بدین ترتیب اصحاب انقلاب را در فشار می‌گذارند:

این راهم بدانید که وزیر جنگ و رئیس دیوبیزون قزاق رضا خان سردار سپه چندین بار از من اجازه خواست که این مسأله را به دستور قوام سلطنته، به زور اسلحه پایان دهد. هر بار من اذوا جلوگیری کردم و وعده دادم مسأله کیلان را بدون خونریزی حل نمایم.

بسیار متأسفیم که به خاطر محظورات زمانی نمی‌توانیم در این شوروی متعجبانه میشویم که به جای شناسایی بررسی‌ها بپردازیم، ولی باید پرسید که چه حادثه‌ای رخ داده است؟ خارق‌العاده‌ای پیش آمده بود که رژیم که چند ماه پیش حتی حاضر با پنبه سر ببرد. به رسمیت شناختن دولت شوروی نبود و اجاباً نمایندگان آن را نیز سر به نیست می‌کرد، اکنون تا بدان حد خود را با شوروی اتمی و یک کاسه می‌یابد که حتی اردوکنی‌های نظامی خود را با اجازه آن دولت انجام می‌دهد، و با به عکس، انجام نمی‌دهد؟

به اضافه توجه به این نکته آموزنده است که جناب نماینده مختار شوروی رسماً اعلام می‌دارند که وعده دادم، همان کاری را که نیروهای قزاق، می‌خواستند و به دستور قوام السلطنته و علیه انقلاب ایران و از طریق زور اسلحه، انجام دهند، من بدون خونریزی، عملی کنم.

پس از تمام این گزافه‌ها و دسیسه‌هاست که مسیو روتشتین در پیجه خونریزی ملی! قلب حساس و عارفانه خویش را می‌کشایند و از احساسات رفیق مسیحانه‌ای دم می‌زنند که شاید بودا و گاندی نیز مجبور به تنظیم در برابر عظمت رئانت آن قلب و خواهان سعادت ایران، شوند!

مسیو یادآور می‌شوند که چگونه اگر در يك چنین موقعیتی خود را از میان دولت خائن ایران و انقلاب مردم ماکتار می‌کشیدند، جنگ و خون‌ریزی آغاز ، و گیلان مبدل به يك سحنه جنگ داخلی و خون‌ریزی‌های می‌شد .

ای فرزند رئوف !

ای الهه صلح و دوستی !

آموزنده است که مسیو ، جنگ بین انقلاب و ضد انقلاب را تحت عنوان « خون‌ریزی ملی » نام‌گذاری می‌فرمایند و لذا آن را مسدوم اعلام می‌دارند .

« خون‌ریزی ملی » ؛ « خون‌ریزی ملی » یعنی این که هم رژیم و مناسبات ایران که با انقلاب دشمن است ملی است ، و هم انقلاب که دولت ایران را داشته به استعمار - ارتجاع می‌داند ملی می‌باشد . و در نتیجه جنگ بین این دو ، جز يك فاجعه داخلی ، و يك « خون‌ریزی ملی » چیز دیگری نخواهد بود .

تئوری جدیدی است در باره جنگ و انقلاب ؛ تئوری و فلسفه‌ای که خائنین حراف پیوسته در زیر پیشانی و زبان خود ذخیره دارند .

چرا شوروی مایل نبود جنگ سهمناک و پر دوامی بین انقلاب و ضد انقلاب برقرار شود ؟ آیا واقعا شوروی چنین مصلحتی را نداشت ؟ آری نداشت . چرا ؟ زیرا آغاز يك برخورد تئلمی پر دوام و خونین باعث می‌شد که شوروی نتواند حالت دفاع و حمایت از انقلابات جهانی را به‌گرد سیمای خود تابان نگاه دارد . جنگ وسیع و همه‌جانبه انقلاب و ضد انقلاب باعث می‌شد که شوروی

چرا شوروی مایل  
نبود جنگ سهمناک  
و پر دوامی بین  
انقلاب و ضد انقلاب  
برقرار شود ؟

در برابر چشمان گشوده جهان موضع خود را روشن کند . و چون شوروی می‌خواست که با بریتانیا و دولت فاسد ایران بلاسد ، این است که مکتوبی را که از اکبر در زیر بغل گرفته بود به شدت از دست می‌داد . از این رو به شدت کوشش می‌کرد که « تصفیه مسأله گیلان » را بدون « خون‌ریزی » عملی کند . زیرا جنگ انقلابی دارای ندای جهان گیر و پرنفوذی است ، که هرگز هیچ سیاستی نمی‌تواند با آن به مخاصمه برخیزد و در عین حال در میان ملل و توده‌های جهان حرمت و احترامی نیز داشته باشد . و شوروی می‌کوشید که وضع بدین مرحله نرسد . شوروی دائما جنگ را عقب می‌انداخت ، تا تمام دسیسه های انقلاب شکنش مانند تسلیم شدن خالو قریان به دولت مرکزی ، و عزیمت احسان‌الله خان به شوروی به نمر برسند ، و آن‌گاه اگر هم میرزا حاضر به تمکین نشد ، سر او را بدون سر و صدا زیر آب کنند .

این برنامه مو به مو اجرا شد. و به همین مناسبت نیز پنجاه جنگل توانست همان دم نقاب تزویر شوروی را بردارد.

## « تخفیف »

### بزرگوارانه!

پیوده نیست که جناب سفیر « سرخ » به کیوتو رسید ، سلج ویرادری ، استحاله می یابد و به خاطر رسالت ملکوتی و آسمانی ای که به همراه خویش آورده اند ، بشارت می دهند : « به علت احساساتی که چه نسبت به شما (میرزا) وجه نسبت به ملت ایران (۱) ، دارند هرگز توانسته اند خود را رامی کنند که از میان دو سف متخاصم انقلاب و ضد انقلاب کنار بروند و در نتیجه ناظر خون ریزی و جنگی ملی گردند. بلکه به نخست وزیر پیشنهاد کرده اند که دست به اقدامی بزنند که « تخفیفی هم نسبت » به رهبر انقلاب ، یعنی شخص میرزا کوچک جنگلی در آن بوده باشد .

و بدین ترتیب يك بار دیگر ترجیح بند پلیدانهای که عبارت از جدا کردن میرزا از یارانش و انقلاب ، به علت پارهای تضمین ها درباره حیات شخص خودش باشد ، تکرار می کنند. و این تئیه را هم طوری جلوه می دهند که گویی همین « تخفیف » نیز ناشی از محبت بی پایان ایشان و دستگاه فاسد ایران است که به صورت صدقه سری به رهبر انقلاب داده می شود . ای میرزا پشتاب ! شوروی پارتی تو شده تا از ارتجاع - استعمار برایت « تخفیف » بگیرد . « تخفیف » جنایاتی که انجام داده ای . « تخفیف » جنایاتی که مرتکب شده ای . « تخفیف » ضرباتی که « به وحدت ملی ، وارد ساخته ای ... پس به شتاب ، ای مرد جنگلی ! به شتاب و اظهار ندامت کن ! و تا فرست باقی است از این بزرگواری و گذشتی که ثمارت می شود مستقیض شو!

پس از تمام این « احساسات » و الطاف گویا اترناسپولیستی پیشنهادات خیانت

است که مسیو روتنن برآی اینکه از تایج کلیه فعالیت های خویش پرده برداری کنند ، برای این که مقصود خود را از این « تخفیف » گیری روشن سازند ، و بالاخره برای اینکه رسالت آسمانی خویش را در مقام الهه مسلح و آشنی نشان دهند ، پیشنهادات زیر را برای انقلاب و ضد انقلاب که به زعم این فرشته « امنیت » و « صلح » هر دو نیز ملی می باشند ، تنظیم می فرمایند و به جنگل ارائه می دهند :

۱ - قزاقها عقب بنشینند به طرف تزوین و شما اقواء خود را به جنگل عقب بپسید. به شما اطمینان می دهیم که قزاقها مجدداً پیش نیایند. همچنین از طرف شما به دولت اطمینان خواهیم داد .



۲ - حکومت رشت با توافق ما هر سه خواهد بود. قنصل من در رشت ملتفت خواهد شد که از طرف دولت به شما تجاوزهایی نشود. به حکومت از برای حفظ امنیت ، يك قوه جزئی و ژاندارم ، داده خواهد شد .

۳ - همچنین قواء شما باید يك عدد معین باشد که از طرف آن ها برای دولت یا حکومت خطری متصور نباشد. ولیکن آن عده باید برای محافظت شما کافی باشد . معلوم است که نه از برای شما و نه از برای حکومت نباید از خارج کمکی برسد.

۴- بالاخره به شما و عدد يك مبلغی داده می شود که بتوانید با آن مخارج خود و قواء خود را عهده دار شوید. این مبلغ از تمام ولایات به طور سر شکن جمع آوری می شود. و یا عبارت خواهد بود از این که يك قسمت از مالیات ها را به آن اختصاص دهند .

من يك هم جو پیشنهادی را از هر دو طرف قابل قبول می دانم و با اقتضایات و مقتضیات هر دو طرف موافق می بینم. نه دولت از شما و نه شما از دولت به هیچ وجه راعمه ای نخواهید داشت . گذشته از این شما دارای قوائی خواهید بود از برای موقمی که دولت ایران به طور قطع خود را به بیگانه بفروشد

روشن است که کلیه آن مقدمات ، تمام آن دوز و کلک ها ، همگی آن تهدید و تلمیح ها و جعلگی آن زهد و توان های گویا اثر ناسیونالیستی ای که نماینده مختار شوروی بروزمی دادند، همراه همه گردآوری های حیثیت انقلاب اکثرب و اصول سوسیالیزم و اثر ناسیولیزم فقط برای این امر بوده است که سرانجام پیشنهادات فوق را ارائه دهند و آن ها را به نهضت انقلابی جنگل بقبولانند.

این پیشنهادات که ما قسمت سوم آن را قبلاً قدری ارزیابی کردیم ، در واقع می بایستی جان تمام اقداماتی باشند که شوروی می کوشید پس از آن که تبرش از طریق دسیسه کودتای رشت به سنگ خورد ، در کالبد روابط جنبش مسلحانه مردم ما و دولت ضد ملی حساسم بر ایران و همچنین استعمار انگلیس بندد .

بدیهی است مادام که تا حدود امکان به بررسی وزیر و روگردن مواد پیشنهادی شوروی نپردازیم و مادام که حیلها ، ریزه کاری ها ، ابهام ها و بالاخره ماهیت اصلی این پیشنهادات را آفتابی نکنیم ، پی بردن به این که شوروی تاجه حد برای قلع کردن و انهدام نهضت انقلابی

۱- شماره گذاری پیشنهادات در متن نیست . ما برای سهولت بررسی خویش آن ها را شماره بندی کرده ایم.

جنگل بازی گری ها و کوشش های مختلف به سرچ می داد، میسر نخواهد بود. مادام که دانسته نشود درکنه این پیشنهاداتی که علی الظاهر چه بسا منصفانه و لذا قابل اتکاء نیز می رسد، چه دنیائی از مکر و پلیدی علیه انقلاب مردم ما نهفته است، هرگز نخواهیم دانست که نقش شوروی در این جریان چگونه بوده است. خصوصاً باین بردن به اعماق این پیشنهادات و رسیدن به ریشه های عمیق و پنهانی آنهاست که می توانیم به خوبی متوجه شویم که این حرف مسیو روتشتین تاجه حد سیمانه بود که گفت: من به نخست وزیر ایران قوام السلطنه، و به سردار سپه آن، قول دادم همان کاری را که آنها می خواهند به زور اسلحه انجام دهند، من با مسالمت و دیپلماسی عملی سازم. و خصوصاً در چنین سورتی است که کاملاً متوجه خواهیم شد که تاجه انداز دیپلماسی شوروی در سخنان خود صداقت داشت که از زبان نماینده مختارش در جشن تاج گذاری سلطان احمد شاه، به نام برده قول داد که از هیچ گونه تلاشی برای تسفیه و انهدام انقلاب ایران کوتاهی نکند. و نیز خصوصاً در چنین سورتی است که دقیقاً آگاه خواهیم شد که تاجه میزان سیاست شوروی در اجرای برنامه های که خود به آن نام راحت کردن دولت ضد ملی ایران از انقلابیون و عمالیات آنها را داد، راستی و درستی بروز داده است.

بررسی کنیم:

شبهاتی ظاهری  
و اختلافی ریشه ای

قسمت اول پیشنهادات شوروی علی الظاهر آن چنان شباهتی با پیشنهاد خود میرزا دارد که انسان پیش از آن که به ته و توی آن راه بیرد، دچار این ابهام می شود که این ماده کبیه نزدیک به اصل همان پیشنهاد جنگل است. زیرا محتوی یکی از اصول پیشنهادی میرزا نیز این بود که قوای دولت از فروتن ها به قزوین عقب نشینی کنند، و در پیشنهاد مسیوروتشتین به میرزا نیز مثلاً عین همان نقطه نظر تکرار شده است: «دزاق ها عقب بنشینند به طرف قزوین». گذشته از این که از لحاظ عملی و سیاسی مابین «به طرف قزوین» با «به قزوین» تفاوت و اختلافی جدی و قابل شمشکشی وجود دارد، مهندس کاردی که قاطعانه این دو پیشنهاد را از هم قاج می کند، همین خنجر نیست، بلکه این است که در پیشنهاد ارسالی از طرف جنگل حفظ همه مواضع انقلاب تا آن حدودی که در زمان ارسال نامه وجود دارد، خواستار شده و ضروری تشخیص داده شده است، و حال آن که پیشنهاد مسیوی نام برده، بیخشد، نماینده مختار شوروی، همان طور که از قبل زمینه چینی کرده بودند بر این ستون متکی است که استقرار انقلاب در مواضع تحت تصرفش تجزیه طلبی محسوب می شود و از آن جا که

چنین عملی گویا مفایر وحدت ملی ایران است ، پس گویا علیه منافع ملی کشور نیز خواهد بود و لذا تخلیه فوری فرونت‌های انقلاب را از نیروهای انقلابی ، به مثابه کمکی گویا به وحدت ملی از یک طرف و قطع نفوذ گویا بریتانیا از طرف دیگر ، طلب می‌کنند . و چنین طلبی را خصوصاً از این بابت نیز جاشنی می‌زنند که دولت قوام السلطنه پیشنهاد جنگ را با قاطعیت رد فرموده‌اند .

پیشنهاد شوروی هر چند به شکلی مکارانه یک قسمت از پیشنهاد جنگ را که عبارت از عقب‌نشینی قوای دولتی به قزوین باشد ، شامل است ، مع هذا در آن واحد شرایطی را به آن اضافه می‌کند که کاملاً جان پیشنهاد انقلاب را می‌گیرد و آن را به یک چوب خشک و پوسیده مبدل می‌سازد . اضافاتی که محتوی آن از دست دادن ستون فقرات انقلاب بوده است .

بدیهی است هرگز آب و رنگ فراموش نمی‌شود : مسیو روتشتین  
اطمینان  
شخصاً از طرف انقلاب به ضد انقلاب ، و از طرف ضد انقلاب به  
انقلاب و اطمینان ، می‌دهند که هیچ کدام مجدداً پیش نیایند . یعنی قوای انقلاب از فرست  
تخلیه فرونت‌های ضد انقلاب استفاده نکند و مواضع بیشتری را اشغال نماید و در عوض قوای  
قزاق و ضدانقلاب نیز از خالی بودن مواضع انقلاب بهره برداری نکند و منافعی را متصرف  
نشود .

البته که « اطمینان » شخص مسیو روتشتین ضمانت اجرای جهانی دارد !

امتیازات یک جانبه  
اما قضیه به همین جا خاتمه نمی‌یابد . به نظر مسیو سفیر که با  
نظریات دولت شوروی نیز منطبق است ، تقریباً همین مقدار تخفیف

و گذشت از طرف قوای ضد انقلابی و دولت ارتجاعی - وابسته ایران کافی است ، ولی همچنان  
لازم می‌آید که انقلاب شرایط دیگری را به شکلی کاملاً یک جانبه بپذیرد . بدین معنی که  
انقلاب می‌بایستی در ازاء همین حرکت قوای قزاق ، امتیازات دیگری را به شکلی کاملاً  
یک جانبه از دست بدهد . آن امتیازات چه‌ها هستند؟ سومین قره از پیشنهادات جناب سفیر  
کبیر دولت شوروی آن‌ها را مشخص می‌کند: قوای انقلابی بایستی تقلیل یابد . تا چه حد؟  
تا به آن حد که از وجود آن قوا برای « حکومت » هیچ گونه خطری « متصور » نباشد .

## دولت و حکومت

همین‌جا يك نکته را روشن سازیم :  
حضرت نماینده گویا بسیار محترم سیاست گویا اثر ناسیو نالیستی  
اتحاد شوروی، برای تفهیم قوای حاکمه بومی ایران ، دو کلمه  
را با دقت انتخاب کرده اند و به کار برده اند . یکی کلمه « دولت »  
و دیگری کلمه « حکومت » است. از جهاتی مقصود مسیو روتشتین از مصرف کردن هر دو  
این کلمات منعکس کردن مفاهیمی کاملاً مساوی نیست ، بلکه خصوصاً از هر کدام آن‌ها مقصود  
جداگانه‌ای را دنبال می‌فرمایند .

مسیو ، کلمه « دولت » را برای تشکیلات و حاکمیت مرکزی کشور به کار می‌برند و  
لذا هر گاه که می‌خواهند از سازمان و قدرت مرکزی مملکت سخنی به میان آورند ، لفظ  
« دولت » را استعمال می‌کنند . و در عوض کلمه « حکومت » را برای آن ارگان و نیروئی  
برمی‌گزینند که گویا فقط حفظ امنیت ، گیلان را عهده دار خواهد شد. مثلاً وقتی که می‌نویسند  
« به حکومت از برای حفظ امنیت يك قوه جزئی ژاندارم داده خواهد شد » ، مقصودشان از  
« حکومت » همان « حکومت رشت » است که گویا « با توافق... سه » عامل، یعنی شوروی -  
انقلاب - دولت ایران تشکیل خواهد شد . و هنگامی که می‌نویسند : « هم چنین از طرف  
شما به دولت اطمینان خواهم داد » ، مقصودشان از دولت همان رژیم ارتجاعی - وابسته‌ای  
است که حلقه اصلی شبکه بندی آن در پایتخت قرار دارد.

کلمه در استخدام  
خیانت  
بازی با این دو کلمه ، پیشنهادات آقا روتشتین را با شدت بیشتری  
در حالت ابهام و ریاضت فرو می‌برد. و همین گنگی‌ها و ابهامات  
است که بیش از پیش به زیان نهضت انقلابی ایران شکل می‌پذیرد.

چگونه ؟ وقتی که جناب از سپردن ضمانت‌هدهم پیش روی قوای انقلاب بودند و مواضع  
يك دیگر ( قسمت اول ) سخن به میان می‌آوردند ، این ضمانت‌ها تنها بین قوای دولتی ، یعنی  
نیروهای مرکزی و کلیه قوای انقلاب معتبر می‌دانند . در این‌جا از کلمه دولت استفاده  
می‌کنند .

و نیز زمانی که التفات قسول خویش را در رشت ، نسبت به گویا بقایای غیر قابل  
تحرک انقلاب سرازیر می‌سازند ، باز هم کلمه دولت را استعمال می‌فرمایند . بدین معنی که  
جناب قسول حضرت سفیر اتحاد شوروی ملتفت خواهند شد که از طرف دولت ، یعنی نیروی  
مرکزی به انقلاب تجاوزی نشود . ( حال اگر شد چه خواهند کرد ، پیشکش ، بسانند )  
و بدیهی است که این التفات به هیچ وجه ارتباطی به این که قوای حکومت ، یعنی قوای

و ژاندارم ، رشت ، با باقی مانده قوای انقلاب چه معامله‌ای خواهند کرد ، ندارد . در این جا بازهم کلمه دولت به کار می‌رود .

و در عوض هنگامی که سخن بر سر « حکومت » رشت می‌باشد ، اعلام می‌دارند که به این « حکومت برای حفظ امنیت يك قوه جزئی ژاندارم داده خواهد شد . در این جا کلمه حکومت مورد استعمال قرار می‌گیرد .

و نیز در عوض آن گاه که می‌خواهند میزان ، کمیت ، و کیفیت قوای باقی مانده انقلاب را مشخص سازند ، می‌گویند : قوای جنگل و نیروهای انقلاب می‌بایستی آنقدر خلع سلاح شود ، آنقدر تقلیل یابد ، و آنقدر مجاله شود که از طرف آن‌ها به تنها برای دولت خائن مرکزی و تصور ، هیچ گونه خطری را ایجاد نکند ، بلکه در واقع می‌بایستی تا به آن حد کوچک و جبر شود که برای « حکومت » رشت نیز شبهه خطری را باقی نگذارد . حکومتی که تنها داشتن « يك قوه جزئی ژاندارم » برای آن مجاز می‌باشد . در این جا بر روی کلمه حکومت نیز تکیه می‌شود .

و لذا ، آن‌جا که می‌توان فهمید بنا به پیشنهاد جناب سفیر مختار دولت شوروی ، قوای انقلاب ایران می‌بایستی تا چه اندازه خلع سلاح ، پراکنده ، و حقیر شوند ، این جاست . این قوه نباید حتی از آن چنان هیبتی برخوردار باشد که « تصور » خطر برای « يك قوه جزئی ژاندارم » نیز بکند .

« شیر بی‌بال دم و اشکم که دید ؟ »

يك چنین شیری مسکوف آفرید .

این است مفهوم سیاست اترناسیولیستی حکومتی که به پلیدانه‌ترین وجهی خود را

اترناسیولیست جا می‌زند .

## بازهم رذالت

البته مسیو روتشتین بنا به مأموریتی که داشته اند ، از هیچ گونه فریب کاری رذیلانه‌ای نسبت به انقلاب ایران کوتاهی نرموده‌اند .

و لذا کوشیده‌اند تا این جان پلید طرح خویش را با البسه و روبان‌های گوناگون ، و با ساتیک و سرخاب‌های مختلف از علنی بودن دور دارند و با این پنهان کاری‌های خائنه ، دوانحراف نهضت هیچ گونه « تعقیبی » ندهند .

این البسه رنگا رنگ و این بود و او از کلن‌های گوناگون که برای جلوگیری از پخش بوی عفن این‌جان پلید به کار رفته‌اند ، عبارت از آن قسمت‌هایی از طرح خیانت بارانه مزبور است که اشعار می‌دارد : ولیکن آن عده باید برای محافظت شما (شخص میرزا) کافی باشد .

و قوياً هم ادامه می‌دهند : « معلوم است که نه از برای شما و نه از برای حکومت (یعنی حکومت رشت ) نباید از خارج کمک‌ی برسد» .

ما چون بعداً در این مورد بحثی را به میان خواهیم کشید ، لذا مجدداً همین اندازه توضیح می‌دهیم که جناب بازم می‌گویند تا از مواضع ضعف‌آدمی به زبان انقلاب تاریخی خلق بهره‌برداری کنند. بدین معنی که پیوسته تلاش می‌کنند که شخص میرزا را به جای انقلاب مردم بنشانند و لذا هرگونه تأمین و تضمینی هم که داده می‌شود ، نه برای بقاء انقلاب ، بلکه حد اکثر برای زنده نگاه داشتن شخص میرزاست .

### تصویری ابلهانه

به نظر می‌رسد تصور احمقانه‌ای که جناب سفیر شوروی و مأموریت دهندگان از شرافت و عمق خصائل انقلابی و روحیات فداکارانه میرزا داشته‌اند ، باعث شده است که پیوسته بر روی این اصل تکیه کنند : که میرزا نیز همانند بسیاری دیگر ، از زاویه بزرگ نمایی ، خود پسندی ، و ماجراجویی به ملت خود ، به انقلاب ، و به آزادی و استقلال کشورش نگاه می‌کرده است . و لذا دچار این ایهام شده‌اند که می‌توانند با تحریک جب‌جان و زندگیش که شدت به تنگنا افتاده بود ، او را نیز به موزه تسلیم شدگان و « محاسبان » تاریخ بپارند .

این خیال وقتی با قاطعیت واقعی بودنش به اثبات رسید ، که میرزا با جان خویش شرافت انقلابی و عشق خود را به مردم مفلوک و اسیر ایران ، علیرغم همه توهمات دولت سفیر شوروی نشان داد .

مردی که تا آخرین ، آخرین ، و آخرین ضربان قلبش ، طیشی از وفاداری ، فداکاری ، و شیفگی خویش به آزادی و انسانیتی که برای آن يك تنه قیام کرده بود ، عدول نکرد و با خون دل خوردن‌ها و پایداری‌های مردانه نهستی را علیه استعمار - ارتجاع به جنبش درآورده بود ، هرچند به هدف‌های خویش نرسید و هرچند نتوانست ملت گرامی خود را که آن قدر به آن عشق می‌ورزید ، به آزادی‌های دموکراتیک و زندگانی فاقد اسارت استعمار بیگانگان برساند ، معیناً با مرگ قهرمانه خود بر حماقت پلیدانه دولت ، سیاست ، و سفیر شوروی فسفری پاشید که شبها و روزها ، قرن‌ها و قرن‌ها ، و تا ابدیت پایان ناپذیر خواهد درخشید .

سپاس تو را ، سپاس تو را ، ای دوست گرانمایه من ،

برای درسی که به ما آموخته‌ای !

همین گونه ، در کوره شعله‌ور زندگی

سعادت ما پرداخته می‌شود ،

همین گونه ، هر کردار و اندیشه تافته‌ای  
بر سندان طنین افکن زندگی ، سورت وجود می‌پذیرد.<sup>۱</sup>  
هنری لانگه فلو

افتخادات طرفین! که سرانجام جناب نماینده مختار شوروی نتیجه گیری می‌فرمایند:

من هم چو پیشنهادی را از دو طرف قابل قبول می‌دانم و با  
افتخارات و منتضیات هر دو طرف موافق می‌بینم . نه دولت از شما و نه شما  
از دولت ، به هیچ وجه و اهمه‌ای نخواهید داشت . گذشته از این شما دارای  
قوانین خواهید بود از برای موقعی که دولت ایران به‌طور قطع خود را  
به بیگانه بفرودشد .

مخبرگی بیشتر این جاست که پس از این همه پیشنهادات و  
اقدامات انقلاب کسانه ؛ پس از این که دیپلماسی شوروی می‌رود  
که به یک باره نهضت انقلابی ایران را حداکثر به یک مشت افراد  
فائد اعتبارات عملی انقلاب میدل کند ؛ و پس از این که رسماً  
قابلیت اکتیو قیام را از وی مجزا می‌سازد آنرا هم چون بره  
پوست دریده‌ای در محاسره گرگان قرار می‌دهد ، تازه می‌گوید بدین ترتیب ، نه دولت از  
شما و نه شما از دولت ، به هیچ وجه و اهمه‌ای نخواهید داشت . . . چرا ؛ چرا انقلاب  
که به یک باره همه مواضع خود را از دست داده ، همه قوای خود را خلع سلاح کرده ، و  
همه نفرات خود را مرخص کرده است ، از دولتی که دارای کلیه قوای شد انقلابی  
لازم می‌باشد ، از دولتی که مسئولی بر کلیه مواضع انقلاب شده است ، و از دولتی که قدرتی  
منظم ، ارتشی آرایش دیده ، و منتقینی هم‌چون شوروی را در کنار خود دارد ، به هیچ وجه  
واهمه‌ای ، نخواهد داشت ؛ ظاهراً به این دلیل که بین این قوای دولتی در حال تزیید ، و  
آن قوای انقلابی رو به نابودی ، عایقی به نام « حکومت رشت » قرار دارد که از قوای  
« جزئی ژاندارم برای حفظ امنیت » بهره‌مند می‌باشد . و هم‌چنین ظاهراً به این دلیل که  
بین این قوای انقلابی متلاشی شده بی‌اسلحه مواضع از دست داده ، و آن قوای شد انقلابی

۱ - بهترین اشعار هنری لانگه فلو ص ۴۸

مجهز رو به گسترش سنگر به دست آورده ، کاغذ پاره‌ای به نام قرارداد رد و بدل شده است (که البته نشده است .) و نیز ظاهراً به این دلیل که جناب قنصل حضرت سفیر شوروی که خود يك چنین آتش پر نمنا داغی را برای نهضت طبع فرموده‌اند ، ملتفت خواهند بود که از طرف دولت به عده درب داغون گوشه نشین انقلاب ایران ، تجاوزاتی نشود .

اما همه این‌ها که از ارزش يك حباب ناپایدار و توخالی دل‌زدان سابون‌هم بر بستر دریائی متلاطم و دیوانه ، بی‌اهمیت‌ترند . چرا؟

استدلال در باره این که اگر بین دو قدرت ، یکی نیرومند و دیگری ضعیف برای تشکیل حکومتی توافق حاصل شود ، تا چه حد حکومت حاصل ، از جانب آن که قوی‌تر است بر خواهد شد ، ضروری به نظر نمی‌رسد . اما اگر فرض هم کنیم که در وهله اول هر يك سهمی مساوی در این میان خواهند داشت ، معهذاً برای آینده نمی‌توانیم حتی همین فرض را نیز تکرار کنیم . و در نتیجه ناگفته روشن است که توافق انقلاب خلق سلاح شده با ضد انقلاب مسلح در حال تقویت بر روی حکومتی که وضع میانه را در این وسط آن چنان نگاه دارد که نه به طرف این و نه به طرف آن جذب شود ، توافقی است که اتکاء بدان لااقل از ساده لوحی سرچشمه می‌گیرد . زیرا به علت ضعف قوای انقلابی ، حکومت مزبور به طرف قدرت شد انقلاب جذب می‌شود و دیر یا زود آستینی را هم که از انقلاب به فرنجش دوخته شده بود ، می‌کند و لباس يك دست ضد انقلاب را به تن می‌کند .

از این جهت حکومت احتمالی رشت به هیچ وجه قادر نخواهد بود وظیفه پنبه را در میان دو شیشه حتی برای مدتی قابل اتکاء برای انقلاب ، بازی کند .

## وظیفه قنصل

### جناب سفیر

البته جناب سفیر شوروی در این باره برای قنصل خویش در رشت مسئولیت سنگینی تمین فرموده‌اند : قنصل ایشان مسی‌بایستی ملتفت باشند که از طرف دولت مرکزی ایران به بقسایای

زاویه گرفته انقلاب تجاوزاتی می‌شود یا نه . و بدیهی است ضمناً آقای قنصل موظف نشده‌اند که ببینند آیا از طرف حکومت رشت هم به این نیروهای بدون قابلیت اتمامی تجاوزاتی می‌شود یا نه . و چون نه دولت شوروی ، نه حضرت سفیر کبیر ، و نه قنصل ایشان ، هیچ کدام چنین تعهدات اخلاقی البته نیرومندی را به انقلاب ایران سپرده‌اند ، پس هر آینه حکومت رشت به بهانه حفظ امنیت ، که در زمره وظائف محسوب می‌شود ، بر آن قوه جزئی (۲۱) ژاندارم خود بیفزاید ، بیفزاید و آن قدر بیفزاید که دمار از روزگار انقلاب درآورد در این میان هیچ کس ضامن نیست . و اسلا این خود بر طبق مفاد قرارداد می‌باشد . قرار



دادی که مسئولیت حفظ و ایجاد امنیت را در گیلان به این حکومت محول کرده است.

**کمیت‌های نامعلوم**      چنان که می‌دانیم نه مقدار (جزئی) بودن قوای و ژاندارم ،  
**و کیفیت‌های معلوم**      حکومت در دست مستقیماً تعیین شده و نه در عداد مبین ، قوای حافظ  
شخص میسر را که می‌بایستی در گوشه جنگل سگت بی‌سگ رسماً  
مشخص شده است . اما هر چند که کمیت این دو قدرت به شکل واضحی معین نشده ، در عوض  
کیفیت آنها چنان تعیین شده است که ، در هیچ‌گونه نجات و بقاکن را برای انقلاب اسلامی  
نمی‌گذارد .

حساب سهیم کلمه کن دار و نامشخص ، امنیت را برای تعیین وسیفه آن مقدار جزئی قوای  
ژاندارم حکومت رشت بر گزیده اند . اما اگر و امنیت را لااقل برای حفظ خود حکومت بگیریم می-  
توان برای آن قوای نامحدوده و ابرنامه‌ناپذیر تعیین کرد به طوری که این جزئی می‌بیشوارند عنداللزوم  
به قدرتی انسانی هم چون قدرت امرودی شوروی و ایالات متحده تبدیل شود . در برابر دوی  
این دول نیز قوای جهنمی خود را تحت عنوان و امنیت ، و دفاع از حقوق خویش تجهیز  
و نگاهداری کرده اند و در راه تقویت آن می‌کوشند . و از آن-جمله که مفهوم امنیت ، عمل در فرهنگ  
سیاست بین‌المللی مشخص نیست (بگذریم از این که ، اگر هم مشخص بود ، تازه با مستحبات  
موجود در جهان ، ارزش اجرائی آن تنه‌ها ندارد .) لذا هر کس و با هر قدرت و طبقه‌ای  
برای خود امنیت را به مفهوم و مقصودی می‌گیرد و به ابتناء همان مباحث و منافع ، دست به  
تدارک و اقدام لازم می‌زند . با توجه به این اصول ، روشن است که حکومت رشت ، نیز می‌تواند از  
بهبادهائی که پیوسته دیبای سیاست و روابط نظامی را انباشته اند ، هر لحظه استفاده کند و به  
حساب این که مثلاً میرزا بلندوز با اعلان رفیق عهد انقلابی که فعلاً هم خلع سلاح شده ، و ملاقاتی  
بودار کرده است ، و با بیمان انقلابی در روز ، به همسایهٔ بمل خانه‌اش گفته است که میرزا در  
حال تدارک جدیدی است ، و با نامه‌های از این جنگلی ، از نرسیده به آن ، درنگ تسلیم شده کشف  
شده که از روی توطئه‌ای برده بر من دارد . و ده‌ها و صد‌ها هزارها و بی‌بیون‌ها و بی‌بیگانه می‌بازاردها  
نمونهٔ دیگر از این قبیل به آنها ، تهیه بینند و به حساب حفظ امنیت ، از یک طرف بر قوای خود  
بیفزاید و از طرف دیگر انقلابیون خلع سلاح شده را از گوت و کتاب و حراج و حرم کند و سر توشقی  
برایشان بنویسد تا عنداللزوم نتوانند به قوای انقلاب پیوندند .

و یا حتی به جای تسلک به یک چنین بی‌اندازهائی ، یاغی‌ای ، طاشی‌ای ، نارت‌گری ، دزدی  
چیزی را علم کنند و به حساب مبارزه با آنها ، بر آن قوهٔ حرجی ، ژاندارم تا حد یک قوهٔ کلی ،  
و تا حد یک نیروی دسریتی ، بیفزایند .

و با اصولاً به خاطر این که هدف را از جاده دیگری در محاصره بیندازند و به آن شبیخون بزنند، مثلاً حکومت رشت بسته به توافقها و دسیسه‌های قبلی دولت ایران را محکوم به اخراج و تجاوز به امنیت و حاکمیت خود کنند و آن گاه بر همین بنیاد شروع به تجهیز قوا برای حفظ امنیت و جلوگیری از تجاوز دولت بنمایند در نتیجه مجدداً به همان مقصودی برسند که می‌بایستی برسد.

و از آن جا هم که همان طوری که بیان شد هیچ کس مسئولیتی و تعینینی در قبال یورش و عدم یورش قوای رشت به انقلابیون پوست تخت نشین عهده دار نشده است، پس در این کشمکش که با محاسبات کافی به عمل خواهد آمد، التفات عالیه و ملکوتی جناب قنول حضرت سفیر شوروی نیز متوجه حال انقلابیون نخواهد بود، و بدین ترتیب شوروی نیز حیثیت کذائی خود را حفظ خواهد کرد.

اما در برابر تمام این راه‌های رستگاری ضد انقلاب، کلیه همهٔ دعواها فقط بر سر لحاف مالاست عبور و مرور از آن برای انقلاب عملی نیست. بدین معنی که در مقابل تمام ایهاماتی که به نفع ضد انقلاب در این طرح پیشنهادی شوروی حاکم است، در عوض آن جا که پای تهیدات انقلاب به میان می‌آید طرح مزبور عملاً روشن و سریع می‌باشد، البته باز هم این روشنی و سرحات به زیان انقلاب و به سود ضد انقلاب روح گرفته است. زیرا چنان که می‌دانیم هر چند حکومت رشت می‌تواند در پناه «امنیت» قوای هولناک و مخوفی را تدارک ببیند، در عوض کیفیت و کمیت قوای انقلاب به هر صورت نباید انگیزهٔ هیچ گونه تصور خطری، برای این حکومت نیز بشود.

اما چه کسی می‌بایستی این تصور را بکند؟ خود انقلابیون؟ سفیر شوروی؟ دولت بریتانیا؟ دولت ایران؟ حکومت رشت؟ اجنه؟ ملائک؟ جانوران جنگلی؟ مرجان‌ها؟ چه کسی؟

این ایهام را نیز قطعاً قدرت است که می‌تواند روشن سازد. و خود این ایهام می‌تواند به موقع خود زمینهٔ مساعد و بسیار مساعدی به دست حکومت رشت و قوای دولتی بدهد، تا از آن برای وارد آوردن ضربت نهائی بر بقایای قوای انقلاب به خوبی استفاده مناسبی بکنند.

از همهٔ این مطلب ها گذشته، تازه آن قسمت از پیشنهاد هم که مربوط به التفات جناب قنول در بارهٔ تجاوز دولت به انقلاب

سؤال

می باشد، به هیچ وجه سرپیچ و آشکار نیست. زیرا معلوم نیست که اگر چنین اتفاقی افتاد و جناب قنصل هم «ملفت» شدند و قضیه را هم به حضرت سفیر اطلاع دادند، تازه آن گاه حضرات چه خواهند کرد و قضیه به چه صورتی درخواهد آمد. تقبیح خواهند کرد؟ به شدت محکوم خواهند ساخت؟ مسئولیت آن را به گردن دولت خواهند انداخت؟ در نماز میت انقلاب شرکت خواهند کرد؟ هیاهوی صدتا پلنگاز رادیویی برپا خواهند داشت؟ نیرو پیاده خواهند کرد؟ از جبار قوی دولت شوروی را به اطلاع دولت ایران خواهند رسانید؟ چه خواهند کرد؟ معلوم نیست! البته که حداکثر همان شعار گرد گرفته «تقبیح» و «محکومیت» را از آرشبو سازش-کاری های محرمانه کرملین بیرون خواهند کشید و مجدداً تکرار خواهند کرد: «به شدت محکوم می کنیم»، «باعثه قوا تقبیح می کنیم»....

ضمناً می دانیم که بنا به قرارداد گویا افتخار آمیز ۱۹۲۶، دولت شوروی حق هیچ گونه مداخله ای را در امور داخلی ایران ندارد. ولذا هر سادته ای که در درون مرزهای ایران اتفاق بیفتد بسنابه همین قرارداد، به شوروی ارتباطی ندارد. و بس، مثله شدن انقلاب

سنگر گرفتن  
در پشت کاغذ عهدنامه  
۱۹۲۶

به دست شد انقلاب، می توانست بنا به قرارداد کذا و کذا، از نظر شوروی نیز موجه تلقی شود و او را اذ دخالت حمایت آمیز از انقلاب بازدارد، به طوری که ظاهراً هیچ گونه سرزنش متوجه سیاست گویا اترناسیونالیستی آن کشور نیز نکند. زیرا البته می دانیم که انقلاب کالایی ساداتی نیست، بلکه ضد انقلاب است که کالای پرسود و پر مصرفی برای سادگان می باشد.

باز هم بی شرمی ناب مسخرگی و افتخار جانپناه این مکاتبه آن جا علناً به شدت اوج می گیرد که حضرت سفیر کبیر شوروی یاد آور می شوند:

گذشته از این شما دارای قوای خواهید بود، از برای موقعی که دولت ایران به طور قطع خود را به بیگانه بفروشد.

گذشته از این که بدین ترتیب شناسنامه ای ملی نیز برای دولت حضرت اشرف قوام-السلطنه با مهر حکومت شوروی صادر می شود، بی حیائی این جاست که تازه با این شرایط کیفیات ناشی از آن ها، به انقلاب ایران رؤیای قوای را برای روز مبادا تلقین می کنند. و حال آن که با خلق سلاح، پراکنده شدن، و گوشه گیری انقلاب، نه تنها دیگر قوای قابل تحرکی برای ملت به جای نخواهد ماند، بلکه همان طور که بیان شد اصولاً بریتانیا و دولت

ارتجاعی... و ایستة ایران همان مقدار قلیل را هم امکان ادامه حیات نخواهند داد و به هر صورتی که شده ترتیب کفن و دفن آن را هم فراهم خواهند ساخت .

تازه بنایه سومین قسمه از پیشنهادات مسووروتشترین ، تهیه بودجه لازم جهت تأمین مخارج این گویا قوای باقی مانده انقلاب که گویا

می بایستی بتواند جان شخص میرزا کوچک جنگلی را محفوظ دارد ، به دست دولت ایران سپرده می شود. یعنی این دولت ایران است که به یکی از طرق ذیل سرشکن کردن این مخارج از مالیات همه ایالات و با اختصاص يك قسمت از مالیات های کشور برای قوای انقلاب می بایستی برای جنگل بودجه بفرستد . که البته دولت ایران هم با نهایت نجات و امانت این فریضه انسانی و طبقاتی خود را انجام می داد .

بیهوده نبود که میرزا در طی پیشنهادات خویش ، مالیات گیلان را برای مخارج انقلاب و حکومت انقلابی رشت عنوان ساخت. او می خواست تا بدین وسیله امکانات مالی خود را از دولت مرکزی مستقل سازد ، تا طوری نشود که قوت لایموتش ، یعنی ستون مالی انقلاب به دست دشمن بوده باشد. اما درست در برابر این درخواست صحیح و اساسی ، مسیو سفیر شوروی ، حتی بودجه جزئی همان قوای معدود را هم که گویا قرار بود میرزا برای نقل و گفتگوی دوره بازتستگی به دور خود داشته باشد ، می بایستی دولت ایران بپردازد ، تا انقلاب به جیره خور ضد انقلاب مبدل شود و امکان هر گونه آزادی و شخصیتی را از دست بدهد .

پس از همه این دونه ها و خیانت هاست که حضرت نماینده مختار شوروی ادامه می دهند:

ادامه دهیم

باید رفیق محترم خود را آنگاه کنیم و اطمینان بدم از این که وضع شما و مسائلی که ممکن است در آینده از برای شما اتفاق بیفتد ، تمام را من در نظر دارم. من مطمئنم که این پیشنهاد برای آینده مزبور به هیچ وجه مشر نخواهد بود، به عکس ، گمراه خواهد کرد برای برقراری امنیت در شمال و سرگردش اقتصادیات کشور .

## سیاست مقدم بر اقتصاد

اذآن جاکه در باره اقتصادباتی که گویا باعث رونق اجتماعی ایران خواهد شد، قبلا بحث کردیم و آمارهائی نیز تقدیم داشتیم لذا دیگر در این باره مجدداً تجدید مطلع نمی‌کنیم و فقط خوانندگان

گرامی را به اصل زیر توجه می‌دهیم؛

هرچند در آخرین تحلیل محرك اصلی بشر در کلیه مبارزاتش رفع نیازمندی زندگیست که اهم آن نیازمندی‌های اولیه اقتصادی است، می‌باشد، معهذاً پیوسته تحصیل مزایای اقتصادی در اجتماعات طبقاتی، برای این یا آن طبقه تنها از طریق مبارزات سیاسی و به دست آوردن حاکمیت سیاسی میسر است. مثلاً طبقه استثمارشده از طریق مبارزات اقتصادی، مانند کار بیشتر، تولید بیشتر، و یا تقاضای لقمه نانی بیشتر حتی ضمن مجتمع شدن در واحدهای سندیکائی نیست که می‌تواند نتایج کار و تلاش خویش را به دست آورد. بلکه همان‌طور که تاریخ نشان داده است، خصوصاً و تنها از طریق مبارزات سیاسی است که می‌تواند به مزرع اصلی مزایای انسانی و نتایج حاصل از کار و رنج خود برسد. هر طبقه‌ای پایه دست گرفتن و تصاحب اقرار حاکمیت سیاسی است که می‌تواند حاکمیت اقتصادی خود را مسجل گرداند. و بدین ترتیب اقتصاد که خود علت بود، در رابطه متقابل با سیاست معلول می‌شود. اقتصاد که مقدم بود، مؤخر می‌شود و سیاست که مؤخر بود، مقدم می‌گردد. بیهوده نیست که جنگ‌ها و انقلابات هر چند در آخرین تحلیل جنگ‌ها و انقلابات اقتصادی ناشی از دو نوع زندگی می‌یافتند، معهذاً پیوسته تا با اشغال مواضع سیاسی حریف به مثابه اشغال مناطق تعیین‌کننده سرنوشت انقلاب، پیروزی خود را محرک کنند. زیرا قبل از قبل از هر چیز با به دست آوردن همین موضع، یعنی حکومت است که يك طبقه می‌تواند حاکمیت اقتصادی خود را قاطعانه برقرار و تثبیت می‌کند. طبقات برای حاکمیت اقتصادی همانند آن مستخدم امرسون برای بردن بز به طولیله، پیوسته او را از ته وارد آغل می‌کنند. زیرا در غیر این صورت بز به آغل نخواهد رفت.

به اقتصاد که هدف است، ابتدا نه از طریق خودش، بلکه از طریق سیاست است که می‌توان دست یافت، این است قانون مبارزه در اجتماعات طبقاتی. ولی نماینده مختار شوروی چه می‌گویند؟ ایشان می‌فرمایند که انقلاب خود سیاست راندای اقتصادبات کشوره کند. اقتصادبات کشوری که حاکمیت آن در دست ارتجاع استثمار است. این است تئوری جدید مبارزات انقلابی و طبقاتی!

اما اسالت نظر، صداقت رفتار، خصلت انقلابی، و بیوندناکستنی حکومت شوروی با نهضت انقلابی ایران آن‌گاه روشن تر خواهد

ادامه دهیم

شده که به این قسمت از نامه نمایندۀ مختار اتحاد شوروی نیز توجه کنیم :

از روی تجرب به آموخته‌ام که ملت ایران از ضعف قوای مرکزی بهره‌مند نمی‌شود، بلکه استفاده از آن ضعف ندیب بیگانگان ستم‌گر می‌گردد. فقط يك دولت قوی مرکزی است که میتواند عملیات امپریالیستی را در ایران خنثی نماید. و چون دولت مزبور را علاج به ما بستگی خواهد داشت، این است که عقب‌نشینی و تسلیم برای وی سخت‌تر از پیش می‌شود.

حقایقی که متأسفانه فعلاً نمیتوان گفت در این که وقتی دولت مقتدر مورد نظر شوروی در ایران روی کار آمد، تاجچه‌حد ملت ایران از آن قدرت بهره‌مند شد، و نیز تاجچه‌حد دست بیگانگان ستم‌گر، از غارت هستی ملی ما کوتاه گشت و بالاخره تاجچه‌حد و علاج به‌ملاء بستگی پیدا کرد، قضیه‌ای است که افشای آن در همین جا، به غلی که به‌سادگی قابل حدس زدن می‌باشد، مقدور نیست. این با خود خوانندگان گرامی است که تحقیق و نتایج حاصل را به دقت ارزیابی کنند.

از طرف دیگر نیز برای تحلیلی چندجانبه از تجریبات خلافت و دقیق جناب سفیر شوروی، ضرورت داشت که اصولاً در این جا بحثی ریشه‌ای را به میان می‌کشیدیم که روشن‌گر مفهوم مرکز و وقوای مرکزی و در مقابل و چند مرکزی و یا به اصطلاحی متداول‌تر د ملوکـ الطوائفی و وقوادی باشد. و بیان می‌داشتیم که اصولاً مفهوم «مرکز» و وقوای مرکزی، در ایران چه بود و تنها در تحت چه شرایط و مناسباتی است که این مفاهیم حقیقی و خصوصاً مترقی می‌گیرند. ولی از آنجا که يك چنین بحث تاریخی و اجتماعی‌ای ضرورتاً در این جا لازم نیست، این است که تنها به يك نکته اشاره می‌کنیم:

ضعف یا قدرت دولت مرکزی، کدام يك خوب، و کدام يك بد است؟ ضعف یا قدرت قوای مرکزی (تنها) به همان نحو که آقای سفیر مطرح کرده‌اند ما هم به میان می‌کشیم.) را نمی‌توان به شکلی درست ملاک سنجشی برای بهره‌برداری ملت و یا دشمنان آن به حساب آورد. زیرا اگر مقصود از ملت تنها طبقه حاکمه نباشد (که امیدواریم حضرت سفیر شوروی لااقل چنین ادعائی نداشته باشند.) بلکه همه مردم و توده‌های انبوهی باشد که در سراسر مملکت زندگی می‌کنند، در نتیجه می‌بایستی ابتدا توجه کنیم که این قدرت مرکز ما هم از کدامین طبقه است. و به‌اضافه

توجه کنیم که این قدرت، جفاک و اسلحه چه کسی، فقط تیروها و طبقات داخلی، و یا همچنین استعمارگران خارجی نیز هست. چگونگی پاسخ به این اصول است که می‌تواند نشان‌دهنده نیروی مقتدر مرکزی تاج‌محمد برای انقلاب و ضد انقلاب، بیگانگان ستم‌گر و ضد بیگانگان ستم‌گر، طبقات مترقی و طبقات ارتجاعی، تاج‌محمد و برای کدام یک منبذ و یا مضر است. ولذا به عنوان یک معیار سنجش تاریخ برای این یا آن ملت و مردم، نمی‌توان و نمی‌باید تنها ضعف یا قدرت مرکزی، یکی از این دو را معرفی کرد و برای موجه جلوه دادن این ریاکاری علمی و تاریخی، بهانه ریاکارانه‌تر و پلیدانه‌تر تجربیات شخصی، و آموزش‌های تجربی را علم کرد. یک چنین شیوه رذیله‌های نه تنها حیاتی است به انقلاب و جنبش‌های تکامل خواهانه ملل و طبقات مترقی و انقلابی، بلکه هم‌چنین حیاتی است به دانش و علم مبارزه، تاریخ، فلسفه، و اجتماع.

بیان درست ضعف و یا قدرت مرکزی برای بهره‌مندی و عدم بهره‌مندی ملی و یا ضد ملی، به همان اندازه صحیح است که اعلان سود و زیان اکسیژن (به صورتی مطلق) برای آدمی، بی آن‌که به کمیت و کیفیت آن، بی آن‌که به وضع و موقعیت آن، و بی آن‌که به ارتباط آن با این یا آن عنصر دیگر، و هم‌چنین بی آن‌که به شرایط خود انسان توجهی شده باشد.

برای تعیین ارزش ملی و یا ضد ملی یک قدرت مرکزی، و هم‌چنین برای تعیین اعتبار بهره‌بخشی یک قدرت مرکزی به خلق و طبقات مترقی و محروم اجتماعی، پایه استعمار و طبقات ارتجاعی، می‌بایستی قبل از هر چیز به ماهیت و اعمال آن قدرت توجه کرد، نه فقط به وجود صرف آن. می‌بایستی قبل از هر چیز توجه داشت که یک چنین قدرتی مبعوث از کجاست؟ از درون اجتماع و یا هم‌چنین از بیرون آن؟ مبعوث چه کسی است؟ نیروهای رشد‌یافته و یا طبقات مضحل‌شونده؟ کدام یک؟ و آن‌گاه با چنین معیارهایی است که می‌توان قدرت و یا ضعف مرکزی را برای ملت ارزش‌گذاری کرد.

بدیهی است اگر قزاق‌ها قوای مرکزی نه‌ناشی از توده، بلکه ناشی از دشمنان خلق باشد، این قوا هر قدر ضعیف‌تر و هر اندازه پراکنده‌تر و هر مقدار پیزی‌تر باشند به سود، به سود، و به سود انقلاب خواهد بود. این ضعف و پراکندگی قوای دشمن است که به‌عنوان یک عامل بسیار مساعد و مفید در پیروزی لشکر دوست انجام وظیفه می‌کند.

با قبول قوای خائنه و خیانت‌ناهنماینده مختار شوروی، انجام هر گونه انقلاب و قیامی از طرف ملت، ولو علیه بیگانگان ستم‌گر، چون جبراً به ضعف قوای مرکزی نیز می‌انجامد، نفی خواهد شد!

نظری خلاقی است؛

آخر انقلاب علاوه بر نفی مداوم خویش از لحاظ نظامی، ضمناً با تضعیف ضدانقلاب

و حذف قوای مرکزی است که می‌تواند به میدان بیروزی و از آن به سکوی موفقیت‌های بی‌همتای  
خوبش گام گذارد، نه با تقویت قوای مرکزی.

وقتی که مارکس از شهرم به منابه يك انگیزه، انقلابی، سخن می‌گوید و ماحتی چنین  
رنگی را در سبهای سیاست‌شوروی نمی‌بینم، آنگاه است که بیشتر و بیشتر به کیفیت و جان‌سیاست  
مزبور راه می‌یابیم.

در پایان چنین نامه‌ای است که يك بار دیگر حضرت سنیر کیپر  
پایان يك نامه دولت دوست و همسایه ما شوروی، عیای زهد و عرفان را بدوش  
می‌اندازند و نامهٔ سداقتلایی مورد بحث را طی جملات ذیل به پایان می‌رسانند:

رفیق محترم! ما تصدیق می‌دهم به این که آخرین بار است که من  
در رابطه شما با دولت ایران مداخله می‌کنم. من از شما خواهش و  
التماس دارم مداخله‌ام را رد نکنید. و باورنمالید که از روی صمیمیت  
می‌خواهم در این موقع باریک به ایران خدمت کنم. و شخص شما را که  
سر دستهٔ رشید ملیون ایران می‌دانم فوق العاده محترم می‌شمارم.  
اگر شما پیشنهاد مرا قبول کنید و جوابش را وسیله قاسدی که  
مراجعتی می‌کند بفرستید، مطلع‌کنم که هیچ وقت پشیمان نخواهید شد.  
اما اگر پیشنهادم را رد کنید، من مجبورم از اقدامات خود دست کشیده، پایک  
دل در دناک ناظر يك صحنهٔ خونین و يك برادر کشی که لطمه به  
آزادی ملت ایران خواهد زد باشم.

در خاتمه از صمیم قلب احترامات فائقه را تقدیم می‌دارم.

روشنین

بیرون کشیدن تروریر ما و پلیدی‌های این آخرین قسمت را به يك باره به عهدهٔ خواشدگان  
گرامی می‌گذاریم و از سر آن می‌گذریم، هر چند ممکن است چنین عملی نسبت به روالی که  
این نوشته برای خود برگزیده است، نوعی نقص محسوب شود.

بدین سان حکومتی که می‌بایستی باز و فادار سایر انقلابات ضد  
استعماری و کارگری جهان شود، به سرعت اعتبارات  
اترناسیونالیستی خود را به بازار مکارهٔ جهان استعماری آورد. سازش‌کاری جانشین انقلابی—  
با اشک



گری شد. حمایت از انقلابات خلق‌ها به جنایت به انقلابات خلق‌ها استحاله یافت. سیاست‌بازی بر اصول حاکم گشت. بندوبست برادرانکۀ اصول نشست. این‌که سیاست حساب دودوتا چهارتا نیست، به این‌که دو دوتا می‌شود سیزده تا مبدل شد. تنگه نظری‌های خفت‌آور بر وسعت دید انقلابی و اتریا سیمونالیستی قالب‌شد. جنجال بازی و هوچی‌گری، منطق و سند را از کرسی به پائین کشید. انقلابیون از زبان انقلاب دم زدند. اپورتونیسیم چپ حربه مهلکی شد. برای انهدام هرگونه خطامشی اصولی. اپورتونیسیم راست در پناه اپورتونیسیم چپ قرار گرفت. سخن کوتاه: بدین‌سال حکومتی که با انقلابی عظیم و یک‌گام به پیش، گذاشت، با سازش‌کاری ننگینی که لوت‌کننده همان انقلاب بود، دوگام به پس، نهاد.

[www.iran-archive.com](http://www.iran-archive.com)

آیا ما پیروزی را بزرگ انگاشتیم ؟  
آری . چنین نیز هست .  
اما اکنون چنین می بینیم که شکست هم سر از آن گریزی نباشد ، بزرگ است ،  
و مرگه و بیم نیز بزرگند .<sup>۱</sup>  
والت ویتمن

www.iran-archive.com

## معصومیت و قهرمانی

بهترین شیوه در مرحله شکست قطعی

## معصومیت و قهرمانی در شکست

گرة کوری از تاریخ پیش آمده بود. انقلاب به پیچیده ترین شرایط مبارزاتی خود رسیده بود. مساعد بودن همه عوامل برای ضدانقلاب و نامساعد بودن کلیه عوامل برای انقلاب، این بود

موقیبتی از تاریخ که دو دشمن را سینه به سینه هم قرار داده بود.

ضعف درونی انقلاب که علاوه بر نهضت دشمن نیز دقیقاً به آن وقوف داشت از یک سو، وعدم امکان هر گونه مساعدت بیرونی برای نهضت که باز هم علاوه بر خود انقلاب، ضد انقلاب نیز دقیقاً از آن مطلع بود از سوی دوم، و قدرت تمیین کننده درونی - بیرونی ضدانقلاب که علاوه بر خود ضدانقلاب، انقلاب نیز به حد کافی به آن پی برده بود از سوی سوم، کلا عواملی بودند که پای ضدانقلاب را برای هر گونه سفتگه و لگندی باز می گذاشتند.

ضدانقلاب بی آن که هیچ امتیازی برای انقلاب قائل شود، همه چیز و منجمله جان انقلاب را طلب می کرد. و انقلاب نیز در وضعی قرار داشت که مجبور بود همه چیز و منجمله جان خود را از دست بدهد.

غرقاب مخوفی بود.

جائی که جبراً همه چیز فدا خواهد شد، بهترین شیوه ها معصومیت و مظلومیت است، در عین حال که قهرمانانه و بدون هر گونه رعشه ای مرگ را استقبال می کنیم.

و میرزا نیز به شکلی جانانانه هر دوی این ها را به هم تلفیق کرد.

میرزا ضمن استقامت، مبارزه، فساد ناپذیری خود، قهرمانی را، و ضمن قبول پیشنهادات شوروی، معصومیت را، هر دو را احاطه کرد و به دست آورد.

رگه های متفاوتی در دست است که نشان می دهند میرزا در همان حال که نسبت به سیاست خارجی شوروی توجهات موافقی داشت

دوستانگی

و برای آن حرمی انقلابی قائل بود ، ضمناً در همان حال نسبت به همین سیاست دچار تردید هائی نیز بود ، به طوری که در بین آن نه خصالهای انقلابی ، بلکه خصایص ضد انقلابی را مشاهده میکرد و لذا برای آن حساب‌هایی ضد انقلابی را می‌گشود .

اگر تاریخ روابط شوروی و جنگل را به سه قسمت ، اوایل ، اواسط ، و اواخر تقسیم کنیم ، شاید روی هم رفته بتوان گفت که تقریبات موافق میرزا نسبت به شوروی در اوایل کار بیشتر ، در اواسط کار کم‌تر و در اواخر کار بسیار کم‌تر و حتی نزدیک به صفر بوده است . یعنی هر چه تاریخچه این روابط از اوراق بهتری بر خوردار می‌شد ، به همان نسبت نیز دفتر تریدها و برداشت‌های میرزا در عدم سیمیت انقلابی شوروی قلمروتر می‌شد .

هر چند میرزا در مراحل نخستین کار شکنی‌های ضد انقلابی شوروی ، همه‌گناهان را به پای حزب عدالت و عناسری چون شاهزاده ابوکف و جناب مدیوانی می‌نوشت و آشکارا سیاست اصلی شوروی را از این‌گونه پیرایه‌ها بری معرفی می‌کرد ، اما کم‌کم متوجه می‌شد که این قضاوت ، قضاوتی مبتنی بر واقعیات نمی‌باشد . حقیقت این است که این عناصر نه خودسرانه بلکه بر مبنای فرامینی که دریافت کرده‌اند عمل می‌کنند .

مسافرت بی نتیجه نمایندگان جنگل به شوروی ، موضع گیری رسمی حکومت شوروی در مقابل آنها ، عدم امکان ملاقات آنان با لنین ، وقت گذرانی‌های ضد انقلابی ، وضع کنسره شرق در برابر کودتاجیان و انقلابیون ، داستان بازرسی و آن شنبه بازی‌های خجالت آور و غیره جمعی عواملی بودند که نشان می‌دادند عناسری نظیر شاهزاده ابوکف و جناب مدیوانی نه به ابتکار و سلیقه شخصی خویش ، بلکه با تکیه بر دستورات مستقیمی است که چنین و چنان می‌کردند . زیرا درست همین رفتار جنابان مدیوانی و ابوکف را نمایندگان جنگل در قلب شوروی نیز دیده بودند . پس تضادی بین اعمال و حرکات فرماندهی با مجریان فرامین دیده نمی‌شد . هر دو در راه انهدام ، تفتت ، و پراگندگی انقلاب می‌کوشیدند . و هر دو با وقت گذرانی و کارهای بی نتیجه ، موقعیت‌های انقلابی را ضایع می‌کردند . این هاضمه واقعیات و عواملی بودند که نمی‌توانستند در قضاوت انقلاب بی‌تأثیر باشند .

اگر بدون در نظر گرفتن پارهای نکات ، مسیر مکاتبات جنگل را با شوروی تمقیب کنیم ، ضمناً متوجه می‌شویم که چگونه انقلاب قدم به قدم جملات خود را نسبت به شوروی خوشونت بخشیده

مسیری از مکاتبات  
جنگل

است .

در جریان مراسلات میرزا و جناب مدیوانی ، هر چند میرزا اقدامات ضد انقلابی

شوروی را در ایران محکوم می‌کند، مهبذا یادآور می‌شود که وزمامداران سویت روسیه... از این حرکات متفرند. و ضمناً تکرار می‌کنند که هرگز دما بارقهای شما جنگ نمی‌کنیم؛ و ممکن نیست به سمت شما تیر خالی کنیم.

طبیعی است از آن جا که این مکاتبات رسماً به دست رقیب داده می‌شدند و به هر حال مکاتباتی کاملاً سیاسی بودند، در نتیجه روی هم رفته مصالح و موقیبت سیاسی نهضت را منمکس می‌کردند، نه دقیقاً و کاملاً نیت و کنه نظریات انقلاب را. زیرا از همین زمان هاست که در دنیای اندیشه‌ها و قضاوت انقلاب سنگ‌های عظیم تردید نسبت به سیاست اترناسیولیستی دولت شوروی، با استحکام تزلزل ناپذیری ساروج می‌شوند. چرا؛ به این دلیل که تقریباً یک ماه بعد از همین مکاتبات است که میرزا در نامه‌ای که برای دوستش یوسف‌ضیاء بیک می‌نویسد، این درجه را که خود وزمامداران سویت روسیه، نیز ممکن است مانند ما موریشان باشند، باز می‌کند، به طوری که احتمال دمایوس شدن از آنها را مطرح می‌سازد:

چنانچه از آنها هم مایوس شوم، در آن صورت باید ناچار به تکلیف

ملی و وجدانی خود عمل کنم.

پس از یک چنین اظهار نظری است که میرزا در نامه‌ای که برای آقایان احسان‌الله‌خان و خالوقربان می‌نویسد، به خاطر این که شاید بتواند مجدداً آنها را به طرف خود جلب کند و جبهه متحدی از عناصر و قوای داخلی انقلاب در برابر شوروی ایجاد کند، چنین جملاتی را در نامه خود می‌گنجاند

آقایان بالشویک‌ها را چه کسی دعوت کرد؟ چه اشخاصی نقش عهد کردند؟... حکومت سویت روسیه، جمهوری ایران را به رسمیت نشناخت، حتی جواب تلگراف را نیز نداد. بدون اطلاع کمیته و شورای انقلاب، قشون روسیه وارد شد... و متعاقبش... زمام امور (را به وسیله) کودتا... در دست (گرفت) و تصرف اموال مردم و تعرض به عرض و ناموس و کشتار مردمان بی‌طرف و حمل آذوقه اهالی به قشقاز و آواره ساختن مردم از خانه و زندگی و آخر از همه الغاء جمهورییت به وسیله ابلاغیه و عملیات دیگری که شرحش در این جا مقتضی نیست.

آری وقتی که میرزا در این نامه خود چنین جملاتی را به کار می‌برد و به یک باره گلایه و شکایت را از اطراف این یا آن فرد، تا سطح «حکومت» شوروی بالا می‌برد، آیا نشانه این نیست که چشمان انقلاب پروری ما بهت‌انقلابی سیاست شوروی در ایران چندان گشوده شده است، که زبانش نیز لااقل شروع به تقیق کرده است؟

وقتی که میرزا خطاب به آقایان احسان‌الله‌خان و خالوقربان یادآور می‌شود که:

حرف این است که نمایندگان سویت روسیه به عنوان مساعدت آمدند و قراردادی منعقد کردند و هنوز چند ماهی نگذشته بود که نقض عهد نموده، به تجاوز پرداختند. شما دوستان قدیم (هم) به جای آن که عقیده صحیح به نفع انقلاب را تأیید کنید، به سهو و اشتباه از ما جدا شده، به ناقضین عهد پیوستید.

دیگر روزنه هر شبهه‌ای را مسدود می‌کنند که میرزا می‌خواست نهشت را برای ایستادگی کامل در مقابل شوروی متحد و آماده سازد.

میرزا پیه خیانت علنی، مستقیم، و رسمی شوروی را به انقلاب به تن خود مایلیده بود و حتی از همان نخستین لحظات پیاده شدن ارتش سرخ در آنری، همان طوری که گذشت بنا به یادداشت‌های احسان‌الله‌خان:

کوجک‌خان گفت به عقیده من بلشویک‌ها به ایران آمده‌اند تا... یادولت ایران روابط دوستانه‌ای ایجاد کنند.<sup>۱</sup>

نه با انقلاب ایران، با این همه چه به خاطر کیفیت خرده بورژوازی نهضت و چه به خاطر خوبی‌هایی که ارتز نیکبندزه‌ها و راسکولنیکف‌ها از خود برورداند و چه به خاطر توجه به موقعیت و محظوراتی که پیش آمده بود، به هر حال جنگل به شوروی نزدیک شد و تصوراتی واهی نیز از سیاست حقیقی شوروی در ذهن خود به وجود آورد. ولی کم این توهمات، روبه اصلاح گذاشتند. تا آن‌جا که جنگل می‌کوشید به هر طریقی که می‌تواند انقلاب را برای لحظه نهائی مقاومت همه جانبه در برابر دولت و سیاست شوروی آماده کند. اما بدبختانه انقلاب قبلا راه‌های سازمانی عقیم گذاردن این گونه دسیسه‌ها را نیاموخته بود و شرایط هم فرصتی برای چنین آموزش‌ها و عملیات را برای او باقی نگذاشته بود. حوادث مثل برق می‌رسیدند و عبور می‌کردند. انقلاب قابلیت و استعداد خارق‌العاده لازم را جهت گریز از گرداب مخوفی که در آن افتاده بود، نداشت. غرقاب بی‌پیر هنگامه می‌کرد و انقلاب دست‌وپا می‌زد. انقلاب قادر به نجات خود نبود، با این وصف در هر حال پرچم را درها ساخت. جنگل شخصیت خود را در همه حال حفظ کرد. هرگز به لایه و چگمه بوسی نرفت و هرگز ملت و میهن خویش را تنها نگذاشت. و بهترین شیوه‌ها را که همانا معصومیت و قهرمانی در آن واحد بود، در دستور روز خود گذاشت و بلافاصله نیز به انجام آن پرداخت.

پرده دروی باسکوت البته جنگل ضمن همه توجهات جدیدی که جداً نسبت به شوروی  
پیدا کرد، مهیّا تا آنجا که ما اطلاع داریم، ظاهراً هم چنان

رفتار آرام و متینی را در مقابل شوروی تعقیب می‌کرد و هرگز به يك باره و بساخشونت تمام  
در مقابل آن سنگر نگرقت. انقلاب به دنبال این اندیشه و این نقشه حرکت کرد که عناصر بومی  
حامی شوروی را یا با خود متفق کند و از شوروی جدا سازد، و یا از سر راه خود بردارد و با  
محاكمه آن ها اسناد و مدارك ارزنده‌ای علیه شوروی تهیه ببیند، و بالاخره بدین ترتیب  
برنامه‌های خیانت شوروی را نه تنها رسوا، بلکه عقیم نیز بگذارد. تصادفی نیست که جنگل  
ناگهان کوشید تا اعضاء کمیته جدید انقلاب را دستگیر کند.

متأسفانه جنگل توانست طرح‌های خود را پیاده کند و استخوان‌هایش در لای لای جرح  
دنده‌های توطئه‌های سه‌جانبه انگلیس-سارتجاع-شوروی شکست.

اما به هر حال آن چه محتوم است این است که جنگل می‌کوشید بلکه با تدارکاتی  
کافی به مخالفت رسمی با سیاست شوروی برخیزد. ولی چون هرگز نتوانست چنین تدارکاتی  
را تهیه ببیند، این است که با عدم مخالفت همه جانبه و يك پارچه و رسمی خود با شوروی،  
معمومیت تاریخی روسپی را برای خویش به دست آورد. معمولیتی که در جوار آن بیشتر بتوان  
از میزان خیانت و دسیسه بازی شوروی آگاه شد.

آنچه جنگل عملاً اجرا کرد، هر گوی قهرمانانه و توأم با مصومیت بود.

میرزا در نامه جوابیه خویش به مسیود و تشفین تردید به خود راه  
یک‌سند نمی‌دهد و وقتی که همه چیز را در حال نابودی می‌بیند، مصومیت  
و مظلومیت را با تأیید پیشنهادات شوروی به سوی انقلاب می‌کشاند و متقابلاً گناه و خیانت را  
به سوی شوروی سرازیر می‌کند. و خصوصاً برای این که روشن کند پذیرش تاکتیک شوروی  
از طرف وی و از طرف جنگل نه به خاطر منطقی بودن و صحیح بودن آن، بلکه به علت  
دیگری بوده است، صریحاً نظر جنگل را درباره تنها راه حل اساسی و نهائی نجات ایران  
این‌طور اعلام می‌دارد:

من انقلاب را یگانه راه علاج و نجات قطعی ملت ایران از مشکلات

موجود می‌دانم.<sup>۱</sup>

همین يك جمله خود به خود نشان می‌دهد که قبول پیشنهادات شوروی از طرف جنگل

۱- سردار جنگل ص ۳۶۲



مبنی بر حساب‌های دیگری غیر از سحت آن‌ها بوده است .

و با این‌که جمله فوق رسانندهٔ همهٔ مفاهیمی بوده است که مورد نظر انقلاب بود، معیناً میرزا خصوصاً توضیح می‌دهد که :

اما اکنون که با نظریات سائب حکومت سویت روسیه .... سلاح این حمیت را در سکوت می‌بینید ، من به اطمینان صداقت و آزادی خواهی شما .... ناچارم .... سکوت را گوارا بشمرم .<sup>۱</sup>

و بدین ترتیب جنگل عملاً مسئولیت عواقب را که پیش‌بینی می‌شد ، به گردن همان سیاستی گذاشت که مقدمات لازم را جهت چنین حوادثی چیده بود.

رفتاری خوب  
این تاکتیک و شیوهٔ رفتار ماهرانه و بزرگی است که میرزا و در نتیجه انقلاب ایران بدان دست زد .

درموقعیتی بد  
سلاطین خود را همراه با معصومیت حفظ کردن ، و بند و بست‌های زنجیری دوست (۱) را همراه با احترامات گذشته افشاساختن ، و در همه حال راه عدم‌گرفتن در مقابل دشمن و راه قهرمانانهٔ عدم تسلیم را با باهای جا بک پیمودن ، این است آنچه میرزا هم چون سمبل و نمایندهٔ انقلاب ایران انجام داد .

این تاکتیک خوبی بود برای موقعیتی بد . تاکتیکی که نتایج حاصل از آن ، نه حیات علنی انقلاب که در حال میسر نبود ، بلکه بقاء معنویت نهضت را در برابر تاریخ و در برابر نسل‌های آینده تضمین کرد .

انقلاب در هم شکست ، ولی به‌گند نکشید . پیشوا به خاکساری نرفت . پرچم‌دار پرچم را سرنگون ساخت . تبلور فردی انقلاب که در آن هنگام به همهٔ روح و جان انقلاب می‌دل شده بود ، چون راهی بری زندگی مقدس انقلابی نداشت ، با کام‌غای استوار به سوی مرگ مقدس انقلابی پیش رفت . از این به بعد زندگی انقلاب در مرگ آن بود . چگونگی این مرگ بود که شرافت انقلاب را مشخص می‌کرد . و میرزا نیز دلاورانه مرگی قهرمانانه را برگزید ، تا زندگی و جان تاریخی انقلاب را نجات بخشد . و نجات بخشد .

زخم خورده و ناتوان و شمشیر شکسته ،

زده دریده و بی‌سپر ،

بی حرکت بر جای ایستاده ام ، هر چه می‌خواهی بامن بکن ،

مرا دیگر بارای ایستادگی نیست ، ولی تسلیم نخواهم شد.<sup>۱</sup>  
هنری لانگ فلو

شوروی از انقلاب چه می‌خواست ؟ تسلیم .  
«تسلیم اچه پناه گاه مهبیی»<sup>۲</sup>

میرزا هرگز به سنگر گرفتن درجین پناه گاهی دل خوش نکرد و حتی در آن لحظاتی نیز که فقط همین يك راه درمقابلش گشوده بود ، بازم بدان پای نگذاشت . او راه‌های آزادی را ولو از طریق مہم و نامعلوم ، هرگز ترك نكرد و هرگز به تسلیم روی نیاورد . استوار و بی‌دغدغه ، تسلیم ناپذیر و فساد ناپذیر ، به همه جا ، به همه جا ، حتی به كنه بیخ‌بندان مرگ قدم گذاشت ، ولی هرگز در آغوش تسلیم پناه نجست .

تسلیم به او چه می‌داد ؟ هیچ ! و هرچه هم داشت از او می‌گرفت ! همه افتخارات طولانی انقلابش را ، همه شرافت انقلابی ضد استعمارش را ، و همه گذشته‌های مبارزه-جویانه و آزادی‌خواهانه‌اش را ! دشمنان او هم همین را می‌خواستند . آن‌ها می‌خواستند که میراث انسانی انقلاب ایران از عناسری تسلیم پذیر و بی‌دمق تشکیل شود . ولی میرزا چیز دیگری می‌خواست . میرزای خواست که اگر نمی‌تواند پیروز شود ، لااقل پرچم تسلیم ناپذیری را منتخرا نه و با سر بلندی برای آیندگان به ارث بگذارد . او نمی‌خواست چنین درفتی را آلوده سازد . و نساخت .

فنون و بدل‌های  
سیاسی

مخالفت رسمی و يك پارچه میرزا و انقلاب با شوروی و پیشنهادات  
ظاهر اصلاح ، ولی شیطانی نماینده مختارش ، برای انقلاب چه  
اثر مثبتی به جای می‌گذاشت ؟ در شرایطی که نهضت قرار گرفته

بود ، هیچ راهی برای نجات حیات علنی انقلاب وجود نداشت . انقلاب در تنگه‌ای گرفتار شده بود که دور تا دور آن را ضدانقلاب آشیانه مسلسل‌های سنگین خود کرده بود . نه راه پس ، و نه راه پیش ، هیچ کدام وجود نداشت . بیهوده نبود که مسیور و رشتین آن پیشنهادات توهین آمیز انقلاب بر انداز را ارسال داشته بود . جناب مزبور نه تنها وضع نهضت را می‌دانست ، بلکه با طرح گذشته‌ترین پیشنهادات ضدانقلابی می‌کوشید تا با تحقیر انقلاب ، جنگل را در مقابل نظریات خویش و در نتیجه در مقابل شوروی قرار بدهد . بدین معنی که انقلاب پیشنهادات

۱- بهترین اشعار... ص ۱۸۲

۲- سرنوشت در خانه شماره می‌گوید . رومن رولان

نقل از کتاب «آخرین برگ» ، ترجمه هوشنگ مستوفی ، ص ۱۹۲

مزبور را مردود اعلام کند و رد نماید ، تا آن گاه شوروی نیز با رد پیشنهادات نماینده مختارش ، گناه فرجام دردناک انقلاب را مطلقاً به پای جنگل و به پای شخص میرزا بنویسد و خود را مطهر اعلام دارد .

اما میرزا با بدلی که به این پشت پای خائنه زد ، حرف را خاک کرد. میرزا با قبول پیشنهادات شوروی ، بلندگورا اذ دست این دیپلماسی منحوس گرفت و به دست تاریخ انقلاب ایران وجهان داد . و در نتیجه سیاست شوروی ، هم چون پنبه‌ای آلوده ، محکوم به افتادن در سطل زباله تاریخ شد .

## نامه انقلاب

به نظر می‌رسد که نامه میرزا به جناب روتشتین نیازمند بررسی و تحلیلی همه جانبه نمی‌باشد . زیرا با توجه به آن چه تاکنون نوشته شده است ، دیگر ما ضرورتی در بررسی آن نمی‌بینیم و لذا ذیلاً فقط رونوشت نامه مزبور را از صفحات ۲-۳ کتاب بسیار مفید «سردار جنگل» برداشته و تقدیم می‌داریم . و تنها یا نکیه بر روی پاره‌ای کلمات و جملات آن ، تفکر و تعمق پیش‌تر خوانندگان عزیز را جویا می‌شویم .

اینک رونوشت نامه مزبور :

دقیق محترم

بسیار خرسندم که در ماسله اخیر که به وسیله رفیق کلاتراف مرقوم داشته‌اید ، کاملاً تصدیق دارید که ایران میدان غرض‌رانی بیگانگان و متعديان عالم بشری بوده و حیات اجتماعیمان دستخوش استفاده سرمایه‌داران خارجی و نفع پرستان داخلی است . ضعف و لاپالی‌گری زمام‌داران دوره‌های متوالیه مرکز ، لزوم اصلاحات داخلی و هرگونه قیام و نهضتی را که متضمن اصلاحات اساسی کشور باشد ، مشروع می‌سازد .

من و یارانم در مشقت‌های فوق‌الطاقة چندین ساله ، هیچ مقصودی نداشته و نداریم ، جز حفظ ایران از تعرضات خارجی و فشارخائنین داخلی ، تأمین آزادی رفیجران شمه دیده مملکت و استقلال (۱) استقرار حکومت ملی .

همه فداکاری‌های بنده و احرار جنگل و رسول به همین مقصود عالی است و بس . شمارا که نماینده رسمی دولت اتحاد جماهیر شوروی هستید و دولت شمارا حامی و پشتیبان این مسلک و عقیده دانسته می‌دانم و همین عقیده و اعتماد بود

که قشون سرخ سویت روسیه را که بدون هیچ دعوتی به ایران آمدند بایک عالم امید و اشتیای پذیرفتیم. متأسفانه رؤساء بی احتیاط قشون شما، به کمک مقصدین داخلی نگذاشتند از این نیرو استفاده کامل شود و انقلاب ایران را پیشرفت دهیم. اگر نظریه مان به خلاف مندرجات فوق‌الذکر بود شاید به اختلاف و عرج و مرج‌های تولید شده وقتی نتباهد، همان مسايب و زحمات وارده به گیلان را به تملکی خاک کشور تحمیل می‌کردیم. اما سعادت مملکت و طرفداری از رنجبران مجبور نمود از ترس‌ها جلو گیری کرده و انقلاب را در زمینة اساسیش توأم با حوسله و انتظارات عموم سوق دهم. من انقلاب را یگانه راه علاج قلمی ملت از مشکلات موجوده می‌دانم، اما اکنون که شما با نظریات حکومت سویت روسیه و اطلاع وسیعی که در سیاست مملکت و فنایای بین‌المللی دارید و کاملاً درمراسله شریفه شرح داده شده‌اند، سلاح جمعیت را در سکوت می‌بینید، من به اطعمینان سعادت و آزادی خواهی شما، هم عقیده می‌شوم به این که ادامه انقلاب استقلال سیاسی و اقتصادی مملکت را جریحه دار می‌کند و نفوذ امپریالیسم انگلیس را تقویت می‌نماید و فکر ملوک‌السوایفی را در تمامیت خاک ایران قوت می‌بخشد. ناچارم برای درهم شکستن پنجه های روسیه کار آن‌ها سکوت را گوارا بشمرم و به امید حکومت ساویت روسیه که پناهگاه احرار عالم است، جمعیت خود را به سیر و آرامش تشویق و همتنظر بدانم که سیاست دولت تاجه پایه منافع توده اصلی را در نظر خواهد گرفت و از استقلال ایران دفاع خواهد کرد. به علاوه مترصد صلح و اهدای مهم بود که حکومت روسیه در زمینة افکار آزادی‌جویان‌ها، نه‌اش چند در به ملت ایران مساعدت خواهد نمود و تمهیدات کتبی شما در حیات اقتصادی مملکت چه تأثیری خواهد داشت. بنابراین شرایطی را در زمینة پیشنهادات شما که متضمن بقا و وسلاح جمعیت است و جلو گیری از بدنام شدن خواهد نمود، پیشنهاد و حتمی الاجراء می‌دانم. البته نمایندگان جمعیت آن را به نظر شریف خواهند رسانید. من شمارا مطمئن می‌سازم که تأیید سیاست مشروحه در نامه شما، من و جمعیت جنگل را تاحدی قانع کرده و امید است که دولت ایران نیز از سکوت جمعیت سوء استفاده نکند و به اصلاحات منظور، وجود خارجی بدهد.

در خاتمه این نکته را لازم به تذکر می‌دانم که مقصود من و یارانم حفظ استقلال مملکت و تقویت مرکز است. تجزیه گیلان را که مقدمه ملوک‌الواوایی است، هم چنین ضعف کشور را خیانت سریع دانسته می‌دانم. چنانچه

پیشنهادات همیشگی ما به دولت، رفع این توهم را می نماید.  
ایام موقیبت مستدام.

### کوچک جنگلی

مؤسسه ماهیچگونه اطلاعی درباره آخرین پیشنهادات ارسالی میرزا برای مسیو روتشتین نداریم. پیشنهاداتی که جنگل آن‌ها را «ضمنی الاجراء» می‌داند و برای «بقاء» و همچنین برای «جلوگیری از بدنام شدن» جمعیت، تخلف ناپذیر اعلام می‌دارد. و بدین ترتیب نیز به صورتی ضمنی پیشنهادات شوروی را که «مضمّن بقاء و صلاح جمعیت» نبود و باعث بدنام شدن آن می‌شد، محکوم می‌کند.

خرده بورژوازی و مدعیان مارکسیسم  
لازم است همین جا توضیح دهیم که چگونه خرده بورژوازی انقلاب را یگانه راه علاج خلق از جنگال استعمار - ارتجاع اعلام می‌دارد؛ چگونه خرده بورژوازی سلاح به دست می‌گیرد

و انقلاب را با رستارین و سریع ترین آواهاش، یعنی صدای تیر به ترنم در می‌آورد؛ چگونه خرده بورژوازی همراه تجربیات و احساسات نابخفته خود، مهبذا به درستی راه را می‌یابد و پایه‌های انقلاب را به طرف روستاها می‌کشد و توده‌های روستائی هر چند آهسته، ولی به هر حال کم کم به زیر سلطه انقلاب می‌روند؛ چگونه انقلاب هفت سال مداوم در کوه و جنگل و بیشه و دشت و رودخانه و شهر، می‌جنگد، شکست می‌دهد، شکست می‌خورد و به هر صورت ضمن اندوختن تجربیاتی جدید، به حیات خویش ادامه می‌دهد، اما در یک جنبین بحبوحه‌ای، مدعیان مارکسیسم انقلاب را زائد و بلکه مضر می‌دانند. هرگز لجنی مضمّن تر، کثیف تر، و غلیظ تر از این، به سیمای مارکسیسم پاشیده نشده است. مدعیان مارکسیسم پرچی را بلند می‌کنند که مارکسیسم خود با سرنگون کردن آن هستی یافت.

یادآوری ای اجباری!  
توضیحی اضافی خواهد بود اگر مجدداً درباره نابخستگی ها و ضعف‌های حاکم بر انقلابات ضد استعماری ایران و منجمله انقلاب جنگل تجدید مطلع کنیم. ولذا دیگر لازم نمی‌دانیم شرح دهیم که تا کتیف جنگل در قبول پیشنهادات شوروی، کاملاً یک دست نبوده است. در این زمینة نیز همچون سایر زمینةها، خرده بورژوازی تردیدها و دوگانگی های ذاتی خود را بروز داده است که از بررسی آن‌ها می‌گذریم. چنانکه قبلاً گفته شد، در این قسمت ما در مجموع کوشیده‌ایم که به نقاط مثبت انقلاب جنگل توجه کنیم، نه منفی آن.

[www.iran-archive.com](http://www.iran-archive.com)

مصالحه داریم تا مصالحه . باید توانست اوضاع و شرایط  
مشخص هر مصالحه‌ای را با مصالحه دیگر، و با هر یک از انواع آن  
را تجزیه و تحلیل نمود. باید فرق گذاردن بین شخصی را که  
به راه زنان پول و اسلحه می دهد، تا زبان آن‌ها را کمتر کند و  
وسائل دستگیری و اعدام آن‌ها را تسهیل نماید، با شخصی که به  
زدان پول و اسلحه می دهد، تا در غنیمت آن‌ها شریک  
باشد، آموخت.<sup>۱</sup>  
لنین

www.iran-archive.com

## عهدنامه ننگین ۱۹۲۱ ایران - شوروی

---

۱- مرض بچکانه چیدوی در کمونیسم. چاپ مسکو فارسی ص ۳۹ . ضرورتاً از کتاب  
«سور کمونیسم در ایران» ص ۱۷۱ نقل شده است .

## قراردادها هم طبقاتینند

تاریخ قراردادهای دول پیوسته باننگ و فضیحت توأم بوده است. انسان، این موجود مقدس و مفلوک و کوشند، این است آنچه هرگز در قرار و مدارهای بین المللی مورد اقتداء قرار

نگرفته است.

جوامع طبقاتی و دول نماینده طبقات اجحافگر، کدامین پیمان را می توانند تهیه ببینند و به امضاء برسانند؟ عهد نامه هایی که حقوق توده های زنجیری و عسبانگر، یا منافع طبقات استعمارگر و حاکمین زندان اسارت خلق ها در آن منظور شده باشد؛ کدامین پیمانی را؟

تاریخ قرارداد های جهانی فریاد برمی دارند که نه حقوق ملل، بلکه منافع دول، این است آنچه پیوسته رعایت شده و شکل گرفته است.

تاریخ میهن ما نیز هم چون همه کشورهای جهان، از قرارداد های فراوانی آکنده است. قرارداد هایی که گاه طبقات فوقانی اجتماعی ما بر ملل و دول دیگر تحمیل کرده اند و هم چنین قراردادهایی که گاه طبقات فوقانی اجتماعی دیگر بر ملت و دولت ما تحمیل کرده اند، که دود همگی آنها به چشم توده ها رفته است.

فرهنگ سیاسی جدید بورژوازی همانطور که سیستم اجتماعی جدیدی را همراه خود آورد، همانطور نیز فرهنگ عمومی جدید و در این میان فرهنگ سیاسی جدیدی را نیز به وجود آورد. در فرهنگ سیاسی بورژوازی، به عکس فرهنگ سیاسی برده داری و فئودالی، سراجت و روشنی طبقاتی از بسپار لحاظ کم محومی - شود. کلمات معنی متداول خود را از دست می دهند. مقدمه و مواد قرارداد ها نیز به عکس



قرارداد های بردگی و فئودالی که از خراج گذاری و اطاعت و انقیاد صحبت می کرد ، از دوستی و تساوی و حقوق انسانی بحث می کنند. همه کلمات و جملات طوری تنظیم و انتخاب می شوند که ضمن ظاهر دلپذیر و قابل پسندشان ، معینا با باطنی سیاه و کشنده ، فقط منافع استعمارگران را تأمین کنند.

مثلا متن قرارداد ایران فروشانه ۱۹۱۹ و وثوق الدوله انگلیس بدین صورت آغاز

شده است :

نظر به روابط محکمه و دوستی و موافقت که از سابق بین دولتین ایران و انگلیس موجود بوده است... و نظر به لزوم تهیه وسائل ترقی و سعادت ایران به حد اعظمی، بین دولت ایران از یک طرف و وزیر مختار... انگلستان... از طرف دیگر، مواد ذیل مقرر می شود:

وماده اول همین قرارداد فوراً اشعار می دارد:

۱- دولت انگلستان با قطعیت هر چه تمام تر تعهداتی را که مکرر در سابق برای احترام استقلال مطلق و تمامیت ایران نموده است ، تکرار می نماید.

این شیوه دروغ گوئی مدت هاست که سرمشق کلیه دول قرار گرفته است. و آنچه در این میان به دولت ها امکان می دهد تا چنین دروغ هائی را حتی هم چون حقیقت به بسیاری از اذهان به قبولانند، تبلیغات است.

تبلیغات وسیع و مداوم و همه جانبه، که گاه باعث می شود که تاریخ نیز مدت ها و مدت ها نتواند حقیقت را از کله همه جنجالها بیرون بکشد. نمونه یک چنین تبلیغات جهنمی را میتوان در قرارداد خانثانه ۱۹۲۱ ایران- شوروی مطالعه کرد.

چند سؤال نشده  
عهد نامه ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ برابر با ۸ حوت ۱۲۹۹ یکانه  
قراردادی است که از طرف انگلیس و ارتجاع و شوروی، از طرف  
هرسه مورد تأیید واقع شده است. زیرا این عهدنامه در واقع بین انگلیس- ارتجاع از یک  
طرف، و دولت شوروی از طرف دیگر تهیه و امضاء شده است. تنها پدیده ای که در این میان  
قریبانی می شود، انقلاب است. عهدنامه آشکارا علیه انقلاب و علیه مصالح خلق ایران تنظیم و

۱ و ۲ - جلد سوم شرح زندگانی من ، نوشته ، عبدالله مستوفی ، چاپ دوم ، تهران

۱۳۴۳ س ۱۸

اجرا شده است. مثله شدن انقلاب از يك طرف ، ضعف داتش سیاسی - انقلابی درمیهن ما از سوی دوم ، و جنجال موحش تبلیغاتی همه عناصر ذی نفع ( شوروی - ارتجاع - انگلیس ) از جانب سوم باعث شد که پس از قریب پنجاه سال ، عهدنامه مؤدت شوروی - ضد انقلاب ۱۹۲۱ به مثابه عالی ترین و بازرترین نمودار يك سیاست انترناسیونالیستی کارگری مورد تأیید همه محافل روشن فکری سالم و آلوده ایران قرار بگیرد. و هرگز کسی از خود و از تاریخ نپرسد؛ چرا دولت ایران دوسراسر جهان نخستین دولتی است که حکومت شوروی را به رسمیت می شناسد؟ چرا رژیم ایران دوسراسر جهان نخستین رژیمی است که با شوروی عهدنامه مؤدت به امضاء می رساند؟ ویژه گی های حکومت ایران چه بود؟ وحدت این ویژه گی ها با اختساسات و امکانات دولت شوروی کجا قرار داشت؟ چه شد رژیم و مناسباتی که تا امضاء قرارداد ۱۹۱۹ پیش رفته بود، که محتوی آن تقدیم يك پارچه ایران به انگلیس ، به مثابه جزئی از امپراطوری بریتانیا بود ، ناگهان جفان عقب گرد کرد که نتهتها قرارداد منحوس فوق را ناپود شده اعلام داشت ، بلکه با دولت شوروی نیز قرار داد عدم تجاوز ، عدم مداخله ، و دوستی و مودت نیز به امضاء رساند؟ و از این بالاتر ، چه شد رژیم و مناسباتی که تا حد امضاء قرار داد ۱۹۱۹ پیش رفته بود و انگلستان و قوایش را علناً تا زیر گوش شوروی آورده بود ، ناگهان قرارداد مزبور را لغو و عهدنامه ای را با شوروی برقرار کرد که فصل ششم آن آشکارا به شوروی امکان می داد تا اگر هر کشور دیگری بخواهد ایران را محل عملیات ضد شوروی قرار بدهد ، شوروی حق داشته باشد که در ایران نیرو پیاده کند ؟<sup>۱</sup>

هیچ کس يك چنین سؤالاتی را از خود نکرده و پس هیچ کس با تاریخ برای یافتن پاسخ این پرسش ها کلنجار نرفت . همه تسلیم هوچی گسری و تبلیغات شدند . همه آن را بدیهی دانستند و علت آن را در کیفیت سیاست گویا انترناسیونالیستی کارگری شوروی گذاشتند .

این است رسالت مسخ کننده تبلیغات !

این است ششوی مغزی توده ها از طرف طبقات حاکمه و به وسیله افزایش شیطانی و کشتنده به نام تبلیغات که روی هم رفته در دست طبقات مسلط قرار دارد !

---

۱ - کلیه موادی را که از عهدنامه ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ شوروی - ارتجاع - انگلیس در این نوشته مورد استناد قرار می دهیم جز در مواقعی که یادآوری کنیم ، از جزوه شماره (۲) مجموعه قراردادهای منتشره از طرف وزارت امور خارجه استخراج می کنیم. جزوه مزبور در تهران و به سال ۱۳۳۸ منتشر شده است.

ولی از آنجا که به هر حال انقلاب راه خود را خواهد یافت؛ و از آنجا که گردونه تاریخ بالاخره بر مدار اصلی خود خواهد گشت؛ ما به سهم خود ضمن طرح سؤالات بالا، و لوازمی که فرصتی و یا امکانی برای پاسخ گفتن به همگی آنها نداشته باشیم، به هر حال تا حدودی که ممکن است جواب‌هایی را تقدیم می‌داریم:

## قدرت بریتانیا در ایران در حوالی سال ۱۹۲۱

لازم نیست از قدرت و نفوذ و حاکمیت انگلستان در ایران، در حوالی سال ۱۹۲۱، که عهدنامه شوروی-انگلیس به امضاء می‌رسد صحبت زیادی کرد. کم‌ترین آگاهی از تاریخ ایران خصوصاً در فاصله بین دو جنگ جهانی اخیر، کمیت و کیفیت این نفوذ را ثابت و پذیرا به سادگی می‌آموزد.

انقلاب اکثر دست‌روسیه را از ایران کوتاه کرد. گرفتاری‌های داخلی و جنگ‌های انقلابی و ضد انقلابی سراسر روسیه، انگلستان را به ارباب بلامنافع ایران درآورد. و به همین مناسبت جناب لرد کرزن که ایران مورد علاقه و محبت خامشان بوده، کوشیدند تا رسماً و علناً ایران را برابر قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس-و توتو قالدوله در زنجیر استعمار اعلی بریتانیا ببندازند. این قرارداد به شدت مورد مخالفت ملیون ایران و نهضت انقلابی جنگل در داخل کشور، و سایر استعمارگران جهانی که طبیعتاً مایل نبودند هم‌کاران نشان رونق بیشتری به کسب و کار استعماریشان بدهند، در خارج از کشور قرار گرفت. به طوری که نه تنها موج عمیان و مخالفت را در داخل برانگیخت، بلکه هیچ يك از امپریالیست‌های دیگر و متجمله امپریالیسم آمریکا که جداً دندان‌ش را برای ایران تیز می‌کرد، حاضر نشدند چنین قراردادی را به رسمیت بشناسند. کاغذ قرارداد خیلی زود از دستور خارج شد، ولی انگلستان با تمام قوا در راه پیاده کردن روح و جان آن کوشید و موفق نیز شد.

تثبیت حکومت شوروی از یک طرف، بحران‌های خردکننده داخلی انگلستان از سوی دوم، موقعیت انقلابی جنگل از جانب سوم، و توسعه طلبی‌های خطرناک امپریالیسم آمریکا از طرف چهارم، و غیره، جمعاً عواملی بودند که به انگلستان اجازه نمی‌دادند اغتشاشات و نا

۱- این قضاوت سرکلاد مونت اسکریین قنصل انگلیس در مشهد و تهران می‌باشد که مدت ۱۲ سال ونیم از مأموریت خود را در ایران گذرانیده اند. عین جمله چنین است: «ایران که مورد علاقه و محبت لرد کرزن بود.»

جنگ جهانی در ایران نوشته، سرکلاد مونت اسکریین ترجمه، غلامحسین صالحیار تهران سال؛ قطع جیبی من ۱۲۰

وامنی، را در ایران به نفع امپراطوری خود ارزیابی کند. انگلستان به شدت نیازمند وامنیست، در تمام امپراطوری خود و علی‌الخصوص در ایران که انقلاب جنگل تهران را تهدید می‌کرد، بود.

پافشاری بر روی اجرای قرارداد و ثوق‌الدوله سانگلیس ابلهانه می‌نمود. قرارداد مزبور آمبول تقویتی مناسبی برای انقلاب محسوب می‌شد. وسایر استعمارگران و هم‌چنین شوروی را آشکارا در مقابل انگلستان علم می‌کرد. و حال آن‌که انگلستان نیازمند وامنی و ثبات در ایران بود، تا بتواند بدون دغدغه و در کمال «امنیت» برنامه‌های خود را تکمیل سازد. جداً لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلیس در اسول این گفتار خود سادق بود که گفت:

حوایج کنونی ایران آن است که از تجاوزات اجانب محفوظ گشته، نظم و آسایش در داخله مستقر گردد، طریق تجارت تأمین شده، وسائل حمل و نقل و خطوط ارتباطیه ترقی و توسعه ییابد، و بنای عدلیه و مخصوصاً مالیه اقتصادی بر شالوده استواری قرار گیرد.<sup>۱</sup>

انگلستان يك چنین وضعی را در ایران و در حیطه منافع امپراطوری بریتانیا طلب می‌کرد، در راه آن می‌کوشید، و به هر حال برقرار هم کرد.

برای این که قطع به استناد يك واقعت میزان نفوذ و قدرت انگلستان را در حوالی حتی ایامی که قرارداد شوروی-ارترجاع به امضاء می‌رسد، نشان دهیم، توجه خوانندگان گرامی را به این نکته جلب می‌کنیم که کودتای سید ضیاء - انگلیس در سوم اسفند ۱۲۹۹ عملی شد، و عهد نامه شوروی-ارترجاع در هشتم اسفند ۱۲۹۹ به امضاء رسید. یعنی فقط پنج روز پس از کودتای مزبور.

بیهوده نیست که عبدالله مستوفی باشکفتی از خود می‌پرسد:

آیا این یکی از عجائب قضا و قدر نیست که باید سپه‌دار ترسو، یعنی همان مددوچ لرد کرزن و کابینه عوام بی‌سواد او که طرفدار سیاست يك طرفی (سیاستی مبتنی بر طرفنداری يك جانبه از انگلستان) بوده اند، تسویب‌کننده قرارداد ایران و شوروی واقع شوند و در رئیس الوزرائی آقای سید ضیاء‌الدین (که چه عرض‌کنم) اصل آن امضاء و مبادله گردد (و بالاخره) این قرارداد بعد

---

۱- از سخنرانی لرد کرزن در حضور سلطان احمدشاه در مجلس مبهمانی‌ای که در عمارت «کلیدها»، جهت مسانیدن قرارداد ۱۹۱۹ ترتیب داده شده بود.

نقل از، محتمری از زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه تاجار نوشته حسین مکی . تهران آذر ۱۳۲۳ ص ۵۲

از کودتا، در تاریخ ۲۴ قوس ۱۳۰۰ و کابینه اول آقای قوام السلطنه (برادر خلف و نوق الدوله) به تصویب مجلس... برسد<sup>۱</sup>

آنچه را که عیدالله مستوفی نتوانست حل بکند، همین دعجائب قضا و قدره بود. زیرا متأسفانه ایشان توجهی عمقی به اصل سازش انگلیس- شوروی نکرده بودند. بدیهی است چنین توجهی دیگر هر گونه شکستی قسبه را منتفی می‌ساخت.

**شوروی و انگلستان** به همان سان که انگلستان به خاطر مرمت و ترمیم خرابی‌ها و جراحات بعد از جنگ و هم چنین به خاطر مسائل جدیدی که خاتمه جنگ همراه خود آورده بود نیازمند امنیت و آرامش در سراسر امپراطوری خود بود، تا بتواند کاروان غارت را با آرامش و امنیت حرکت دهد. به همان ترتیب نیز شوروی نیازمند فرستی بود که اقتصاد خود را رونق دهد و از مزایای تجارت جهانی بهره‌مند شود. همان‌طور که پناه به اسناد خود شوروی‌ها نشان دادیم: انگلستان از آن‌جا که در عین حال کشوری بازرگانی محسوب می‌شد (و می‌شود) به شدت نیازمند تجارت بود، و شوروی نیز خصوصاً با توجه به وضعیت پس از جنگ‌های داخلی، با چشمان پرولمی به روابط بازرگانی و نتایج ناشی از آن می‌نگریست. امکانات جهانی انگلیس که هنوز این کشور را در مقام اول استعماری جهان نگاه داشته بود و هم چنین فراست و هوشیاری دیپلماتی بریتانیا، شوروی را برای سازش و کنار آمدن با انگلستان تشویق کرد. و از آن‌جا که انگلستان ضمن علاقه‌اش به آرامش و امنیت سراسر امپراطوریش، معیناً می‌دید که بحرانی ترین و ضعیف‌ترین حلقه امپراطوری در ایران قرار دارد، لذا سازش با شوروی را خصوصاً در گرو حل ضد انقلابی اوضاع ایران قرارداد. چنین توقعی با توجه به موقعیتی که شوروی در نهضت جنگل به دست آورده بود، منطقی و عملی به نظر می‌رسید. بدیهی است مزایای عملیات سمیمانه و ضد انقلابی شوروی برای به خاک سپردن نهضت جنگل، خیلی زود می‌توانست لااقل در قراردادی نظیر قرارداد ۲۶ فوریه ۱۹۲۹ شکل پذیرد.

این جاست که بهتر می‌فهمیم چرا مسیو روتشتین انقلاب را برای ایران مضر تشخیص می‌دادند و در عوض «امنیت» یعنی همان حالتی را که در عین حال مورد علاقه انگلستان نیز بود، یگانه راه دستکاری ملت ما قلمداد می‌فرمودند.

و نیز این جاست که بهتر می‌فهمیم چرا مسیو روتشتین روابط بازرگانی را برای

۱- جلد سوم شرح زندگانی من ص ۱۸۹

نجات ایران معتبرتر از انقلاب معرفی و تبلیغ می‌کردند.

**انگلستان و عهدنامه**  
برای این که توافق انگلستان را با عهد نامه مودت ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ شوروی ارتجاع مورد توجه قرار دهیم، شاید همین قدر کافی باشد که به نظر لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلیس، که ایران آن قدر مورد علاقه و محبتشان بود، استناد کنیم. لرد کرزن در ۲۶ ژوئیه ۱۹۲۱ برابر سوم اسد ۱۳۰۰ خورشیدی، در نطقی که در مجلس اعیان انگلیس ایراد فرمودند، درباره «عهدنامه مودت ایران و شوروی»، چنین اظهار نظر فرمودند:

خیلی ناپسندیده است که بخواهیم شکایتی از دولت ایران نموده، با آن دولت را مورد ملامت قرار دهیم. زیرا آنان حق دارند هر راهی را مایل هستند تعقیب نمایند. و اگر ترجیح می‌دهند نجات و رهایی خود را از دولت مسکو تحصیل کنند، باز هم حق دارند...<sup>۱</sup>

ای استعمار دموکرات!

انگلستان به یک باره بمبش سازد و مسموم حقوق ملل و آزادی های جهانی می‌شود؛ دولت ایران هر کاری را ولو این که مغایر نظر بریتانیا بکند، حق دارد، زیرا مستقل است، و زیرا انگلستان در امور داخلی آن کشور مداخله ای ندارد.  
ای مزدک آزاده!

**سیری در قرارداد**  
**خاتمه ۱۹۳۱**  
اگر فراموش نشده باشد، مسیو روتشتین این نخستین نماینده مختار شوروی برای خیانت به انقلاب ایران، در نامه ای که برای حیرزا «سردسته ملیون» و زعم انقلاب جنگل نوشتند، ضمناً یاد آور شدند که از روی مواد قرارداد (شوروی - ارتجاع) مأموریم رژیم دولت ایران

۱- قرارداد مزبور در هشتم حوت (اسفند) ۱۲۹۹ و در زمان دولت جناب سید ذوالقادرین طباطبائی «امضاء» می‌رسد. لرد کرزن در سوم اسد (مرداد) ۱۳۰۰ یعنی تقریباً شش ماه بعد نطق خود را ایراد می‌فرماید. و قرارداد در ۲۴ فوس (آذر) ۱۳۰۰ یعنی تقریباً پنج ماه بعد از نطق لرد کرزن و در زمان نخست وزیری جناب قوام السلطنه به تصویب مجلس ایران می‌رسد.  
آیا هیچ امر تصادفی و شکست انگیزی در این سیر طبیعی شد انقلابی هست؟  
۲- ... سلطان احمد شاه . ص ۱۵ )

را از وجود انقلابیون و عملیات آن‌ها راحت کنیم . اما همین مسیو فوراً اضافه کردند که واجباً ما منحصر است به خارج کردن قواء انقلابی روس و آذربایجان از کیلان ، که ما همان‌جا علاوه بر بررسی ریشه‌ای این دروغ آشکار ضمناً توضیح دادیم که در عهد نامه ، یا قرارداد مورد استناد مسیو روتشتین ، هیچ‌گونه فصل و بند و مازه و تبصره و سخنی درباره اینکه شوروی موظف است قواء روس و آذربایجان را از کیلان خارج کند وجود ندارد ، و گفتیم که در عوض سراسر این قرارداد نه تنها از لحاظ سیاسی ، بلکه هم چنین با توجه به مفاد صریح آن حتی از لحاظ نظامی نیز حاکی از این است که شوروی رسماً موظف شده است که انقلاب ایران را راکت بسته تحویل شد انقلاب بدهد . ولذا اکنون موقع آن است که موادی از قرارداد مورد استناد مسیو روتشتین را که صریحاً شوروی متعهد شده است که ستون فقرات انقلاب را به ارتجاع - استعمار بسپارد تقدیم داریم :

#### فصل دهم

دولت شوروی روسیه کوشش سیاست مستعمراتی دنیا را که در ساختن راه‌ها و کشیدن خطوط تلگراف در ممالک غیر و برای تأمین نفوذ نظامی خود بر توسعه تمدن ملل ترجیح می‌دهند ، نفی کرده و مایل است که وسایل مرادفات و مخابرات که برای استقلال و تکمیل تمدن هر ملتی لزوم حیاتی دارد ، به اختیار خود ملت ایران (۱) واگذار شود و ضمناً هم به قدر امکان خسارات وارده به ایران به واسطه قشون دولت تزاری جبران شود . لهذا دولت شوروی روسیه مؤسسات روسی ذیل را بلاعوض به ملکیت قطعی ملت ایران واگذار می‌نماید .

الف - راه‌های سه‌سه از انزلی به تیران ، و از قزوین به همدان ،  
 با تمام اراضی و ابنیه و اثاثیه متعلق به راه‌های مذکوره .

.....

ج - بندر انزلی (پر) با انبارهای مال التجاره و کارخانه چراغ برقی  
 و سایر ابنیه .

اما راه‌های سه‌سه از انزلی به تهران در دست چه کسی بود؟ از تهران تا منجیل در دست شد انقلاب و از منجیل تا انزلی در دست انقلاب ، و اضافه بر آن «بندر انزلی» کلا در تحت اختیار انقلاب قرار داشت . و شوروی بنا به «عهدنامه مودت» مزبور تمام این مواضع انقلاب را نیز به «ملکیت قطعی» استعمار ارتجاع می‌گذارد و نام آن را هم «ملت ایران» می‌نهد .

البته اگر شوروی پس از عقد چنین عهد نامه مودتی، معیذاً به انقلاب جهت تخلیه راه های مزبور فشار وارد نمی کرد و آتاشه نظامیش به راهنمایی قشون ضد انقلاب برای سرکوبی انقلاب نمی پرداخت، باز هم شاید قابل توجیه بود. بدین معنی که شاید می شد با هزاران من چسب و سریش به خود چسباند که شوروی چون خود در محظورات داخلی بود، ینابه مصالح خویش با دولت ایران کنار آمد، در مقابل انقلاب و ضد انقلاب بی طرف شد، و حتی بر روی کاغذ تمام راه ها و ابنیه و اثاثیه و متعلقات راه شوسه تهران انزلی را به انضمام بندر انزلی به دولت ایران بخشید، ولی در این راه که همه این حاتم بخشی ها را نیز به دست مبارک انجام دهد، قدم نگذاشت و چگونگی تصاحب این بخشش گویا انترناسیونالیستی رایه خود دولت وا گذاشت. اما می دانیم که شوروی چنین نکرد. شوروی چه کرد؟ به انقلاب فشار وارد کرد تا سازه مزبور، یعنی مواضع خود را تخلیه کند و به ضد انقلاب بسپارد؛ فشار وارد کرد تا از ایستادگی در برابر دولت سر باز زند؛ فشار وارد کرد تا خلع سلاح شود و مبارزه را تعطیل کند؛ فشار وارد کرد تا منکوب ضد انقلاب شود ....

حتماً فراموش نشده است که چگونه مسیو روتشتین با نهایت نامردی سیاست خائنانه شوروی را تفسیر می کردند و چگونه به میرزا تلقین می فرمودند که :  
به نظر من هرملت دوست وطن پرستی باید اشتیاق باز شدن این راه را داشته باشد.

و حتماً فراموش نشده است که چگونه مسیوی نام برده به میرزا وسوسه می کردند که  
من گمان دارم اولین وظیفه شما که شخصی ملت دوست و وطن پرستی  
هستید، این است که از هیچ گونه سعی در باز شدن راه گیلان دریغ نکنید و از  
برای کسانی که در این راه زحمت می کنند تولید اشکال ننمایید .

و حتماً فراموش نشده است که چگونه کلیه اقدامات جناب نماینده مختار شوروی در  
پیرامون این دایره حرکت می کرد که انقلاب تعطیل شود و رهبران نهضت یا تسلیم دولت  
گردند و یا به روسیه عزیمت کنند. و دیدیم که چگونه خالوقریان تسلیم دولت واحسان الله خان  
به روسیه عزیمت کرد. و البته این تنها میرزا بود که در ایران ماند و مبارزه را تا آخرین  
رمق و تا آخرین لحظه حیات خود ادامه داد .

شوروی به خاطر مفتی پشم و روده، و چند گونی خشکبار و کتیرا انقلاب را به اسارت  
ضد انقلاب فرستاد .

با جباران کنار می آیند، و مطیع ایشان می شوند  
و تاج های فرو افتاده و اعتقادات پوسیده را جمع آوری می کنند



و می‌کوشند ژنده پار، های کهنه را بیارایند و از نو ببوشند . ۱

۲

جان قرارداد ۱۹۳۱  
اگر پای انگلستان را فداکنار بکشیم و به خواهیم به شکلی فرضی  
قتبه را فقط بین شوروی و دولت ایران ارزیابی کنیم ، بایستی  
بگوئیم که غرض عمده دولت ایران از انعقاد قرارداد ۱۹۲۱ فقط یک چیز بود و آن هم راحت  
شدن از انقلابیون و عملیات آنها.

و در عوض غرض شوروی نیز از عقد چنین عهدنامه‌ای یکی بود و آن هم برقراری روابط  
بازرگانی با «ایران» . یعنی سایر مواد و فصول مندرج در این عهد نامه یا عملاً بی اعتبار  
بودند، یا فقط برای دل‌گرمی تهیه شده بودند، و باینست به این مقاصد در مراحل دوم و سوم  
قرارداشتند.

برای این که نشان دهیم چگونه عمده ترین هدف دولت ایران را شکست انقلاب و  
اشغال مواضع آن تشکیل می‌داد، توجه به قسمتی از فصل سوم عهدنامه مودت مزبور آموخته  
است :

.... و واسطه عدم میلی که دولت شوروی روسیه از استفاده از قهر و  
سیاست غاسبانه دولت تزاری سابق روسیه دارد، از اشتقاق اجزای اعشاریه  
و جزایر دیگری که در سواحل ولایت استرآباد ایران واقع می باشند سرف  
نظر کرده و هم چنین قریه فیروزه را با اراضی مجاوره آن که مطابق قرارداد  
۲۸مئی ۱۸۹۳ از طرف ایران به روسیه انتقال داده شده است، به ایران مسترد  
می‌دارد...

برای این که به چگونگی اجرای این تعهدات توجهی کرده باشیم ، نشستن به پای  
درد دل عبدالله مستومی آموخته است:

در ماده شش<sup>۱</sup> دولت روسیه در ضمن واگذاری راهها و خطوط تلگرافی

۱- نکاهی به تاریخ جهان ص ۱۰۹-۱۰۰۹

۲ - قرارداد مورد استناد عبدالله مستوفی متن قراردادی نیست که از مجلس گذشت،  
بلکه ایشان به متنی استناد می کنند که « از طرف مجلس مشاوره عالی تنظیم و به توسط  
مشورالملک جهت مشاور الممالک ارسال شده است . » البته این متن پس از تغییراتی چند و  
گسترش تعداد فصول و یا مواد آن مورد توافق طرفین واقع می شود . موضوع مربوط به بندر  
انزلی در ماده ۶ و موضوع مربوط به جزیره آشوراده و قریه فیروزه در ماده ۷ هم آن متن گنجانیده  
شده بود.

و پاره‌ای خرده ریز دیگر، پرت انزلی و تمام متعلقات آن را به ایسران وا گذاشته است. یکی از متعلقات پرت انزلی، ماشین شن‌کش آن بوده است که بدون آن کشتی نمی‌تواند وارد بندر شود. این‌ها هم قبل از تحویل پرت، دست به سر کرده‌اند و هر چه دولت ایران مطالبه کرده است جواب رضایت بخش نشینده است.

در ماده نهم جزایر آشوراده و فیروزه به دولت ایران اعاده می‌شود. در رود انزلی طرفین متعاهدین حق تساوی دارند. برای رفع اجحاف اراضی میاه، در طرف خراسان، کمیسیون از اعضاء روس و ایرانی معین و اختلافات را دفع خواهند کرد.

قضیه فیروزه امروز هم پس از بیست و پنج سال کماکان در تصرف روسیه است. آشوراده را هم اگر مرحوم رضاشاه پهلوی بی مقدمه عده‌ای قشون فرستاده و آن‌جا را به عنف تصرف نکرده بود و قرار می‌شد که با تشریفات و مذاکرات این عمل صورت گیرد، مثل فیروزه تاکنون به تصرف نداده بودند. راجع به اراضی و میاه طرف خراسان نیز کمیسیون که باید رفع اختلاف کند، یا به طرفه و تملک واگذار شده و یا به واسطه سربالا حرف زدن مأمورین روس، نتیجه‌ای نداد. و در هر حال تمام اجحافات دوره تزاری کماکان برقرار است.<sup>۱</sup>

این‌ها هر چند هم از پاره‌ای احساسات اضافی و ناپخته و هم چنین قضاوتی آخوندی و مدیر کلی ناشی شده باشند، به هر حال نشان می‌دهند که چگونه برای دولت ایران اینگونه عوامل در زمره فریبات بود و آنچه شالوده اصلی را تشکیل می‌داد، همانا شکست انقلاب و تصرف مواضع آن بود. و به همین دلیل نیز هرگز امتنان خود را از اقدامات و سبمی که ش روی جهت انحلال انقلاب ایران به عمل آورد، فراموش نمی‌کند و این‌گونه کر به رقاصی‌ها را عاملی برای کدورت و از یاد بردن آن همه محبت‌ها نمی‌نماید.

بی‌شبهه بخشش قروض ایران، واگذار کردن سرمایه‌ها و تأسیسات روسی به دولت ادنیاجی- وابسته ایران، و غیره، ضمناً نمی‌توانست باعث تشکرات بی‌شائبه حاکمین و غارت گران کشور شود. و با این‌همه تمام این‌ها در برابر اقداماتی که شوروی سمیمانه در راه منکوب کردن انقلاب ایران کرد، کوچک است.

۱- کتاب در سال ۱۳۲۵ نوشته شده است.

۲- جلد سوم شرح زندگانی من. ص ۱۹۲

## نماینده حقیقی ملت ایران

اگر فراموش نکرده باشیم ، در دومین روز مذاکرات جنگل و شوروی که پس از پیاده شدن ارتش سرخ در اترلی به وقوع پیوست ، قراردادی بین انقلاب ایران و نمایندگان شوروی به

امضاء رسید که مطابق ماده نهم آن :

۹ - واگذاری کلیه مؤسسات تجارتي روسیه در ایران ، به حکومت

جمهوری<sup>۱</sup>

مورد توافق قرار گرفت. اما دولت شوروی نه تنها هرگز حکومت جمهوری موقتی انقلاب ایران را به مثابه نماینده حقیقی خلق ما به رسمیت نشناخت ، بلکه حتی به وسیله ابلاغیه‌ای الغاء آن را نیز اعلام نمود و در عوض دولت ارتجاعی - وابسته مرکزی را برابر فصل دوازدهم عهدنامه ننگین ۱۹۲۱ و نماینده ملت ایران قبول کرد. و در نتیجه به جای واگذاری دستگیره های غارت گری تزاری به حکومت انقلابی جنگل ، ضمن زیر پا گذاشتن امضاء خود در این زمینه ، همه آن‌ها را به دست دولت ارتجاعی - وابسته مرکزی سپرد. و حتی آن قسمت هائی را هم که انقلاب توسط مبارزات انقلابی به دست آورده بود ، به شیوه های خائنانه و گوناگونی از جنگ انقلاب خارج کرد و در بنفل ضد انقلاب انداخت. و بدین ترتیب شوروی بین حکومت جمهوری موقتی انقلابی ایران و دولت ارتجاعی - وابسته مرکزی ، نه حکومت جمهوری انقلابی ، بلکه دولت ارتجاعی - وابسته مرکزی را به مثابه نماینده ملت ایران مورد تأیید و پشتیبانی قرارداد . و بدین سان نتایج ناشی از لغو و بخشش قرارداد های غارت گرانه تزاری در ایران ، نه به ملت ایران ، بلکه به دولت ضد ملی ایران رسید.

عهدنامه مودت ۱۹۲۱

از نوع کدامین

مصلحه است ؟

متأسفیم که فعلا بیش از این نمی توانیم درباره قرارداد ۱۹۲۱ بررسی کنیم. گمان می رود که همین اندازه ناچیز نیز توانسته باشد کلمدی جهت ارزیابی وسیع خود خوانندگان گرامی در اختیار گذاشته باشد. اگر چنین گمانی صحیح باشد ، ما در کوشش

خود موفق شده ایم. اما آنچه در خانمه این بحث لازم است مطرح کنیم این است که : این کدامین نوع از انواع مصالحهها بود؟ آن نوع مصالحه‌های که انسان به دزدان پول و اسلحه و فرصت می دهد تا باعث دستگیریشان شود ، یا آن سان مصالحه‌های که انسان به دزدها کمک می کند تا در سرقتشان شریک شود؟ کدامین نوع؟

شريك شود، اين است آن چه تاريخ مي گويد .

چون سنگ درنده گوشت يافت نبرد

کين شتر صالح است يا خر دجال

سعدی

www.iran-archive.com

نیروی بزرگ تری از تمایل واراده و تسیم  
هر دولت و طبیعت مخالفی وجود دارد ، و این نیرو  
عبارت است از روابط اقتصادی جهانی<sup>۱</sup> .  
لنین

## انقلاب ایران و شوروی

---

۱ - نقل از رساله هم زیستی مسالمت آمیز ، خبرگزاری شوروی تاس ، ۱۰ بهمن ۱۳۳۷

## توهیم

بانگهای که به روابط شوروی با نهضت انقلابی جنگل افکندیم ،  
ممکن است این تصور پیش آید : خوب حال که شوروی يك چنین

ماهیتی را در رابطه گرفتن با جنبش خلق ایران نشان داد ( خصوصاً که چنین کیفیتی روز به روز تشدید و تشدید نیز شده است ) . پس دیگر هر گونه ارتباط و اتفاق با شوروی ، به هر شکل و صورتی که باشد ، نزدیکی و اتفاقی زیان بخش و ناپود کننده خواهد بود . و در نتیجه خلق ایران در راه تحقق آرمان های خود ، به هیچ وجه ، به هیچ عنوان ، و تحت هیچ شرایط و اوضاعی نباید کمترین رابطه اتفاق آمیزی با شوروی برقرار کند . و خصوصاً به عکس می بایستی روزنه هر گونه اتفاق ، همراهی و معاضدت را از این ستاد کارگران و زحمت کشان جهان ، به خاطر خصلت قلابی بودن آن ، مسدود سازد .  
به نظر ما چنین برداشتی ، برداشتی مکانیکی و غیر علمی است .

بین این اصل که شوروی پیوسته منافع خود را به شکلی تنگ نظرانه و خفت بار در نظر می گیرد و سیاست خارجیش از انترناسیونالیسم کارگری تپی است ، تا این اصل که پس هرگز و در تحت هیچ موقعیتی شوروی به نهضت های انقلابی و به ملل آزادی خواه جهان ، هیچ گونه کمکی نخواهد رساند ، یعنی پیوسته و پیوسته ، منافع شوروی با منافع همه توده ها و همه نهضت های انقلابی جهان ، در جاد ترین و انفجاری ترین حالت تضاد خود قرار دارد ، فرق است .

اولی صحیح ، و دومی غلط است .

## تضاد

بهمان صورت که تضاد ، حاکم بر دنیای امپریالیست هاست ؛ بهمان صورت که تضاد بین این یا آن امپریالیست می تواند به سود ملل

انقلابی و جنبش های آزادی بخش تمام شود ؛ به همان صورت که این امپریالیست برای

تسلط بر منافع آن امپریالیست در منطقه نفوذ وی احیاناً قدم‌های مساعدی بانهضت‌های ملی برمی‌دارد و کمک‌ها و حمایت‌های حساب‌شده‌ای به آن‌ها می‌رساند؛ و بهمان صورت نیز که توده‌ها از این تضاد امپریالیست‌ها با هم بهره‌برداری می‌کنند؛ به همان صورت نیز از تضاد بین شوروی و یک قلدراطیح‌کاردیگر، نهضت‌های انقلابی و ملی می‌توانند بهره‌مند شوند و از حمایت‌های حساب‌شده و جبری شوروی استفاده کنند.

چرا امپریالیست‌ها برای بیرون کردن منافع غارت‌گرانه یک دیگر از دست هم، این‌جا یا آن‌جا، هر کجا که ضرورت ایجاد کند بانهضت‌های ملی و انقلابی نزدیکی می‌کنند و به آن‌ها در راه نبر به‌زود به حریف هم مسلک خود کمک‌هایی می‌رسانند؟ آیا مفهوم آن این است که این‌ها امپریالیست در حیطه متصرفات امپریالیست‌های دیگر، یار وفادار و همیشگی خود را در سیمای ملل آن سرزمین‌ها جسته‌است؟ آیا چنین سخنانی منطقی‌است؟ پاسخ همه این‌گونه سؤالات «نه» خواهد بود.

پس چرا استعمارگران به چنین حرکتی دست می‌زنند؟ آیا ندانسته چنین شیوه‌هایی را اجرا می‌کنند، پادانسته؟ مسلماً دانسته؛ (از باره‌ای ریزه‌کاری‌ها می‌گذریم.) چرا؟ زیرا حساب، حساب روز، و حساب ارزیابی قواست.

وقتی که این امپریالیست برای غارت منابع فلان سرزمین - سرزمینی که در تحت سیطره و قرنطینه امپریالیستی دیگر قرار دارد - خود را با تسلط استعمار غالب مواجه می‌بیند، وقتی که این امپریالیست در جنگ غارت‌گرانه خود با آن امپریالیست، در عین حال مشاهده می‌کند که توده‌های زیر سلطه استعمار ارتجاع غالب نیز راهی‌ها می‌روند که مالا به تضاد امپریالیست مسلط و شکستن حاکمیت آن می‌انجامد، بدیهی‌است که از چنین جنبشی که عملاً به برنامه‌های وی جهت بهم پاشیدن زنجیرهای قرنطینه استعمار مسلط کمک می‌کند، حمایت زیرکانه‌ای خواهد کرد. و بدیهی‌است که به اشکال گوناگون و در تحت مقاصد و استراتژی خویش، با آن به هم‌کاری خواهد پرداخت.

حساب روشن است: امپریالیست مسلط دارای قوا، استیلا، و محاسبات متقابل سازمانی پایه‌گرفته و اساسی است، و از لحاظ روز، عملاً این امپریالیست و ارتجاع حاکم‌است که به خاطر حفظ منافع یغماگرانه خویش از توسعه طلبی‌های امپریالیست جدیدی که دندان‌هایش را برای حویدن هستی ملت مزبور تیز کرده است، جلوگیری می‌کند تا همه آن‌ها را خود ببندد. اما در عوض توده استعمار رده‌ای که حاکم و هستیش به تاراج امپریالیست مسلط می‌رود، بدیهی‌است که از لحاظ روز عملاً توانسته است عدم توازن قوا را به شکل تعین‌کننده‌ای به نفع خویش برهم بزند و در نتیجه باز هم از لحاظ روز

علا به خاطر ضعفش برای امپریالیست جدید خطرناک نمی‌باشد، بلکه به خاطر مبارزه‌اش با استعمار مسلط از یک جهت عملاً از همان راهی می‌رود که بر روی نقشه توسعه طبقاتی‌های امپریالیست جدید با جراع سبز روشن شده است. پس اگر در یک چنین اوضاعی امپریالیست جدید کمک‌هایی به نهضت داخلی علیه امپریالیست غالب بکند، در واقع عملی طبیعی انجام داده است. و در واقع چنین عملی مبتنی بر این حساب ساده بوده است که تا آن زمان که نهضت داخلی از لحاظ میزان قوا به چنان مرحله‌ای برسد که مستقیماً برای امپریالیست جدید خطری جدی و تعیین کننده ایجاد نماید، مدت‌ها و مدت‌ها وقت لازم است و حال آن‌که فعلاً موجودی هست که به خاطر میزان قوایش، مستقیماً راه عبور و مرور را بر وی بسته است.

هر کس با دشمنان دشمنانش متفق می‌شود.

طبعاً همین برداشت و حساب را نهضت داخلی نیز خواهد کرد و در نتیجه از کمک‌های

امپریالیست جدید استقبال می‌کند.

اما این که سرانجام امپریالیست جدید، یا نهضت داخلی، کدام یک خواهد توانست یک دیگر را مات کنند و پیروزی نهائی را به دست آورند، امری است که به مهارت، فراست، دقت، و کیفیت هر کدام بستگی دارد. ولی به هر حال آن چه طبیعی است این است که هیچ کدام بدین بهانه که بعداً مستقیماً در روی هم قرار خواهند گرفت، در این زمان که عملاً رو در روی قدرت ثالثی قرار گرفته‌اند، اتفاقاً هم‌کاری‌های حساب شده را با یک دیگر نمی‌توانند.

**رابطه با شوروی در**  
**قالب رابطه با**  
**امپریالیست‌ها**

خوب، وقتی که در روابط انقلابی و ضدانقلابی جهان چنین واقعیاتی جاری است؛ وقتی که ملت‌ها بسته به شرایط خویش قادرند و می‌باید از تضاد امپریالیست‌ها بهره برداری کنند؛ و وقتی که امپریالیست‌ها در جریان مکانیسم تضاد خویش با یک دیگر عندالزوم به‌این یا آن نهضت ملی کمک خواهند رساند، پس چه داعیه دارد که شوروی چنین نکند؟

بیدیی است شوروی نیز اگر در یک چنین موقعیت‌هایی قرار گیرد، به کمک ملت‌ها خواهد شتافت. و ملت‌ها نیز می‌توانند از آن کمک‌ها - اگر هوشیارانه - به نفع خود سود جویند. و بدین ترتیب از تضاد بین شوروی و دشمنان روزش، نهضت‌های ملی و جنبش‌های انقلابی می‌توانند بهره برداری کنند و باید هم بهره برداری کنند. این است حقیقتی که نباید فراموش کرد.



لازم به توضیح نیست که بین چنین حقیقی، با چنین ادعائی که پس شوروی دارای سیاستی  
 انترناسیونالیستی است، تضادی آشفتنی ناپذیر وجود دارد. اولی حقیقت، و دومی ادروغ است.  
 يك دوره كمك كردن به این یا آن ملت، و این یا آن نهضت، ضرورتاً مؤید انترناسیونالیست  
 بودن نیست. چنین اعمالی را امپریالیست‌ها نیز در مواقع ضروری از خود بروزی دهند. آن  
 چه در این میان يك سیاست انترناسیونالیستی را از يك سیاست امپریالیستی، که هر دو بنا به  
 مصالح خویش به این یا آن نهضت كمك کرده‌اند (و بانی کنند) - متمایز می‌کند. کیفیت نهائی  
 آن‌هاست.

رفق توهم

به هر حال انتقاد مذهب‌گونی از تباط شوروی با انقلاب حنكل  
 و سازش کاری‌های ضدانقلابی شوروی با انگلیس - ارتجاع در ایران.

نباید چنین تعبیر شود که غرض ما خیط کشیدن حاودانه و مکانیکی برگرد شوروی است. نه؛  
 بلکه غرض ما خصوصاً این است که ملت ایران در روابط و مبارزات ترقی خواهانه‌اش، هرگز  
 نمی‌بایستی بر روی سیاست خارجی شوروی به مثابه سیاسی انترناسیونالیستی کارگری حساب  
 باز کند. تا به خاطر تصور باره‌ای خصائس مشخص برای آن، خیال خود را از این یا آن بابت  
 جمع سازد و در نتیجه درست از همان جا که حاضرش را جمع کرده‌است مورد هجوم و حملهای  
 شکننده قرار بگیرد. بلکه ملت ایران می‌بایستی در نزدیکی و دوری، و بابه طویر کلی در تعیین  
 میزان و حکومتی ارتباط خویش با شوروی، همان اصولی را مورد توجه قرار دهد که در نزدیکی  
 و دوری، و یا در میزان و حکومتی ارتباط خویش با این یا آن امپریالیست مورد اقتداء قرار  
 می‌دهد.

خلق ایران نیز مانند سایر توده‌های جهان می‌بایستی قبل از هر چیز و هر کس، و پیش از  
 هر چیز و هر کس، به خودش متکی باشد. پس از این اتکاء اصولی و کیفی است که می‌توان از  
 تضاد امپریالیست‌ها با هم، امپریالیست‌ها با شوروی، و شوروی با امپریالیست‌ها، بهره برداری  
 کرد.

با طناب شوروی به جاء رفتن خطاست. خصائلی مهلك، و خطائی آزمایش شده.  
 هر گونه ارتباط با شوروی می‌بایستی در حد و حجاب ارتباطات دیپلماتیک محدود شود.  
 هر گونه تصور دقیقانه از شوروی داشتن، و هر گونه سیاست انترناسیونالیستی - کارگری  
 در روابط خارجی شوروی سراغ گرفتن، اوها و جستجوئی است که سرانجام به جاه شهادت  
 ختم خواهد شد.

شهر یور ماه ۱۳۴۷

[www.iran-archive.com](http://www.iran-archive.com)

## غلط نامه

صحیح	غلط	سطر	صفحه
کرده اند چشیده اند	چشیده اند	۲۵	۱۱
زائد است	کرده اند	۳۱	۱۱
انگیزه ای	انگیزه ای	۶	۱۲
چشم هائی	چشمائی	۶	۱۶
ناما نوس	ناما نوسی	۲۳	۱۹
زذیلان	زذیلانته	۲۲	۲۰
کنده	کنده	۲۹	۲۰
جنبش	جنبش	۱	۲۲
تعین	تعین	۲۳	۲۲
درجه	درجه	۱۹	۲۳
بی شبهه	بی شبهه	۲۳	۲۷
ارزش	ازرس	۱۴	۲۹
این جا بود	اینجا	۲۱	۴۰
تجزیه	تجزیه	۹	۴۲
که	که	۲۶	۶۰
آن هائی	آن هائی	۴	۶۴
بود	بوده	۱۵	۶۴

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۴	۲۸	بیش	بیش
۶۵	۲۸	مررا نگر	مردانگی
۶۷	۳	بیش	بیش
۶۸	۳	بأ	با
۷۰	۲۲	آنجا	آنجا
۷۰	۲۴	لینکلن	زائد است
۷۶	۱۴	افکنی	افکنی
۸۰	۱۷	استعمارگر	استعمارگر
۸۳	۵	گفت	گفت
۸۸	۱	ترقی	ترقی
۸۸	۴	عمل	عمل
۸۹	۷	اسجاله	استحاله
۹۱	۱۵	شمن	شمنی
۹۱	۲۱	احتراماً	احتراماً
۹۲	۲	نمی‌توانیم	نمی‌توانیم
۹۲	۱۵	ای که	زائد است
۹۲	۲۱	منافع	منافع
۹۳	۵	به وضع	نه وضع
۹۴	۳	اکتفا	اکتفا
۱۰۲	۱۲	مذبله	مزبله
۱۰۴	۱۳	خوردگر	خوردکه هرگز
۱۱۴	۲۵	انقلاب نیز	زائد است
۱۲۶	۲۳	حناج	جناب
۱۲۹	۱	کفد	کند
۱۵۳	۲۰	دشمن	دشمنی
۱۵۵	۲۴	اغوا	اغوا
۱۵۷	۱۸	حجاب	حجاب
۱۵۸	۲۵	۱	۲
۱۷۱	۲۶	بیثانه	بیثانه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۷۲	۲	می کرد	می گیرد
۱۷۲	۲	پرستی	پرستیی
۱۷۶	۷-۸	کم کیف	کم و کیف
۱۷۷	۱۸	توجه	زائدات
۱۷۸	۶	تغیر	تغییر
۱۸۶	۱۰	برگزینند	برگزینند
۱۹۳	۱۳	می دارد	نمی دارد
۱۹۴	۱۳	بپذیرد	بپذیرند
۱۹۴	۱۵	می کنند	می کنند
۱۹۷	۵	خصلت	خصلت
۱۹۷	۷	تربیت	تربیب
۱۹۸	۹	قبیل	قبل
۱۹۸	۲۶-۷	عقب ماندگی و پیشبازی	عقب ماندگی و پیش تازی
۱۹۹	۳	نظر بیار	نظرا به بار
۲۰۰	۲۲	اپورتونیت	اپورتونیت
۲۰۱	۳	شوق	شوق
۲۰۳	۱	گنجانبیده شوروی شده	گنجانبیده نشده
۲۰۳	۱۶	داشته	زائد است
۲۰۳	۲۰	دادادن	دادن
۲۰۷	۱۹	مخاطراتی	مخاطراتی
۲۰۹	۶	جاسوسی	نظامی-جاسوسی
۲۰۹	۷	نظامی	زائدات
۲۰۹	۲۸	بافتخار	بافتخار
۲۲۷	۲۲	می کوشد	می کوشند
۲۲۸	۲۳	بین گونه	بین این گونه
۲۳۰	۱۱	می نشینم	می نشینم
۲۴۰	۶	احوت	احوت
۲۸۶	۶	ده ستانه	دوستانه
۲۹۳	۱۱	بهولو	دلوبه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۹۵	۲۴	وحوه	وجوه
۲۹۶	۱	حل	عمل
۲۹۷	۲۶	را بر پستانیا	را برای بر پستانیا
۲۹۷	۷	بودند	بودند
۳۱۱	۱۰	فراق	فراق
۳۱۳	۱۶	شرب المعجل	شرب الاجل
۳۱۹	۱	مشكول	مشكوك
۳۲۰	۴	نا به كار	نا بكار
۳۲۵	۱۳	باث	باعث
۳۲۹	۱۲	علمی تاریخی	علمی تاریخ
۳۳۱	۲۴	خواهید	خواهد
۳۳۲	۴	خواهد	خواهند
۳۳۲	۹	وزنجیره	وزنجیره
۳۴۶	۱۹	کاری هیچ گونه	هیچ گونه کاری
۳۵۸	۱۲	پنپانی، بهر	پنپانی، وجه به صورت غارت گری های استعمار
۳۶۰	۲۳	بازرسی	بازرسی
۳۶۱	۱۱	دول	عدول
۳۷۰	۱	عاطفی	عاطفی
۳۷۰	۱۵	چنگی	چنگی
۳۷۴	۳	میگردد	گردد
۳۷۵	۱۳	محو نابودی	محو نابودی
۳۹۰	۱۰	محرمانه ای	محرمانه ای
۴۰۰	۱۶	جمع کارانه	طمع کارانه
۴۰۳	۷	ریز کاری	ریزه کاری
۴۰۴	۱۷	است یزند	دست یزند
۴۱۰	۴	بالاخره تجاوزی	بالاخره به تجاوزی
۴۲۲	۶	خط	خود

صحيح	غلط	سطر	صفحه
ماركسيم	ماركسيم	٢١	٤٢٤
فوق الذكر	فون الزكدر	٧	٤٢٧
اليه	عليه	٢٥	٤٢٠
جداً	جد	١٨	٤٢٣
زائد است	آ	٢٠	٤٢٣
مانعة الجمع	مانعة الجمع	٩	٤٢٤
هرگونه	هرگز	٢٨	٤٢٨
مهولات	مهمات	١٣	٤٥١
شامل	شاملا	٧	٤٦١
خيات	جنایت	١٦	٤٨٠
اجتماعی	اجتماعی	١٣	٥١٣
بسیاری	بسیار	١٨	٥١٢

شماره ۱ . انقلاب . شامل سه کتاب :

[مانیفست ۴۰۲۰۱] . انقلاب . نظریات نویسنده درباره انقلاب .

+ . شورش نه قدمهای سنجیده در راه انقلاب . پاسخ

[مزدك شماره ۴۱] انتقادی چریکهای فدایی خلق به کتاب . انقلاب .

+ . پاسخهای سنجیده به قدمهای سنجیده . پاسخ

نویسنده به انتقاد چریکهای فدایی خلق .

شماره ۲ :

[مزدك شماره ۴۴] . نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگ . و

[مانیفست ۶۰۱۰۲۰۶] . نامه‌ی سرگشاده به «بنگاه انتشارات مزدك» «بزرگ» .

شماره ۳ :

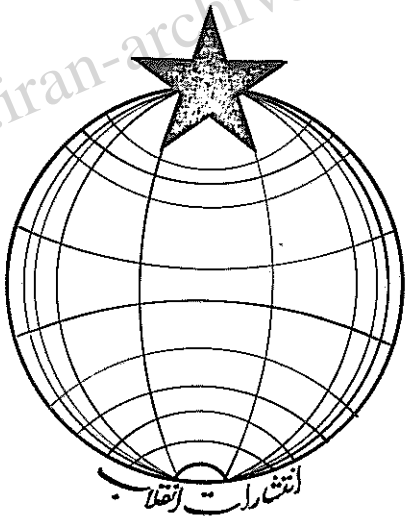
[مزدك شماره ۴۳] «چند نوشته» شامل ۱۶ مقاله .

[مزدك شماره ۴۲] «دو انتقاد به چریکهای فدایی خلق»

[مزدك شماره ۴۶] «ششمین نامه سرگشاده به چریکهای فدایی خلق»

[مزدك شماره ۴۷] «جنگ سازش» (پیرامون فلسطین)

کارگران جهان انقلاب کنید!



www.iran-archive.com



108  
**m. sho'aiyan**

***a glance at***  
***soviet relations with***  
***jangal revolutionary***  
**movement**

**mazdañ**

**m44**